

شماره ۳۸۸۴
چهارشنبه ۱۴ خرداد ۱۳۹۹
بها ۷۰۰۰ تومان

روز رسیدن به آرزوی بزرگ

یک روز با من زندگی کنید

این زندگی به من رحم کرد

عرض ادب به پیشگاه بانو

گزارش تصویری از دشت گل‌های دماوند



www.mci.ir

جوانیت رو کامل کن

فروش سیم کارت دائمی همراه اول ویژه جوانان ۱۸ تا ۲۵ ساله
با ۵۰٪ تخفیف و ۱۰ گیگابایت اینترنت یکماهه

دارای مجوز از سازمان تنظیم مقررات و ارتباطات رادیویی
شماره پروانه ۱۰۰/۱۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحیم



سالروز رحلت جانسوز عبد صالح خدا، بنیانگزار جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی(ره) تسلیت و نیز سالگرد قیام خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ گرامی باد

عکس جلد: مجید شادمان نژاد

صاحب امتیاز: شرکت ایرانچاپ (موسسه اطلاعات)
مدیر مسوول و سردبیر: فتح‌الله جوادی
معاون سردبیر: سید احمد شهابی
معاون فنی و ناظر چاپ: کریم ملکی
صفحه‌آرا: حمید دانش‌اندوز ـ مهدی اسماعیلی
حروفچین: مریم شیرانی

نشانی: تهران - بلوار میرداماد - خیابان نفت جنوبی (تابان غربی) - پلاک ۸ - مجله اطلاعات هفتگی
کدپستی: ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
روابط عمومی: نیلوفر گردان - تماس:
(از شنبه تا چهارشنبه - ۸ الی ۱۶) ۲۹۹۹۳۴۰۴-۲۲۲۲۶۲۲۶
نمابر: ۲۲۲۷۱۸۱۳ Email: haftegi@ettelaat.com
آگهی ها: ۱۸-۲۲۲۵۸۰۱۴ نمابر آگهی: ۲۱ و ۲۲۲۵۸۰۱۹
آبونمان: ۲-۲۹۹۹۳۴۷۱ چاپ از ایرانچاپ تلفن: ۲۹۹۹۹
شماره تلگرام مجله: ۰۹۳۰۴۷۴۰۲۸۹
لینک کانال مجله: @ettelaathaftegi

هرگونه استفاده از مطالب مجله جهت فیلمنامه سینما، تلویزیون و تئاتر و یا چاپ در کتاب منوط به کسب اجازه کتبی است. مقالات ارسالی پس داده نمی شود. مجله در ویرایش مطالب آزاد است.

یادداشت هفته

محمد امین جوادی

میراث امام خمینی

امسال برای سالگرد امام مراسمی برگزار نمی‌شود و حرم امام مثل اکثر حرمهای دیگر این سرزمین تعطیل است. اما این نباید ما را از یاد و میراث آن عزیز غافل کند. امام خمینی حماسه‌ای آفرید و میراثی بر جای گذاشت. درباره آن حماسه که شکل دهی و رهبری یک نهضت بی بدیل در حداقل یک صد سال اخیر است و اینکه چگونه و با چه تدبیری آن را به پیروزی رساند و رمز موفقیت او چه بود سخن بسیار رفته است. همه می‌دانیم که انقلاب ایران چه شاخصه‌ها و امتیازاتی داشت و چه تفاوتهایی با همه نهضت‌هایی که تا به حال دنیا تجربه کرده است. انقلابی که انفجار نور و پیروزی خون بر شمشیر بود و قدرتمندترین و به نوعی ثروتمندترین و مجهزترین رژیم خاورمیانه را ساقط کرد. آن هم بدون سلاح، بدون کودتا، بدون نبردهای چریکی معمول که اکثراً نظامیان در رأس آنند و بدون رژه تانکها در پایتخت و تسخیر آن؛ بلکه اینجا این مردم بودند که با حضورشان تانکها را به عقب نشینی واداشتند. درباره علت این اتفاق نادر می‌توان دفترها نوشت و درباره‌اش صحبت کرد. اما در این میان یک نکته مهمترین علت این موفقیت بود. اگر این قیام، سر نداشت و اگر این سر، زلفی با خدا گره نزده بود و عبد صالح خدا نبود به فرجام نمی‌رسید و اگر مردم در رهبرشان خلوص نمی‌دیدند چون موج به دنبال او نمی‌افتادند. اما امام خمینی میراثی هم بر جای گذاشت. جمهوری اسلامی را با امام می‌شناسند و به تعبیر رهبری این انقلاب بی نام خمینی در هیچ جای جهان شناخته شده نیست. حال اما پس از گذشت چهار دهه آنچه که محل سوال و داوری مردم و شاید تاریخ است اینکه میراث آن مرد بزرگ چه بود و در کوران حوادث چه شد؟ این نکته مهمی است که آیا انقلابش به آرمانهای او وفادار مانده است؟ آیا آرزویی که او داشت با تشکیل جمهوری اسلامی محقق شد؟ و آیا نگاه حکومت به مردم همان است که او می‌خواست؟ آیا محرومان و مستضعفان آنچنان که آرمان همیشگی او بود به همان جایگاهی که قرار بود رسیده‌اند؟ آیا سطح برخورداری جامعه از آزادی، سطح پاک دستی مقامات و مسئولان و کارگزاران در همان حد اندازه‌ای است که در سخنانش مطرح بود و مطرح می‌شد؟ و آیا توانسته‌ایم عدالتی که او می‌خواست را برقرار کنیم؟ و...؟

اینها همه نیازمند بررسی و واکاوی است. نسل امروز وقتی می‌خواهد انقلاب اسلامی و به خصوص رهبر و بنیانگذار آن را داوری کند شاید پس از گذشت چهارده‌ه این چهره‌ها و تصاویر و واقعیتها را در پرده‌ای از غبار و ابهام ببیند و سخت است داوری کردن پدیده‌ها و آدمها بعد از گذشت دهه‌ها از زمان و مکان وقوع رویداد و پدیده. چرا که هر چیز را باید در همان موقعیت داوری کرد و هر فرد را نیز. اما درباره داوری و قضاوت میراث امام خمینی هم مانند هر داوری منصفانه دیگری داشتن نگاه صفر و صدی، بسیار نابخردانه است. همچنانکه برخی‌ها امروز با ضعفهایی که در پاره‌ای موارد می‌بینندو با کاستی‌هایی که همه ما می‌دانیم و با آن درگیریم حتی ضرورت ایجابی انقلاب را زیر سوال می‌برند و چشم بر همه چیز می‌بندند و کارنامه نظام را سرشار از ناکامی و ناکارآمدی ارزیابی می کنند و این بسیار خطا و جفاست. به همان اندازه که برنتافتن هر نقدی درباره انقلاب و محصول ۴۰ ساله‌اش و خائن خواندن نقادان و منتقدانش نشانه نابخردی است. بی تردید میراث امام خمینی امروز به تمامی هر آنچه که او می‌خواست نیست. همین طور عملکرد نظام و محصول این درخت ۴۰ ساله؛ آنچه که باید باشد نیست اما در کنار همه ضعفهایی که همه ما می‌دانیم و با آن زندگی می کنیم بی انصافی است که نقاط قوت و درخشان و مایه‌های عزت و افتخار را نبینیم و این نقاط ضعف ما را چنان از خود بی خود کند که مولفه‌های قدرت ایران و نیز پیشرفت‌های انکارناپذیر کشور پس از انقلاب را درنیابیم و از سر عصابنیت ره به بیراهه ببریم.

آنچه که وظیفه همه مسئولان و صاحبان قدرت در نظام جمهوری اسلامی است اینکه اولاً از این انقلاب که میراث آن امام بی بدیل است به خوبی حراست کنند ثانیا ارزشهای آن را محترم بدانند. اهدافش را از یاد نبرند و از شاخصه‌های اصلی اندیشه‌های بنیانگذارش فاصله نگیرند و نقاط ضعف را کم و کمتر کنند.

کوشنده‌ترین مردم کسی است که از گناه بپرهیزد ● امام حسن عسکری(ع)

نامه‌های بی‌واسطه

جامعه با من و تو ما می‌شود

یک مغازه دار محلی، هر روز، صبح زود ماشین سمندش را در پیاده رو پارک می کند، مردم مجبورند از گوشه خیابان رد شوند.
سوپرمارکتی سر کوچه مان، نصف بیشتر اجناس مغازه‌اش را بیرون چیده، راه برای رفت و آمد سخت است. کارمند اداره‌مان، وسط ساعت کاری یا صبحانه میل می کند، یا به ناهار می‌رود و یا همزمان با مراجعه ارباب رجوع کانالهای تلگرام و اینستاگرامش را چک می کند. دوست بساز بفروش، تا چشم صاحبان آپارتمان را دور می‌بیند، لوله‌ها و کابینت را از جنس چینی نامرغوب می‌زند در حالی که پولش را پیشتر گرفته است. کارمند بانک کناریمان، از وسط جمعیتی که همه در نوبت هستند به فلان آشنای خود اشاره می‌زند تا فیش را خارج از نوبت بیاورد تا کارش راه بیفتد! استاد دانشگاه‌مان، هر جلسه بیست دقیقه دیر می آید و قبل از اتمام ساعت، کلاس را تمام می کند؛ جالبتر اینکه مقالات پژوهشی دانشجویان را بنام خودش چاپ می کند. من دانشجو، پول می‌دهم، تحقیق و پایان نامه را کپی شده می‌خرم و تحویل دانشگاه می‌دهم تا صاحب مدرک شوم. دایی پزشکم، بیمار را در بیمارستان درمان نمی کند تا در مطب خصوصی به او مراجعه کند و یا به همکار دیگر خود پاس می‌دهد تا بیمار با جیب خالی از درمانگاه خارج شود. بعضی از ما شب وقتی به خانه می آییم، هنگامی که تلگرام را باز می کنیم از فساد، رانت، بی‌عدالتی، تبعیض و گرانی سخن می گوییم و در اینستاگرام پستهای روشنفکری را لایک می کنیم. همه هم در ستایش از نظم و قانونمداری در اروپا و آمریکا یک خاطره داریم اما وقتی نوبت خودمان می‌رسد، آن می کنیم که می‌خواهیم.
جامعه با من و تو، ما می‌شود، قبل از دیگران به خودمان برسیم.

عبدالامیر اسداله زاده- شوشتر

سرعت لاک‌پشتی اینترنت ایران

موضوع اینترنت و سرعت اینترنت ایران چیز جدیدی نیست و بارها و خیلی‌ها در موردش حرف زده‌اند. واقعاً اینترنت ایران مشکل دارد؛ هم از نظر سرعت هم از نظر وصل شدن و این مشکل برای گوشی‌های همراه به مراتب بزرگتر است. مدت زیادی باید صبر کرد تا اینترنت وصل بشود بعد از وصل شدن هم سرعتش بسیار کم است. در اغلب کشورها هر روز نسل جدیدی از اینترنت پرسرعت رونمایی می‌شود اما اینجا پسرفت داریم روز به روز سرعت اینترنت کمتر و وصل شدنش مشکل‌تر می‌شود. پیامهای در حال اتصال، در حال به روزرسانی، صبر کنید، دانلود ناموفق، دوباره سعی کنید و... روزی چندین بار روی صفحه گوشی ظاهر می‌شوند. همین بس که در اغلب کشورها، اغلب مردم، مسابقات ورزشی و بسیاری از مراسم دیگر را با گوشی همراه و به صورت آنلاین تماشا می کنند اما اینجا باید چند دقیقه صبر کرد تا یک عکس با کیفیت و حجم پایین، در حد چند صد کیلوبایت، دانلود شود. دانلود شدن کلیپ‌های چند ثانیه‌ای و در حجم کمتر از ده مگابایت مدت زیادی طول می کشد. ظاهراً شیر فلکه اینترنت در اختیارشان است و هر وقت هوس کردند می‌بندند و کمترش می کنند. همه که از بیکاری سراغ اینترنت نمی‌روند، همه که دنبال مطالب و سایتهای خراب و مستهجن و شبکه‌های اجتماعی نیستند، بیشتر کاربران اینترنت گوشی‌های همراه کارشان را با اینترنت انجام می‌دهند. به خاطر مسدود کردن و فیلتر کردن بعضی از شبکه‌های مجازی، تمام اینترنت را خراب کرده‌اند. کاربران کلی هزینه می کنند و بسته می‌خرند ولی نصفش به خاطر وصل نشدن و کندی سرعت اینترنت بلااستفاده می‌ماند

حسین مستعلی زاده- بردسیر

یادایام

شعر ارسالی خوانندگان

خوشا ایام تحصیل و **جوانی**/ خوشا آن روزهای **شادمانی**/ به کالج جمع بودیم با رفیقان/ ندیدم جز صفا و **مهربانی**/ به خاطر آوریم ایام خوش را/ نماند زان زمان جز **یادمانی**/ همه عمرم به هر جا و به هر شهر/ ندیدم مثل آنان **مردمانی**/ همه از دوستان نیک سیرت/ ز غل و غش ندیدم من **نشانی**/ صفای زندگی اندر جوانی است/ همان عهد شباب **زندگانی**/ ز ایام جوانی بهره بر گیر/ نباشد این زمانه را **ضِمانی**/ بیا بنشین و خوش باش و صفا کن/ چو از فردای این عالم **ندانی**/ بشوق دیدن یاران دیرین/ به هم آئیم وقتی و **زمانی**/ بیا یادی کنیم ایام یاری/ زمانه بگذرد آنی به **آنی**!/ غلام همت آن نازنینم/ کُند برپا بساط **مهربانی**/ بیا پندت دهم با خوش زبانی/ نیرزد این جهان بر یک **قرانی**!/ درخت دوستی چون بر نشانی/ بماند راه و رسمت **جاودانی**/ هر آنکس کو ندارد یار دیرین/ چه فرقی می کند با **مردگانی**!/ خدایا این رفاقت‌ها نمیرد/ که گر میرد نماند **زندگانی**/ به هر روز و به هر ماه و به هر سال/ بکن یاد از رفیقان **تا توانی**/ چو تقدیمت نمودم شعر نیکو/ بده بر شعر بنده **مژدگانی**

حسن فضیلت خواه (جنّت)

نامه به سردبیر

با سلامی گرم و صمیمی خدمت همه شما خوانندگان خوب و ارجمند مجله اطلاعات هفتگی و با گرامیداشت یاد امام خمینی عزیز(ره) و با این درخواست همیشگی از شما خوانندگان ارجمند که در همه ارتباطات کتبی یا اینترنتی و تلگرامی از ذکر نام، نشانی و بویژه شهر و دیار خویش دریغ نفرمایید.

***

❁ **محمد علی قره گوزلو-شهرری**
مدتی است که از شما خواننده محترم مطلب جدیدی به دستم نرسیده است خوشحالم که مجدداً فعالیت خود را آغاز کرده اید. همانطور که شما هم اشاره کرده‌اید بسیاری از مسئولین ما متأسفانه دغدغه‌های اکثریت مردم را درک نمی کنند چون مثل آنها زندگی نمی کنند و مشکلات آنها را ندارند و این خود درد بزرگی است. برای شما آرزوی سعادت دارم.

❁ **حسن چراغیان-؟**
بنده هم یادم نرفته. شما از سالهای دور خواننده مجله بوده‌اید و ظاهراً هنوز هم هستید. خوشحال می‌شویم که مجدداً همکاری فعالانه‌تری با نشریه خودتان داشته باشید.

❁ **ناصر پوریوسف-آبادان**
اگر دقت کنید سخنان کوتاهی که در حاشیه صفحات چاپ می‌شود سخنان طیف متنوعی از شخصیت‌ها و بزرگان است و تنها از سخنان ائمه گرامی استفاده نمی‌شودبلکه از دیگران هم شما زیاد مطلب می‌بینید. به همکاران سپرده‌ام که اگر نویسنده کتاب "ارابه خدایان" در قید حیات هستند با ایشان گفت‌وگو شود. درباره پیشنهاد آرشیوی شدن مجله به صورت پی دی اف با بخش کامپیوتر صحبت خواهیم کرد. در مورد سوال آخرتان هم باید بگویم برخی از مجلات بخش قابل توجهی از هزینه‌ها را از طریق آگهی تأمین می کنند که برای ما اینچنین نیست.
تا آنجا که بنده می‌دانم حداقل در دو دهه اخیر سی دی مجله موجود است که می‌توانید آن را از طریق انتشارات موسسه طی تماس با (۲۹۹۹۹) تهیه نمایید. سرفراز باشید.

❁ **مهیار غلامزاده-تهران**
خوشحال می‌شوم پیشنهادهای خود را در رابطه با مطالب مجله و تغییرات آن با ما در میان بگذارید. ضمناً باور کنید سیاست ما هیچ وقت عافیت طلبی نبوده است. شاد باشید.

سمیه داوودبیگی
beigi_somayeh@yahoo.com

رحم کنیم

از امام باقر(ع) نقل شده است :روزي حضرت داوود(ع)نشسته بود و جواني ژوليده با ظاهري فقيرانه كه خيلي نزد آن حضرت مي‌آمد نيز در محضر آن حضرت حاضر بود .در اين هنگام فرشته مرگ وارد شد و نگاه تندي به آن جوان كرد و بر وي خيره شد.

حضرت داوود(ع) دليل اين كارش را پرسيدفرشـته مرگ گفت: من مأمـورم هفت روز ديگر جان اين جـوان را در همين جا بگيرم. داوود پيغمبر(ع) از اين سخن، دلش به حال آن جوان سوخت و رو به او كرد و فرمود: اي جوان! زن گرفته‌اي؟

پاسخ داد: نه، هنوز ازدواج نكرده‌ام.

حضرت داوود(ع) به او فرمود: به نزد فلان مرد كه يكي از بزرگان بني اسـرائيل اسـت برو و از طرف من به او بگو كه حضرت داوود (ع) به تو دستور داده كه دخترت را به همسري من درآوري و همين امشب نزد آن دختر مي‌روي و خرج ازدواج تو نيز هر چه مي‌شود بردار و هم چنان نزد همسرت باش تا هفت روز ديگر و پس از هفت روز همين جا نـزد من بيا.جوان به دنبال مأموريت رفت و پيغام حضرت داوود(ع) را به آن مرد بني اسرائيلي رسانيد و او نيز دخترش را به آن جوان داد و همان شـب، عروسي انجام شد و جوان هفت روز نزد آن دختر ماند و پس از هفت روز نزد حضرت داوود (ع) بازگشت.

داوود از وي پرسيد: در اين هفت روز وضع تو چگونه بود؟

پاسخ داد: هيچ گاه در خوشي و نعمتي مانند اين چند روز نبوده‌ام.

حضرت داوود فرمود: اكنون نزد من بنشين

جوان نشسـت، و داوود چشـم به راه آمدن فرشته مرگ بود تا طبق خبري كه داده بود بيايد و جان اين جوان را بگيرد.

اما مدتي گذشـت و فرشـته مرگ نيامد، از اين رو به جوان رو كرد و فرمود: به خانه ات بازگرد و روز هشتم دوباره به نزد من بيا.

جـوان رفت و پس از گذشـت آن روز دوباره بـه نزد حضرت داوود بازگشت و هم چنان نشست و خبري از فرشته مرگ نشد و همين طور روزهای بعدی تا اين كه فرشته مرگ به نزد داوود آمد.

داوود بدو فرمود: مگر تو نگفتي كه من مأمورم تا هفت روز ديگر جان اين جوان را بگيرم؟... پاسخ داد: آري

فرمود: تاكنون سه هشت روز از آن وقت گذشته است؟

فرشته مرگ گفت: اي داود! چون تو بر اين جوان رحم كردي، خداوند نيز او را مورد مهر خويش قرار داد و سي سال بر عمرش افزود.

به هم رحم كنيم تا خدا به ما رحم كند نكته سـنگيني است كه شايد همه اين روزها بايد روی آن تامل كنيم.

بیژن ملاح سعید





غنی باش

تاجـر ثروتمندی با غلام خود از قونیه به سـفر شـام رفتند. تا بـار بخرند و به شـهر خود بر گردند. مرد ثروتمند برای غلام خود در راه که به کاروانسـرایی می‌رفتند، مبلغ کمی پول می‌داد تا غذا بخرد و خودش به غذاخوری کاروانسـرا رفته و بهترین غذاها را سرو می کرد .غلام اما جز نان و ماست و یا پنیر، چیزی نمی‌توانسـت در راه بخرد و بخورد .چون به شهر شام رسیدند، بار حاضر نبود. پس تاجر و غلام‌اش به کاروانسرا رفتند تا استراحت کنند.

غلام فرصتی یافت در کاروانسرا کارگری کند و ده سکه طلا مزد گرفت.

بار تاجر از راه رسید و بار را بستند و به قونیه برگشتند.

در مسیر راه، راهزنان بار تاجر را به یغما بردند و هر چه در جیب تاجر بود از او گرفتند اما گمان نمی کردند، غلام سکه‌ای داشته باشد، پس او را تفتیش نکردند و سـکه دسـت غلام ماند. با التماس زیاد، ترحم کرده اسب‌ها را رها کردند تا تاجر و غلام در بیابان از گرسـنگی نمیرند.یک هفته در راه بودند، به کاروانسرا رسـیدند غـلام برای ارباب خود غـذای گرم خرید و خود نـان و پنیر خورد. تاجر پرسـید: "تو چرا غذای گرم نمی‌خوری؟" غلام گفت: "من غلام هستم به خوردن تکه نانی با پنیر عادت دارم و شـکم من از من می‌پذیرد اما تو تاجری و عادت نداری، شکم تو نافرمان است و نمی‌پذیرد."تاجر به یاد بدی‌های خود و محبت غلام افتاد و گفت: "غذای گرم را بردار، به من از عفو و معرفت و قناعت و بخشـندگی خودت هدیه کن کـه بهترین هدیه تو به من اسـت."من کنون فهمیدم که سخاوت به میزان ثروت و پول بستگی ندارد، مال بزرگ نمی‌خواهد بلکـه قلب بزرگی می‌خواهد. آنانکه غنی هسـتند نمی‌بخشـند آنانکه در خود احساس غنی‌بودن می کنند می‌بخشند. من غنی بودم ولی در خود احساس غنی بودن نمی کردم و تو فقیری ولی احساس غنی بودن می کنی.

بیژن ملاح سعید

شوخی مورد نور ایمان را می برد

● امام موسی کاظم(ع)

یادمان باشد

بهتریـن جـواب بدگویـی: **سـکوت** / بهترین جواب خشم: **صبر** / بهترین جواب درد: **تحمل** / بهتریـن جواب تنهایی: **تـلاش** / بهترین جواب سـختی: **توکل** / بهترین جواب خوبی: **تشـکر** / بهترین جـواب زندگی: **قناعت** / بهترین جواب شکست: **امیدواری**

یادمان باشد با شکستن پای دیگران ما بهتر راه نخواهیم رفت!

یادمـان باشـد بـا شکسـتن دل دیگـران ما خوشبخت‌تر نمی‌شویم!

کاش بدانیم اگر دلیل اشک کسی شویم دیگر با او طرف نیستیم باخدای او طرفیم.

و کاش انسانها "انسان" بمانند!

محمود جعفری

*** رهبر انقلاب در پیامی به مناسبت آغاز به کار یازدهمین دوره مجلس: معیشت طبقه ضعیف در اولویت کار مجلس باشد**

* رییس جمهور روحانی: می‌توانیم با تعامل و حفظ استقلال قوا به اهداف نظام برسیم

* دژپسند وزیر اقتصاد: سرمایه‌گذاری در اقتصاد از نان شب واجب‌تر است

* وزارت بهداشت: تغییر نگرش مردم درباره کرونا تبدیل به فاجعه شده است

* دستیار ویژه وزیر علوم: بیش از ۳۰ هزار مدرک جعلی در میدان انقلاب کشف شد

* دکتر محمدباقر قالیباف با رأی بالای نمایندگان به ریاست مجلس یازدهم انتخاب شد

* دکتر لاریجانی مشاور رهبری و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام شد

* وزیر دفاع: گستره حضور ایران در آبهای آزاد افزایش می‌یابد

* در پی مرگ فجیع یک سیاهپوست توسط پلیس آمریکا، "مینیا پولیس" به تسخیر معترضان درآمد و ترامپ رییس جمهور کشور دستور شلیک داد.

* ۱۲ درصد از بیماران بستری کرونا فوت می‌کنند

* وزارتخانه‌های علوم و بهداشت، پیشنهاد حذف سهمیه‌های دانشگاهی را دادند

* حریرچی معاون وزارت بهداشت: سفرهای غیرضروری مثل بمب ساعتی عمل می‌کند

* بانک مرکزی هدف گذاری کاهش نرخ تورم را آغاز کرد

* تندگویان معاون امور جوانان وزارت ورزش: افزایش موالید با تبلیغات اتوبانی نمی‌شود

* وزارت بهداشت ضوابط آغاز دوباره لیگ برتر فوتبال را تعیین کرد

* پوتین فرمان گسترش پایگاههای نظامی روسیه در سوریه را صادر کرد

* دومین پهپاد هند توسط پاکستان سرنگون شد

* ترامپ فرمان خروج آمریکا از سازمان بهداشت جهانی را صادر کرد

* نخست وزیر عراق متعهد به حمایت کامل از الحشد الشعبی شد

* اسپانیا برای گرامیداشت بیش از ۲۷ هزار جان باخته کرونایی ۱۰ روز عزای عمومی اعلام کرد

* ترکیه جستجو برای بازداشت پسر قذافی در لیبی را آغاز کرد

* اعضای خانواده فرمانده ارتش منصورهادی در حمله نیروهای یمنی کشته شد

* معاون البغدادی سرکرده داعش به دست نیروهای عراقی به هلاکت رسید

از جهان سیاست

چین و مشکلات پیش رو برای ابرقدرتی

پویا حمدالهی

چین می‌گوید موفق شده بحران کرونا را مهار کند. اما هنوز تا مهار بحرانی دیگر که چین در مرکز آن قرار دارد، راه درازی مانده است: بحرانی سیاسی در عرصه روابط بین‌الملل.

از نخستین روزهای آغاز شیوع کرونا در چین، نشانه‌های اثرات این ویروس بر چهره بین‌المللی این کشور و قدرت نرم پکن نمایان شد. از واکنش‌های نژادپرستانه به اقلیت‌های آسیایی در کشورهای غربی، تا انتشار روایت‌های اغراق‌شده و منفی درباره غذاهای چینی، فرهنگ چینی و سبک زندگی چینی‌ها، همه از جمله آسیب‌های نخستینی بودند که کرونا بر چین وارد کرد.

اما ضربات کرونا به امور حوزه دیپلماسی عمومی و تصور جهانیان از چینی‌ها محدود نماند و وقتی ترامپ به روی چین شمشیر کشید، این کشور هنوز در حال تدفین روزانه صدها نفر به دلیل ابتلا به بیماری کووید-۱۹ بود.

در نهایت آثار منفی کرونا بر موقعیت جهانی چین تا جایی پیش رفت که آمریکا این کشور را به لاپوشانی درباره انتشار کرونا و همدستی با سازمان بهداشت جهانی برای مخفی‌کاری متهم کرد. به دلیل این اتهامات، هم سازمان بهداشت جهانی کمک سالانه ۴۰۰ میلیون دلار واشنگتن را از دست داد و هم چین تبدیل شد به آماج حملات تازه رئیس‌جمهور پوپولیست وخبرساز آمریکا.

کاخ سفید امیدوار است تا بتواند کشورهای بیشتری را با خود همراه کند و تا اینجا، دستکم استرالیا با واشنگتن همراه و خواستار تحقیقات مستقل بین‌المللی درباره منشا اصلی ویروس کرونا شده و به دنبال این است که در مجمع جهانی بهداشت، این خواسته را به کرسی بنشاند.

اما چین برای آمریکا و استرالیا حریف دست و پا بسته‌ای نیست. این کشور به شدت همه اتهامات را رد می‌کند و اخیراً با انتشار یک جوابیه ۱۱ هزار کلمه‌ای غیرمتعارف، ۴۲ اتهام مطرح شده علیه کشور را رد کرد. چین می‌گوید همه این حرف‌ها دروغ است و بر اساس پروتکل‌های مصوب سازمان بهداشت جهانی عمل کرده است.

هم آمریکا و هم استرالیا از رقبای چین محسوب می‌شوند؛ آمریکا در سطح جهانی و استرالیا در سطح منطقه‌ای. و هر دوی این کشورها، مشکلاتی بسیار عمیق‌تر از چگونگی مهار ویروس کرونا با کشور چین دارند؛ به ویژه در زمینه تجارت بین‌المللی.

*سلامت جهانی یا رئال پولتیک

اگر ویروس کرونا از کشوری به جز چین در جهان شیوع پیدا می‌کرد آیا همچنان وضعیت به همین شکل بود؟ آیا چنین بحرانی بدون توجه به موقعیت جهانی کشور مبدا، باز هم آن کشور را با بحرانی شبیه به بحران کنونی چین روبه‌رو می‌کرد؟ **کری براون**، رئیس انستیتوی چین‌شناسی لائو در دانشگاه کینگز لندن معتقد است که بخش مهمی از این بحران ارتباط مستقیمی با موقعیت استثنایی چین در جهان دارد: "به نظر من دلیل اصلی این است که چین، ساختار سیاسی متفاوتی دارد و این ساختار مخفی کار، به شکل فزاینده‌ای به یک مشکل تبدیل شده است. در چین حزب کمونیست قدرت را در کشور قبضه کرده که چندان شفاف و پاسخگو نیست. همزمان این کشور اقتصاد بسیار قدرتمند و مهمی دارد و احتمالا ظرف یک دهه آینده به قدرت اول اقتصاد جهان تبدیل می‌شود. به همین دلیل هم به شکل طبیعی تمایل دارد که نفوذ و قدرت بیشتری در جهان داشته باشد که با مقاومت دیگران روبه‌رو می‌شود. این دو عامل، مسایلی هستند که بحران فعلی را به‌وجود آوردند، که البته هیچ کدام موضوعات تازه‌ای نیستند و تنها کووید-۱۹ آنها را تشدید کرده و جلوی چشم جهان آورده. به دلیل ریشه‌های ساختاری، چنین بحرانی، اجتناب‌ناپذیر است."

ریشه واقعی این بحران، نه در چگونگی مهار کرونا یا غذای چینی‌ها، بلکه در تحول بزرگ انتقال آهسته قدرت، در عالی‌ترین سطح سیاست بین‌الملل است؛

به بیان دیگر بر اساس تحلیل آقای براون - نویسنده کتاب‌های مهمی مانند "چین امروز" - ریشه واقعی این بحران، نه در چگونگی مهار کرونا یا غذای چینی‌ها، بلکه در تحول بزرگ انتقال آهسته قدرت، در عالی‌ترین سطح سیاست بین‌الملل است؛ تحولی که چینی‌ها در یکی دو دهه اخیر تلاش کردند آن را در چارچوب گفتمان "صعود



صلح آمیز چین"، یک تحول بی‌خطر تصویر کنند.

کری براون می‌گوید، هر قدر که بر سرمایه‌گذاری‌های چین در سراسر جهان افزوده می‌شود، هر قدر که بر اهمیت چین در اقتصاد جهانی افزوده می‌شود، و هر قدر که چشم‌اندازهای بیشتری برای سلطه، پیش پای چین قرار می‌گیرد، این کشور به شکل طبیعی، به موقعیت "ابرقدرت شماره یک" جهان چشم خواهد داشت.

در نگاه تحلیلگرانی مانند کری براون، غرب و در رأس آن آمریکا در مجادله‌ای دائمی با چین به سر می‌برند که ناشی از افزایش قدرت و نفوذ این کشور است، و موقعیت‌هایی شبیه به بحران کرونا، تنها فرصتی است برای عقب‌راندن حریف در رقابتی که به آسانی به پایان نخواهد رسید و در مواردی در قرن بیستم به جنگ‌هایی جهانی منجر شده است.

*دیپلماسی ماسک

تحلیل بحران سیاسی چین از زاویه رقابت ژئوپولتیک قدرت‌های جهان، بدین معنا نیست که چین به دلیل اینکه منشا ویروسی همه‌گیر بوده، لزوما باید عقب‌نشینی کند؛ برعکس، چین که سرمایه‌گذاری قابل توجهی بر روی دیپلماسی عمومی کرده، از آغاز کرونا همه تلاشش را برای مهار آسیب‌های سیاسی انجام داده است.

در گام نخست، روایتی که حکومت کمونیستی چین از شیوع کرونا در رسانه‌هایش چارچوب‌بندی کرده، هیچ شباهتی به روایتی که واشنگتن بر آن پا می‌فشارد ندارد.

وینسنت نای، از گزارشگران سرویس جهانی بی‌بی‌سی که رسانه‌های چینی را دنبال کرده می‌گوید در این رسانه‌ها، یک رویارویی میان روایت‌ها شکل گرفته است.

او می‌گوید: "روایت چین این است که در کنترل و مهار کرونا بسیار قوی و موفق عمل کرده. و حالا هم در حال کمک به باقی کشورهای دنیاست. اما در مقابل آمریکا و دونالد ترامپ که از پس مهار بحران بر نیامده و چند برابر تلفات داشته اند، می‌خواهند تاریخ را بازنویسی کنند و همه چیز را به گردن چین بیاندازند."

نمود بین‌المللی این روایت، کمک‌های بشردوستانه چین است که ظاهرا به شکل سخاوتمندانه‌ای نصیب بسیاری از کشورهای در حال توسعه و کشورهای فقیر جهان شده است. ایران نیز از خوان کمک‌های چین بی‌نصیب نمانده و رسانه‌های رسمی بارها تصاویری منتشر کردند از جعبه‌های لوازم پزشکی که رویشان به فارسی نوشته شده بود: "بنی آدم اعضای یکدیگرند."

استراتژی چین در زمینه کمک‌های بشردوستانه در اوج کرونا، چنان فراگیر شد که برخی آن را "دیپلماسی ماسک" توصیف کرده اند؛

استراتژی چین در زمینه کمک‌های بشردوستانه در اوج کرونا، چنان فراگیر شد که برخی آن را "دیپلماسی ماسک" توصیف کردند؛ دیپلماسی عمومی که از راه ارسال کمک که دهه‌هاست در صدر برنامه‌های سیاسی دولت آمریکا و برخی دیگر از دولت‌های ثروتمند غربی قرار دارد.

کری براون معتقد است که چین در این زمینه، "فرصت طلبانه" عمل کرده، اما: "چه کسی در چنین موقعیتی فرصت‌طلبی نمی‌کند و تلاش نمی‌کند که بهترین بخش اقدامات خودش را تبلیغ کند؟ اینکه این کمک‌ها موثر هستند یا نه موضوع بحث ما نیست."



وینسنت نای نیز می‌گوید که موقعیت به وجود آمده، به ویژه در منطقه آسیای شرقی نتیجه غیبت "کمک کننده‌های سنتی" است، چرا که بسیاری از این کمک کننده‌های غربی خودشان با بحران فزاینده شیوع کرونا روبه‌رو هستند و برخی‌شان "هنوز موفق نشده‌اند که از پس نیازهای خودشان بربیایند."

* آثار جهانی

بحرانی که چین در عرصه جهانی با آن روبه‌رو است هنوز به پایان نرسیده و چشم‌اندازی نیز برای پایان این بحران وجود ندارد.

ضمن اینکه اگر انگیزه‌های ژئوپولتیک، یا "فرصت‌طلبی" دیپلماتیک بر چگونگی برخورد دولت‌های جهان برای مقابله با ویروس کرونا اثر گذاشته، این موضوع لزوما ناقض اهمیت عملکرد کشورها در چگونگی برخورد با کرونا نیست.

شایعات بسیاری که درباره منشا کرونا منتشر شدند یا اتهاماتی که وب‌سایت‌های بی‌اعتبار مبلّغ تئوری توطئه منتشر می‌کنند، به اندازه گزارش‌های خبرگزاری‌های بزرگ یا سازمان‌های معتبر بین‌المللی اثر ندارند. اما اگر گوشه‌ای از این اتهامات از منابع قابل اعتماد سر در بیاورند، هزینه بحران بسیار بیشتر خواهد شد.

چین به شدت در مقابل ایده تشکیل کمیسیونی بین‌المللی برای بررسی عملکردش مقاومت می‌کند، چرا که اصل انجام چنین تحقیقاتی - حتی اگر نتایجش به نفع چین باشد - نشان‌دهنده یک بی‌اعتمادی جهانی به گفته‌های سران چین خواهد بود؛ موضوعی که برای کشوری در جایگاه جهانی چین، یک هزینه سنگین به شمار می‌رود.

به همین دلیل نیز چین تا همین‌جا ذره‌ای در برابر اتهامات از خود نرمی نشان نداده و برعکس تا جایی که توانسته تلاش کرده از ابزارهایش - مانند تنبیه کردن استرالیا با ممنوع کردن واردات گوشت از این کشور - استفاده کرده تا جلوی اوج‌گیری تبلیغات وسیع دنیای غرب و موجی از نارضایتی جهانی احتمالی را بگیرد.

اما فارغ از اینکه در نهایت ابعاد اثرات بحران سیاسی کرونا بر موقعیت چین چه خواهد بود، تا همین جا از نظر کری براون، از کارشناسان امور چین، کرونا دستکم به جهان نشان داد که این کشور چقدر مهم است.او می گوید:

"اگرچه شیوع کرونا یک اتفاق منفی و فاجعه انسانی است، اما در عین حال به بسیاری - به ویژه در همین لندن - نشان داد که چین چقدر مهم است و چرا نباید نسبت به این کشور بی‌تفاوت بود یا آن را نادیده گرفت."

به گفته براون، همین موضوع و بحران سیاسی شکل گرفته، می‌تواند در نهایت دو اثر عمیق‌تر نیز داشته باشد:

"اول اینکه در پکن احتمالاً بسیاری به این موضوع توجه خواهند کرد که ریشه‌های بی‌اعتمادی به چین چیست و چه بسا دست به اقداماتی بزنند تا این مشکل را کنترل کنند.

در واشنگتن نیز این احتمال هست که مساله چگونگی اوج گیری رویارویی ژئوپولتیک و مهار خطرات احتمالی این رقابت، به شکل جدی‌تری بررسی شود و عده‌ای به دنبال راه‌حل باشند."

تا همین جا، توفان پرمجادله‌ای که اطراف چین شکل گرفته نشان می‌دهد که صعود احتمالی این کشور به مقام اول قدرت و ثروت در جهان، صعود بی دردسری نخواهد بود. وعلاوه بر پیش‌بینی‌های رایج درباره مقاومت قدرت‌های دیگر در برابر پکن، حوادث غیرقابل پیش‌بینی مانند شیوع یک ویروس همه‌گیر می‌توانند این صعود را تند یا کند کنند.

عرض ادب به پیشگاه بانو

درباره سردار پاکباز اسلام، سرباز شهید اسلام و ایران، حاج قاسم سلیمانی هرچه تا به حال گفته آمد، نمی از یم وجود این عبد صالح خداست. شخصیتی چنین چند وجهی و تأثیر گذار تا سال‌ها و دهه‌های آینده بی‌بدیل خواهد ماند. درباره رشادت‌ها و نقش انکار ناپذیر او در دفاع از انقلاب و قطع ید از گسترش خطرناک تروریسم و افراط گرایی سخن فراوان رفته است گرچه هنوز دیوان‌ها باید نوشت و تاریخ‌ها باید بگذرد تا هر روز و هر زمان ابعاد وجودی او و تأثیر فراوانش و نیز روح بلند و نقش بی‌بدیلش را بهتر دریابیم...

اما درباره ارادت و اخلاص این مرد و به ویژه ارادتش به بانوی دو عالم حضرت فاطمه زهرا(س) کمتر سخن رفته است. همین ارادت البته بر اخلاص او افزود و در کنار همه اقدامات متهورانه‌ای که با درایت و تدبیر انجام داد و لرزه بر تن داعش و حامیان دستکش چرمی‌اش چون دولت استکباری آمریکا انداخت، مدیریت یک پروژه عظیم را نیز برعهده گرفت که جدای آثار معنوی والایش، یک یادگار جاودانه و یک باقیات صالحات ماندگار از یک سو و یک هنرنمایی ملی و دینی از سوی دیگر به حساب می‌آید که برای هر مؤمن عاشق اهل بیت و حتی هر ایرانی عاشق هنر و معماری و عزت این سرزمین کهن یک افتخار و مایه سربلندی و غرور است پروژه‌ای که خود آن سردار دل‌ها آن را "احیاء فاطمه" نامید و خود نخستین داوطلب و بنیانگذار ستاد بازسازی عتبات عالیات از طرح توسعه حرم علوی بود.

صحن حضرت زهرا(س) در جوار حرم علوی جلوه‌ای از قدرت ایمان، فرهنگ، توانایی، هنر، معماری و ذوق ایرانی است که سده‌ها در کشور همسایه ما، عراق، مایه غرور و عزت و سربلندی و وحدت دینی و تمدنی دو ملت خواهد بود و خواهد ماند و جدای آثار سیاسی و تثبیت موقعیت استراتژیکی و ضرورت‌های متعدد دیگر آن برای امنیت و ثبات و دامنه نفوذ مثبت و استراتژیکی منطقه‌ای برای کشور و ملت، در تقویت پیوندهای دو ملت که دارای مشترکات مذهبی و فرهنگی و تمدنی فراوانی هستند و نیز تقویت ثبات و امنیت ملی نیز نقش به سزایی دارد. پروژه‌ای که در آن اعجاز هنر معماری و توان مهندسی ایران نیز به منصه ظهور پیوسته است و از جمله گسترش صحن و سرای مرقد عشق مسلمانان به ویژه ایرانیان حضرت امیر(ع) است که پس از ۲۰۰ سال که به همان شکل و شمایل، مظلوم مانده بود حال بیست برابر بزرگتر و با شکوه‌تر شده و قابل توجه تر و مهمتر از همه این که این همه با کمک‌های مردمی فراهم آمده است.

حال سردار عزیز، در میان ما نیست اما در کنار همه مجاهدت‌ها و آثار ماندگاری که در راه دفاع از این سرزمین و ثبات و امنیت کشور صورت داده و نیز در کنار همه خدماتی که به جامعه اسلامی از فلسطین و لبنان و یمن گرفته تا افغانستان و سوریه، نابودی تروریسم و مقابله با رژیم کودک کش اسرائیل و به ویژه در عراق و در مقابله با غده سرطانی به نام داعش صورت داده که می‌توان او را اگر نگوئیم تنها عامل نابودی داعش بی‌تردید یکی از مهمترین عوامل نابودی داعش دانست، حال یکی از آرزوهای او به بار نشسته و صحن فاطمه زهرا(س) در جوار مرقد مطهر حضرت علی(ع)، آخرین مراحل کار را پشت سر می‌گذارد و اگر بحران کرونا پیش نمی‌آمد چه بسا تا به حال به انجام رسیده بود. با این مقدمه نسبتاً طولانی با گرامیداشت مجدد یاد آن سردار همیشگی دل‌ها به گزارشی که از ستاد بازسازی عتبات عالیات تهیه کرده‌ایم توجه کنید.







گسترش صحن حضرت زهرا (س)



صحن نوسازی شده حضرت زهرا(س) در نجف

کرونا خیّرین حرم‌ساز را متوقف نکرد

هومن ظریف

شیوع کرونا، در همه ساحت‌های عملکرد انسانی، ریشه دواند و توانست همدلی‌ها و هم‌افزایی مهربانانه را گوشزد کند. اگرچه، بسیاری از فعالیت‌های عمرانی و فرهنگی در دنیا، تحت الشعاع کرونا، متوقف ماند، اما اندیشه عمران فرهنگی، در دل خیّرین حرم‌ساز، پرتوان‌تر از گذشته، تولید انگیزه کرده است.

آنچه در عراق، کانون دل مشغولی شیعیان جهان، می‌گذرد، دلگرم‌کننده است. در ابتدای شیوع کووید ۱۹، اگر چه کشور عراق هم، بنا بر پروتکل‌های بهداشتی، برای حفظ سلامت انسان‌ها، کار عمرانی پروژه‌های عتبات عالیات را متوقف کرد و اگر چه در ناحیه نجف، استانداری نجف اشرف، پروژه صحن حضرت زهرا(س) را متوقف کرد، اما این پروژه، در آستانه فعالیت‌های مجدد ساختمانی، انتظار یک شکوفایی بی‌بدیل را در دل دارد. در واقع پروژه صحن حضرت زهرا(س)، بزرگترین پروژه ستاد بازسازی عتبات است که تا پایان سال ۱۳۹۹، بی‌تردید، با افتخار به پایان خواهد رسید.

نجف بوی سردار می‌دهد

سردار شهید قاسم سلیمانی در کنار فعالیت برای امنیت مردم، پس از سرنگونی صدام، اقدام به تأسیس ستاد بازسازی عتبات کرده بود. آنچه از میراث دل مشغولی او به جای مانده است، نه تنها حرم‌های مطهر ائمه معصومین(ع) در عراق به طور کامل بازسازی شدند، بلکه هم اکنون طرح توسعه این حرم‌ها، توسط مهندسان و کارگران ایرانی در حال انجام است.

چندی قبل فیلمی توسط روابط عمومی ستاد بازسازی عتبات منتشر شده است که سردار سلیمانی در بخشی از آن می‌گوید: "زمانی که جنگ اول نجف اتفاق افتاده بود، من آنجا بودم در نجف زائری نبود و شاید مجموعه آدم‌هایی که در روز در حرم بودند، در شلوغ‌ترین وضعیت به ۳۰نفر هم نمی‌رسید! کاملاً یک حالتی احساس می‌شد که ضریح این حرم از زیر خاک بیرون آمده، مثل دوره‌ای که گفته می‌شود امام صادق(ع)، حرم امیرالمومنین(ع) را نشان دادند و نمایان کردند، چنین حالتی در نجف و کربلا بود. فضای متروکه و گردگرفته غیرمناسب با چنین جایگاه و مقامی بود. در آن موقع ما به فکر این افتادیم ستادی را راه‌اندازی کنیم که این ستاد، راه افتاد و با حرکت‌های بعدی و نمایاندن بعضی از اقدامات و بازشدن راه و حرکت مردم به سمت کربلا، نجف و این اواخر به سامراء و کاظمین، دل‌های مردم بیشتر به این حجم تحرک با همت فرزندان ایرانی، شوق گرفت."

یادگار تاریخ انقلاب در عراق!

سردار در این فیلم، جمله جالبی را عنوان کرده است:«اگر بخواهم در چند جمله ماندگار این عمل را تعریف کنم به چند نکته باید اشاره کنم که به آن اعتقاد دارم. اولاً اقدامی که در اینجا یعنی ستاد با برکت صورت گرفت، یک عمل کوثرانه بود، یک صدقه فوق‌العاده جاریه، لذا مهم‌ترین کار این ستاد، این است که ماندگارترین کار تاریخ انقلاب را در عراق به یادگار گذاشت. ما عملی ماندگارتر از این در خارج از کشور در بُعد معنوی نداریم. قلب همه تشیع و حتی تسنن در عشق به امام حسین(ع) می‌تپد»

آرزوی سردار

کنار مرقد مطهر امیرالمومنین(ع)، اولین بار نام زیبای صحن مطهر فاطمه(س)، به حرم علی‌بن ابی‌طالب(ع) اتصال پیدا کرد. این ستاد حقیقتاً نماد، شعله و شعبه‌ای از آن کوثر الهی است. هر عمل مخلصانه‌ای همین کوثر است. شاید به اندازه عمر کارهای صورت گرفته، کار باقی‌مانده مهم وجود داشته باشد. من از آرزوهایم این بوده و نمی‌دانم تحقق پیدا می‌کند یا نمی‌کند، اما با همت ملت ایران قابل تحقق است. با پیگیری و همت این ستاد قابل تحقق است و آن خارج کردن همیشگی سامرا از غربت است.

دل نجف می‌تپد

اگر چه در چند ماه اخیر، به خاطر کرونا، این طرح سترگ متوقف مانده است، اما روابط عمومی ستاد، خبر می‌دهد که نگهبانان پروژه ساختمانی شاهد هستند که رایزنی‌هایی در حال شکل گرفتن است. رایزنی‌هایی که در صدر آن ایجاد شرایطی بهداشتی و استفاده از کیت‌های آزمایشگاهی است تا، با ایمنی و سلامت کارگران، فعالیت‌ها را، پرتوان‌تر از گذشته، از سر گیرند.

ویژگی‌های طرح توسعه حرم علوی

به اعتقاد کارشناسان، نخستین ویژگی پروژه صحن حضرت زهرا(س)، ارتقاء سطح خدمات رفاهی و زیارتی است. پیش‌بینی و اجرای فضاهای مختلف برای برپایی مراسم و مناسک و حتی بیتوته چندین هزار نفری زائران در ایامی مانند اربعین حسینی، فضای معنوی مناسبی را برای محبان اهل بیت علیهم‌السلام فراهم کرده است.

در کنار این فضاهای معنوی، چندین سرویس بهداشتی و حمام نیز برای رفاه زائران ساخته شده است که هموطنان عزیزی که در اربعین‌های گذشته به نجف اشرف مشرف شده بودند، از این خدمات استفاده کرده‌اند.

ویژگی دوم صحن حضرت زهرا(س)، ابعاد و عظمت آن است. حرم مطهر علوی معروف به حرم عتیق، حدود ۲۰۰ سال به شکل کنونی یعنی بدون هیچ توسعه‌ای مانده بود که با اجرای طرح صحن حضرت زهرا(س) این مکان مقدس، بیش از ۲۰ برابر گسترش یافت.

> **حرم مطهر علوی معروف به حرم عتیق، حدود ۲۰۰ سال به شکل کنونی یعنی بدون هیچ توسعه‌ای مانده بود که با اجرای طرح صحن حضرت زهرا(س) این مکان مقدس، بیش از ۲۰ برابر گسترش یافت.**

برکات اقتصادی، شاخص سوم این طرح است. بیش از ۸۰درصد مصالح و تجهیزات استفاده شده در این طرح از معادن و کارخانه‌های کشور خریداری و تأمین شده است. از این رهگذر، برکت کمک‌های مردمی و نذر خیّران با تأمین کالا از داخل دوباره به چرخه اقتصاد کشور برگردانده شد.

شاخص چهارم این طرح شامل ابعاد فرهنگی، معماری و هنری است.

بزرگترین آئینه کاری مقرنس جهان در این طرح به دست هنرمندان ایرانی اجرا شده است. کاشیکاری‌های زیبا و منحصر به فرد، آجرکاری‌های متنوع و گچبری‌های رنگارنگ، از جمله هنرهای ایرانی و اسلامی به کار رفته در این طرح است.

اما شاخص پنجم طرح توسعه حرم مطهر علوی و شاید مهمترین شاخص این پروژه بزرگ، اتکای آن به مردم است. کمک‌های داوطلبانه خیّران و نذور آنها، مهمترین پشتوانه تأمین مالی این طرح بزرگ است که آن را تبدیل به مردمی‌ترین پروژه بزرگ ایران اسلامی در فراسوی مرزهای کشور کرده است.

ویژگی‌های مهندسی صحن مطهر

صحن حضرت زهرا(س) با زیربنایی در حدود ۲۲۰ هزار مترمربع یکی از مهمترین بخش‌های توسعه و ساماندهی فضای حرم مطهر علوی به شمار می‌رود، ساختمان پروژه شامل ۴ طبقه و دارای چندین رواق بزرگ است.

علاوه بر فعالیت‌های مذکور، فضاهای روباز و سبز نیز در این پروژه در نظر گرفته شده است.

این پروژه در ضلع غربی حرم مطهر در حال اجراست و تا آرامگاه صافی صفا و مقام امام زین‌العابدین(ع) امتداد دارد.

بقیه در صفحه ۴۹



زیر نظر: محمود صفادار

با ما به آبشار لاتون بیایید

درست است که گیلان آبشارهای کوچک و بزرگی را در خودش جای داده، ولی بعضی از این آبشـارها به دلیل ویژگی خاصشان از بقیه معروفترند. می‌پرسید کدام آبشارها؟ مثلا آبشـار لاتون، بلندترین آبشار ایران که در شـماره‌های پیشین در همین صفحه این آبشار زیبا به اشتباه از جاذبه‌های گردشگری استان اردبیل معرفی شده بود، اما...

آبشار لاتون کجاست؟ آبشار لاتون در انتهای غربی استان گیلان، در ۱۵ کیلومتری جنوب غربی آسـتارا به سمت اردبیل، کنار کوه اسپیناس، شهر لَوَندِویل، روسـتای کوته کومه واقع شـده است. فاصله آبشار تا روسـتای کوته کومه ۶۰ کیلومتر است و نیاز به پیاده روی ۴ساعته دارد. لاتون یکی از زیباترین آبشارهای ایران است، اگر باور ندارید باید خودتان بروید و از نزدیک ببینید.

پیاده‌روی در دل جنگل‌های گیلان، در حالی که درختان فندق، از گیل، گردو و گلابی دورتادورتان را گرفته‌انـد، خسـتگی‌تان را کمتر می کند. بعد از جنگل‌پیمایـی، به کوه و تپه می‌رسـید. از کوه‌های سرسـبز می گذریـد و وارد مرتـع می‌شـوید.در بخش‌هایی از مسیر اگر رودخانه‌ها کم‌آب باشند، از عرض رودخانـه می گذرید. درغیراین‌صورت، راه جنـگل را ادامه می‌دهیـد. بهترین حالت این اسـت کـه از راهنمای محلی کمـک بگیرید یا از نقشـه کمک بگیرید.چنـد سـاعت راهپیمایی و کوه‌پیمایی شـما را به نقطه‌ای می‌رساند که کم‌کم صـدای آبشـار به‌گوش می‌رسـد. خوشـبختانه نزدیک آبشـار لاتون، سـرویس بهداشتی، بوفه و اتاق برای کرایه هم هسـت.در طول مسـیر در روستای قدیمی آسیوشوان چند کافه می‌بینید که برای رفع خستگی و خوردن چای می‌شود رویشان حساب کرد. در پای آبشار دره عمیقی وجود دارد که آب آبشار لاتون به آن می‌ریزد. بنابراین، لازم است به آبشار که رسیدید، مراقب باشید.

چـرا باید این آبشـار را ببینیم؟ ارتفاع آبشار لاتون ۱۰۵ متر است و برای همین شما با آبشاری معمولی که قطر آبش اندازه شیر آب است، طرف نیسـتید. علاوه بر آبشار اصلی، آبشار دیگری هم در ۱۰ متری آن قرار دارد که ۶۵ متر ارتفاع دارد و سـرریز آب آن نسبت به آبشـار اصلی بیشتر و پر عرض‌تر اسـت. در بالا دسـت آبشار بزرگ لاتون، سـه حوض بزرگ طبیعی با سـه آبشـار ۱۰ متـری وجود دارد کـه از زیبایی‌های بی‌نظیر





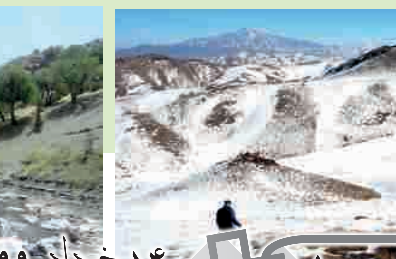


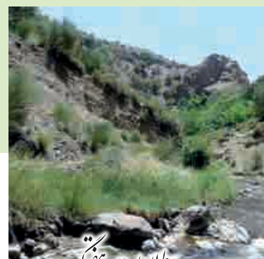
روستای سیرچ

گزارش از: سحر شریعتمداری

سـیرچ یکـی از چهـار آبادی بـزرگ بخش شـهداد در استان کرمان اسـت. این روستا در ۵۰ کیلومتری شـرق شهرستان کرمان و با فاصله ۳۰ کیلومتری از بخش شـهدا واقع شده است. سیرچ از قدیـم محل ییلاق بخش گرمسـیری و کویری شـهداد و آبادی‌های تابعه آن بوده و بهارستان نام داشـت. ییلاق مذکور در ارتفاع ۱۵۵۰ متری در دره‌ی رودی بـه همین نام قرار دارد و جمعیت آن در تابسـتان به علت موقعیت تفرجگاهی به بیش از ده هزار نفر می‌رسـد. این آبـادي مانند مناطق شمالي کشور پوشـیده از درخت است. علت قابل توجه بودن روسـتای سیرچ نیز همین است که در دل کویر منطقه ای شبیه به شمال کشور وجود دارد و از هوایی مرطوب و خنک برخوردار است.

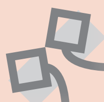
در قسمت مرطوب سیرچ به علت آبهاي فراوان جاري تعدادي از باغ‌ها به باتلاق تبدیل شـده‌اند. در این منطقه انـواع درختان صنوبر، انگور، انجیر، گیـلاس و آلبالـو در دامنه کوهسـارها و لابه‌لاي سنگلاخ کاشته شده است و چون زمین مسطح کم دارد، کشـت مزارع جو و گندم کم یافت مي‌شود، امـا از زمینهاي محدود و آب فراوان، براي احداث باغ استفاده شـده است.در مرکز سـیرچ چندین درخت کهنسـال سرو و چنار نیز وجود دارد.شغل اصلي مردم این منطقه دامداري و کشاورزي است و محصولات سردسـیری بسیار مرغوبی را در طی فعالیت‌های خود در این منطقه به عمل می آورند. محصولات اصلی روسـتا شـامل انـار، به، آلوچه، زردآلـو، انگور، گـردو و انجیر می‌باشـد. به دلیل هوای خنک و وجود رودخانه سیرچ، امکان پرورش ماهی قزل آلا هم وجود دارد.شـما در تمام فصول می‌توانید به این روسـتا سفر کنید و از ویژگی‌های خاص آن لـذت ببرید. در زمسـتان می‌توانید از منظره ارتفاعات پر از برف و پیست اسکی آن برای تفریح اسـتفاده کنید. همچنین در بهار و تابستان از مناظر و هوای خنک آن لذت ببرید. پاییز رنگارنگ روسـتا هـم مملو از مناظر تماشـایی اسـت.بنای امامزاده سـید جلال الدین از اماکن گردشـگری و زیارتی روستای سـیرچ است.از جمله مهمترین جاذبه‌های روستای سـیرچ می‌توانیم به رودخانه ی زیبای که در ایـن منطقه وجود دارد و همچنین سـرو کهنسـالی که در آن وجود و بیش از ۱۰۰۰ سـال قدمت دارد نیز اشـاره کنیم. همچنین قرار گیری سیرچ در مجاورت شهداد و منطقه کلوت‌ها و هم جواری دو نوع آب هوای متضاد، این روسـتا را بـه یک نمونه جذاب تفریحی وگردشـگری در مسیر کویر تبدیل کرده است. یک چشمه آب گرم به نام چوشـان هم در روسـتا وجود دارد که یکی از معدود آب گرم‌های سـاماندهی شده در استان کرمان اسـت و روزانه پذیـرای مراجعه کنند گان بسیاری به سمت خود است.











و منحصربه‌فرد منطقه لاتون است، پس در اینجا همه‌اش با چیزهایی سر و کار دارید که در زندگی روزمره یک رویا به نظر می‌رسند. مسیر پیاده روی و رسیدن به آبشار و گذشتن از مراتع و چشمه‌هایی با آب خنک و گوارا یکی از لذت بخش‌ترین سفرها را پیش رویتان قرار می‌دهد.

بهترین فصل سفر؛

در همه فصل‌های سال می‌شود به تماشای آبشار لاتون رفت، نمی‌شود گفت برگ‌های نارنجی پاییز زیباترند یا سبزی درختان در فصل گرما. البته نیمه زمستان را برای این سفر توصیه نمی‌کنیم.پیشنهاد ما از اوایل بهار تا ابتدای تابستان است. زمانی که هوا معتدل است و هنوز گرما و شرجی هوا آدم را از پای درنمی‌آورد.

چه وسایلی همراه ببریم؟ وقتی قرار است برای رفت و برگشت هشت ساعت جنگل‌پیمایی و کوه‌پیمایی کنید، کفش مناسب و لباس کافی ضروری به‌نظر می‌رسد. لباس اضافی، کلاه، ضد آفتاب، عینک آفتابی، کیف کوچک کمک‌های اولیه، آب و خوراکی سبک همراه داشته باشید.

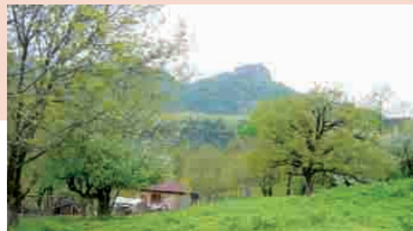
جاذبه‌های نزدیک آبشار؛ روستای کوته کومه چشمه آب گرم و استخری دارد که می‌توانید در آنها دوش بگیرید. اگر اهل کوهنوردی حرفه‌ای باشید، می‌توانید در دامنه کوه اسپیناس که آبشار لاتون از آن سرچشمه می‌گیرد، کوهنوردی کنید. در مسیر پیاده روی از دریاچه سوها هم خواهید گذشت. دریاچه سوها در فاصله ۱۵ کیلومتری آبشار قرار دارد و یکی از قشنگترین‌هاست. شما از مراتع و چمن‌ها و پرچین‌ها خواهید گذشت.از آنجایی که آبشار در ۱۵ کیلومتری آستاراست پس قبل از رفتن به آن می توان سری هم به بازارچه‌های ساحلی آستارا زد. در نزدیکی آبشار و در کلبه عمو یدالله می‌توانید خودتان را به چای دبشی مهمان کنید.

کجا اقامت کنیم؟ اگر برای دیدن آبشار لاتون برنامه‌ریزی کرده‌اید، می‌توانید در یکی از هتل‌های گیلان اقامت کنید. نزدیک‌ترین شهرها به آبشار لاتون تالش و آستارا هستندو شما این امکان را دارید که قبل از سفر در یکی از هتل‌های آستارا اتاق رزرو کنید. البته خیلی‌ها نزدیک آبشار کمپ می‌زنند و بعضی‌ها هم در روستای کوته کومه اتاق کرایه می کنند.

مسیر دسترسی؛

از تهران تا لوندویل بیشتر از ۶ و نیم ساعت فاصله است. اتوبان تهران - رشت را به سمت تالش ادامه می‌دهید. از تالش تا لندویل کمتر از یک ساعت راه دارید. از لوندویل جاده فرعی به سمت جنوب را دنبال کنید و به روستای کوته کومه برسید. به لوندویل که رسیدید، از یک جاده فرعی باید به روستای کوته کومه بروید. تا روستا ۱۵ دقیقه راه است و به آن که رسیدید باید با ماشین خداحافظی کنید تا پیاده‌روی طولانی‌تان شروع شود. مسیر کمی سربالایی و مسافت آن حدود ۶ کیلومتر است.







روستای کاریان

روستای باستانی کاریان در شهرستان لارستان در جنوب استان فارس قرار دارد. این روستا در دهستان هرم قرار داشته و حدود ۲۰۰۰ نفر جمعیت دارد. ارتفاع روستا از سطح دریا ۸۲۰ متر است و آب و هوایش در تابستان گرم و خشک و زمستان‌ها ملایم و مرطوب است.

مردم روستا عمدتاً به کشاورزی، دامداری و تولید صنایع دستی مشغول هستند و عده ای هم در کشورهای حوزه خلیج فارس اشتغال دارند.

گیوه‌های زیبای دست دوز و پارچه‌های گلدوزی از بهترین صنایع دستی کاریان هستند. محصولات باغی و کشاورزی متنوعی از جمله لیمو، نارنگی، خرما، گوجه فرنگی و هندوانه در این روستا کشت و برداشت می شود.

ساکنان روستای کاریان همچون مردم مناطق جنوب کشور، بسیار خونگرم و مهمان نواز هستند. سبک و سیاق موسیقی‌هایی که در مراسم جشن و عروسی با ساز محلی می نوازند نیز الهام گرفته از موسیقی جنوب کشور است.کاریان از سه طرف به کوههای نیمه مرتفع شاه نشین، کوه گرد در یک کیلومتری جنوب خاوری و کوه سیاه در ۲ کیلومتری جنوب باختری محصور شده است و فقط از طرف غرب به دشت راه دارد. این روستا یکی از پتانسیل‌های بالقوه گردشگری شهرستان لارستان است. روستا از دو قسمت با بافت‌های قدیم و جدید تشکیل شده است. بافت قدیم شامل خانه‌هایی از جنس کاهگل است که سقف‌های گنبدی شکل دارند.این روستا جاذبه‌های طبیعی و تاریخی متعددی دارد. دره معروف به "**اشتردون**" در جنوب شرقی کاریان خود نمایی می کند.

آتشکده **آذربرنبغ** یکی از سه آتشکده بزرگ ساسانیان بوده است که در این روستا قرار دارد. بقایای دوقلعه باستانی و لوح‌های سنگی هم در این روستا کشف شده است. از جمله آثار تاریخی کاریان می توان قلعه کاریان، قلعه شاه نشین، دره کافری، امامزاده شاه حاجات، آرامگاه چهل دختران، امارت رضاقلی خان و قلعه طین را نام برد.دریاچه "**کفه هرم**" که دریاچه کاریان هم خوانده می شود، بزرگترین دریاچه فصلی استان فارس است. این دریاچه با ۱۳۰ کیلومتر مربع مساحت در فاصله ۲ کیلومتری شمال کاریان قرار دارد. طول و عرض دریاچه بترتیب حدود ۲۸ و ۱۱ کیلومتر است. چندین روستا از جمله روستاهای سرگاه، بلغا، چغان، هرم، احمد محمود و جلال آباد در اطراف دریاچه قرار دارند. بازار قیصریه و باغ نشاط نیز از پتانسیل گردشگری بالایی برخوردار هستند.

متأسفانه بی‌توجهی به آثار تاریخی این روستا و عدم توجه برای فراهم کردن دیگر زیرساخت‌ها سبب شده که این روستا چندان مورد توجه گردشگران قرار نگیرد.







روز رسیدن به آرزوی بزرگ

مترجم: نیلوفر یوسفی

ازدواج کردن و تشکیل خانواده در بحبوحه فجایع طبیعی و بیماری‌های همه گیر شاید آخرین گزینه منطقی خیلی از افراد به حساب بیاید. ولی همین بیماری و فاجعه همه گیری آن، باعث شده در این میان خیلی‌ها به این فکر بیفتند که "زندگی از چیزی که فکر می کردند کوتاه‌تر است و هرچه زودتر آن را شروع کنیم بهتر است".

بماند که خیلی‌ها هم ویروس کرونا را راه نجاتی برای فرار از هزینه‌های سرسام آور عروسی و به اصطلاح ریخت و پاش‌های آن می‌دانند...

در ادامه ماجرای واقعی این شماره تجربه‌های زوج‌های جوانی را می‌خوانیم که این روزها به علت تغییرات پیش آمده زندگی خود را به شکلی متفاوت‌تر از آن شکلی که در گذشته وجود داشت، آغاز کرده‌اند. من و "**ریچ**" از دوره دبیرستان یعنی همان اولین بارهایی که همدیگر را دیدیم عاشق هم شدیم. وقتی به گذشته فکر می کنم می‌بینم ما با وجود مشکلات فراوانی که داشتیم همیشه عاشق هم بودیم و هیچ وقت به خاطر ندارم که در تمام مدتی که هم را ملاقات می کردیم، ناسازگاری داشته باشیم.

ولی گاهی مشکلات باعث می‌شود حتی این تفاهم زیاد هم نتواند خیلی زود و به موقع عاشق‌های جوان را به هم برساند. خیلی زود هر دوی ما در دانشگاه‌های متفاوت شروع به تحصیل کردیم. استفاده از واژه متفاوت شاید خیلی خوب موضوع را شرح ندهد چون اگر بخواهم بدبینانه‌تر به موضوع نگاه کنم، دانشگاه‌های ما آنقدری با هم فاصله داشت که ادامه رابطه برایمان تقریبا غیر ممکن شد.

همین مسیر شمال تا جنوب کشور که بین دانشگاه‌های ما فاصله انداخته بود کم کم باعث شد من و ریچ برای مدت طولانی با هم ارتباط نداشته باشیم. ولی صادقانه بگویم من همیشه به او فکر می کردم و تصور اینکه خبر ازدواجش را با دختر دیگری بشنوم مرا عذاب میداد.

زمان به سرعت سپری شد و درس من به اتمام رسید. از آنجایی که من معتقدم سرنوشت اگر بخواهد اتفاقی رخ بدهد حتما و بدون شک آن اتفاق رخ خواهد داد، من و ریچ در سال ۲۰۰۸ دوباره در یک میهمانی دوستانه یکدیگر را ملاقات کردیم. بعد از ملاقات مجدد هم هر دویمان به این فکر رسیده بودیم که چقدر بدون هم ناقص هستیم و زندگی تنها برایمان فقط شکل خسته کننده‌ای از روزمرگی بود. من تقریبا صد در صد مطمئن بودم که ریچ کسی است که بتوانم زندگی‌ام را با او تا آخر عمر ادامه بدهم ولی از طرفی، از این بابت که او هم مثل من فکر می کند یا خیر دچار شک بودم!

البته اواسط سال ۲۰۰۹ وقتی ریچ در مقابل چشم همه دوستان مشترکمان در حالیکه یک حلقه زیبای براق طلایی در دست داشت، در مقابلم زانو زد و از من درخواست ازدواج کرد، تمام شک‌هایم به یکباره ناپدید شد.

ما خیلی زود با هم نامزد شدیم و از آنجایی که از قبل شناخت کافی نسبت به هم داشتیم، تصمیم گرفتیم خیلی زود ازدواج کنیم. از روز خواستگاری به بعد من نیز مانند هر دختر جوانی رویای مراسم عروسی‌ام را در سرم می‌پروراندم و هر از چند گاهی با ریچ درباره جزییات مراسم صحبت می کردم و خودم را در محاصره گل‌های سفید در گلدان‌های اشرافی درحالیکه در راهروی کلیسا، دست در دست پدرم به سمت مرد زندگی‌ام حرکت می کردم، تجسم می کردم.



حتما بعد از این عروسی رویایی در کنار همه دوستان و اعضای خانواده، نوبت انتخاب ماه عسل بود. از آنجایی که هوا در شهر محل زندگی ما در آن ماه‌ها سرد بود، حتما می‌توانستیم ماه عسل رویایی خودمان را در کشوری با آب و هوای مدیترانه‌ای بگذرانیم. آنقدر این تصویر سازی‌ها برایم واقعی شده بود که گاهی گرمای آفتابی که در رویا روی پوستم می‌تابید را هم حس می کردم.

روزی که برای ازدواجمان انتخاب کرده بودیم ۱۸ آوریل بود و از آنجایی که ما در کالیفرنیا زندگی می کنیم و جزو اولین ایالت‌های آمریکا بودیم که همه گیری بیماری کرونا را تجربه کرد، حتما حدس می‌زنید که چه بلایی سر رویاهای ما درباره ازدواجی که سالها منتظرش بودیم و برایش برنامه‌ریزی کرده بودیم آمد.

خیلی زود بیماری ناشناخته تمام ایالت را به طرز وحشتناکی درگیر کرد و حالا نه تنها مراسم عروسی ما لغو شده بود، بلکه حتی نمی‌توانستیم برای یک پیاده روی ساده و یا یک رستوران دو نفره بیرون برویم. از همه بدتر اینکه من و ریچ هر دویمان از کادر پزشکی یکی از مهمترین بیمارستان‌های درمان کرونا در شهر محل زندگیمان بودیم.

من به عنوان پرستار و ریچ به عنوان تکنسین اتاق عمل از دسته افرادی بودیم که به صورت مستقیم با بیماران مبتلا به این ویروس سر و کار داشتیم و حالا با وضعیت پیش آمده ساعت‌های اضافه کاری‌هایمان تقریبا دو برابر شده بود. علاوه بر حجم گسترده کار و نا امیدی از کنسل شدن مراسم ازدواج، حالا ترس از بیماری هم به همه چیز اضافه شده بود و هر لحظه صبر هردویمان را کمتر و کمتر می کرد.

از آنجایی که وقتی شرایط به صورت ناگهانی تغییر می کند، تحمل انسان هم کمتر شده و احتمال ناسازگاری با اطرافیان بیشتر می‌شود، متأسفانه من و ریچ هم درگیر یک سری جر و بحث‌های بی‌پایه و اساس شدیم که همانطور که گفتم در رابطه ما هیچ وقت چنین چیزهایی سابقه نداشت. طی روزهای آخر آنقدر این بحث‌ها جدی شده بود که حتی می‌توانست به جدایی ما منجر شود.

آن موقع من با یکی از دوستانم به نام "بتانی" که اهل کشور اوگاندا بود؛ در یک آپارتمان کوچک مشترک نزدیک بیمارستان محل کارم زندگی می کردم. او برای انجام یک پروژه روانشناسی به

آمریکا مهاجرت کرد بود و حالا به خاطر شـرایط پیـش آمـده و جر و بحث‌های من و ریچ، بیشـتر وقتم را با او سـپری می کردم. درسـت یک هفته به تاریخی که برای مراسـم عروسی انتخاب کرده بـودم مانده بود و بتانی هـم از این موضوع مطلع بود.

آن شـب وقتی از محـل کار برگشـتم بتانی مـرا صـدا زد و گفت باید با هـم صحبت کنیم. او صحبت‌هایـش را این طوری آغـاز کرد: "میدانی بلای عزیزم، این روزها ما آدم‌های معمولی زندگی امـان را مدیون کادر درمانی هسـتیم برای همین مدتی هسـت که دارم تلاش می کنم هر کاری از دستم بر می‌آید برای زندگی آنها انجام بدهم ".

این اواخر از او زیاد می‌شـنیدم که به واسـطه شـغلش و روابطی که با یک سری از افراد معروف برقرار کرده بود و نشسـت و برخاست‌هایی که با این افراد داشت اسم "الن دگنرز "، "داکس شفرد "، کریسـتین بل " و نویسنده معروف "باب گاف " که کتاب‌هایش از پر فروش‌ترین کتاب‌های جهان است را زیاد از او می‌شنیدم.

باب گاف علاوه بر نویسندگی، به عنوان سفیر افتخاری کارهای بشـر دوسـتانه نیز در کشـور اوگاندا فعالیت می کنـد. اتفاقا آخرین کتاب او به نـام " بزرگ آرزو کن " نیز قرار اسـت به زودی به بازار بیاید. صحبت‌های من و بتانی آن شـب تا ساعت‌ها پیرامون مسائل مختلف ادامه پیدا کرد و حال و روز روحی‌ام تا حدود زیادی بهتر شد.

صبح روز بعد وقتی از خواب بیدار شـدم، یک پیغام از یک شـماره ناشـناس روی تلفن همراهم دیدم که نوشته بود: " من می‌خواهم به شما کمک کنـم! از طرف باب گاف! لطفا با من تماس بگیرید ". از خواندن پیغام خیلی تعجب کرده بودم و پیش خودم تصور کردم که بتانـی در ادامه حرف‌های شـب گذشته‌اش با یک شـماره جدید می‌خواهد کمی با من شوخی کند.

همانطوری که روی تخت نشسته بودم و هنوز متعجب بودم، صدای تلفن همراهم را شـنیدم. باز هم یک سـوپرایز دیگر، ریچ بعد از حدود دو هفته در حـال تمـاس گرفتن بود. وقتی تلفنم را پاسـخ دادم متوجه شـدم که چقدر با شـنیدن صدایش آرامتر شدم.

نکتـه جالب اینکه ریچ هـم آن پیام عجیب را دریافت کرده بود. بعد از تمام شدن صحبتم با ریچ به شماره‌ای که به من پیام داده بود تماس گرفتم. یک صدای مهربان بـا برخوردی گرم و اجتماعی آن طرف خط منتظر تماس من بود.

خود بـاب گاف بـود و پیشـنهادهای جالبی داشـت. باب ادعا می کرد می‌شود مراسم عروسی رویایـی را در وضعیت قرنطینه هـم انجام داد. او بعـد از تمجید فراوان از من و ریچ، انگیزه و انرژی مثبت زیادی به ما منتقل کرد و از من درخواسـت کرد تمام برنامه‌ریزی‌های این مراسـم را شخصا بر عهده بگیرد.

وقتی از او پرسـیدم که چـرا در وضعیت این بیماری خطرناک، می‌خواهد برای غریبه‌هایی که هیچ شـناختی از آنها ندارد عروسی بگیرد، خیلی سـاده پاسخ داد: " می‌خواهد با ایـن کار از کادر پزشـکی تشکر کند و انرژی عشق و مهربانی را در دنیا پخش کند ".

وقتـی تلفن را قطع کردم مدتـی با خودم فکر کـردم و به این نتیجه رسـیدم که چقـدر ریچ را دوسـت دارم و چقدر برای شـروع زندگی‌ام با او لحظـه شـماری می کنم. همین شـد کـه تصمیم گرفتم پیشـنهاد باب را بپذیرم. البته اگر واقعیت را بخواهیـد من هم بعد از دیـدن آن همه مرگ زود هنـگام به این نتیجه رسـیده بودم که زندگی کوتاه‌تر از این اسـت که آدم برای داشتن لحظات خاص صبر کند.

تمام مدت هفته بعـدش ما به صورت آنلاین با باب و همسـرش صحبت می کردیم و دوباره در حالیکه اصلا انتظارش را نداشـتیم، شور و شوق به زندگیمان برگشته بود. عروسی رویایی که همیشه تصـورش می کردم حالا داشـت به یک مراسـم رویایی‌تر تبدیل می‌شد.

روز ۱۸ آوریل که مدت‌ها انتظارش را کشیده بودم فرا رسـید. صبح با صدای زنگ در از خواب بیدار شـدم. مسـئول پست یک بسـته پشت در گذاشـته بود که لباس زیبای سفیدی که همیشه آرزو داشتم بپوشم در آن بود. همسر باب زحمت دوخت و ارسـال آن را به صورت کاملا بهداشتی کشیده بود.

خیلـی زود از طریـق یـک ویدئوی آموزشی که باز هم باب زحمت تهیه آن را با کمـک یکی از گریمرهای معروف کشـیده بـود، خودم را آراسـتم و لبـاس پوشـیده و حاضر شدم. ریچ هم در منزل خـودش مثل مـن در حال حاضر شدن برای مهم‌ترین روز زندگیمان بود.

قرار شـده بـود خانواده من و ریچ هـم با هماهنگی و آموزش‌های لازم قرنطیه در صندلی‌هایـی که در صفوف با فاصله چیده شـده بودند شاهد مراسـم ما باشـند. مراسـم عقد رسـمی روی یـک قایـق تفریحی کوچک برگزار می‌شد. باب عزیز یک عکاس و تعدادی دسته گل زیبا هم برایمان حاضر کـرده بود. همه جزییات کامل و رویای بودند. من و باب درحالیکه عشـق و شـادمانی را در قلبمان احسـاس می کردیم همراه هم به محل عقد رفتیم و یک کشـیش مهربان به صورت مجازی عقد ما را جاری کرد.

بله! شـاید کمی عجیب باشد ولی من و ریچ به صـورت مجازی به عقد هم درآمدیم. نکته جالب این بود که با تلاش‌های باب تعداد زیادی مهمان مجازی هم مراسـم عروسـی ما شرکت داشتند و میزان خلاقیت و حـس همدردی و مهربانی باب واقعا غیر قابل تصور بود.

از همان لحظه که من و ریچ مراسم ازدواج خود را با مقررات قرنطینه شـروع کردیم، افراد زیادی شـروع به فرسـتادن گل و هدایای زیبـا برای ما کردند و حجـم دعاها و آرزهای خوبی که دریافت می‌کردیـم خیلی زیاد بـود. در این میـان یکی از زیباترین هدیه‌ها بلیط مسـافرت ماه عسلی بود که آژانس مسافرتی شهر به صورت بدون تاریخ برای زمان اتمام مقـررات قرنطینه برای ما صادر کرده بـود. امروز که این ماجرا را می‌نویسـم دو هفته از شـروع زندگی مشترکمان گذشته است. من و ریچ هر دو خیلی خوشـحال و آرام هستیم. من از صمیم قلبم احساس رضایت وخوشحالی می کنم و به خودم می‌بالم که شـروع زندگی‌ام را به مسائل حاشیه‌ای وابسته نکردم. ما سالم و سلامت و خوشحال هستیم و می‌توانیـم به عنـوان کادر پزشـکی در کنار هم قوی‌تر از قبل به مـردم اطرافمان خدمات بدهیم. چه چیزی از این بهتر و مهمتر است؟!



نقطه صفر مرزی

تهیه و تنظیم:
محسن طیب

بر اساس سرگذشت:
لیدا

Mohsen.ak۲۱۲
@gmail.com

وقتی هواپیما از "فرانکفورت" بلند شد و فهمیدم تا چند ساعت دیگر به ایران می‌رسم، فقط به این فکر می‌کردم که هر کدام از اعضای فامیل بفهمند که عاشق **آرمان** شده‌ام و قصد ازدواج با او را دارم، همه مسخره‌ام می‌کنند! ولی من آنقدر عاشق بودم که به خاطر آرمان، موقعیت شغلی خوبم در آلمان را رها کرده و پس اندازم را برداشتم و ماشینم را فروختم و همه را "یورو" کردم و راهی تهران شدم تا به آرمان ۲۲ ساله برسم. شاید هم بقیه حق داشتند مرا دیوانه بدانند، چرا که می‌خواستم با جوانی که هفت سال از خودم کوچکتر بود ازدواج کنم، پسری که تا همین چند سال قبل مرا "**خاله لیدا**" صدا می‌کرد. البته من دختر خاله مادر آرمان بودم، اما چون **لاله** فقط ۱۰ سال از من بزرگتر بود، از همان بچگی در میان اعضای فامیلمان، من با "لاله" صمیمی‌تر از بقیه بودم و هیچ وقت، هیچ کدامان به این تفاوت سنی اهمیت نمی‌دادیم. به همین خاطر وقتی "لاله" در سن هفده سالگی تصمیم گرفت با جوانی به نام "**اسفندیار**" که همسن بودند و خیلی عاشقش بود ازدواج کند، اولین کسی که از راز این عشق باخبر شده بود من بودم! همان موقع هم خیلی از بزرگترهای فامیل و حتی خاله و شوهرخاله‌ام —پدر و مادر لاله- با این ازدواج مخالف بودند و عقیده داشتند دخترشان لااقل باید دبیرستانش را تمام و بعد از گرفتن دیپلم ازدواج کند. اما آنها نیز وقتی فهمیدند لاله باردار است چاره‌ای جز رضایت دادن به این ازدواج نداشتند. ولی چون راضی شدنشان از سر اجبار بود، در عوض و بعد از ازدواج لاله، از هر فرصتی برای تحقیر کردن "دامادناخواسته"شان استفاده می‌کردند. شاید هم حق داشتند، چرا که اسفندیار هفده ساله هم از خانواده فقیری بود، و هم شغل و درآمد درست و حسابی نداشت و "شاگرد گلگیرساز" بود! ولی همین شاگرد گلگیر ساز آنقدر عاشق دختر خاله‌ام بود که برای خوشبخت کردن او- به گفته خود لاله- روزی پانزده تا بیست ساعت کار می‌کرد و لابد خیلی هم باهوش بود که خیلی زودتر از حد تصور بقیه، وضع مالی‌اش خوب شد و ابتدا خودش یک تعمیرگاه زد و فرزندشان "آرمان" هنوز سه سالش نشده بود که اسفندیار که داماد سرخانه منزل خاله‌ام بود- توانست خانه‌ای اجاره کند و اتومبیل بخرد و... و یکدفعه وضع مالی‌اش عالی شد و به این ترتیب دختر خاله‌ام به آرزویش رسید که همیشه می‌گفت: "دلم می‌خواد پسرم را در ناز و نعمت بزرگ کنم!" و البته که بقیه فامیل هم از وقتی اسفندیار وضعش خوب شد، برایش احترام ویژه‌ای قائل بودند. در همان روزها و در حقیقت از هنگامی که آرمان حرف زدن را یاد گرفت، مرا فقط با یک نام می‌شناخت "خاله لیدا"!

من اما برخلاف زندگی دختر خاله‌ام که روز به روز خوشبخت‌تر می‌شد، از خوشحالی و خوشبختی شانس زیادی نصیبم نشد، وقتی پدر و مادرم که برای کوهنوردی —در زمستان-رفته بودند، زیر "بهمن" ماندند و یخ زدند و مردند، من در آغاز نوجوانی تنهای تنها شدم. حتی پول خرید کیف و کتابم را شوهر لاله "اسفندیار" می‌داد، تا اینکه تنها عمویم "**عمو حیدر**" که در آلمان زندگی می‌کرد، برای اینکه یادگار برادرش آواره نشود یک سفر به ایران آمد و مرا که تازه سیزده سالم شده بود با خودش به آلمان برد. آخرین صحنه‌ای که در فرودگاه به یاد دارم، شیرین زبانی‌های آرمان بود که شش سال داشت و وقتی او را بغل کردم تا خداحافظی کنم گفت:"خاله لیدا قول میدی زود بیای دیدنم؟"

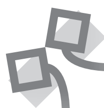
حالا اما و پس از نزدیک به پانزده سال، درحالی داشتم به دیدنش می‌رفتم که عاشقش شده بودم! ماجرا به همین سادگی نبود که من و آرمان یک شبه عاشق شویم و تصمیم بگیریم با هم ازدواج کنیم، چرا که او تا همین دو سال قبل هم مرا "خاله لیدا" صدا می‌کرد. اما از دو سال قبل و هنگامی که "اسفندیار" پدر آرمان و شوهر دختر خاله‌ام آن ناجوانمردی را درحق زن و فرزندش انجام داد، مسیر زندگی همگی مان تغییر کرد. دختر خاله‌ام "لاله" همان دو سال قبل، یک روز تلفن زد و گفت: "اسفندیار مرا طلاق داد و با یک زن دیگه ازدواج کرد و از ایران رفت و من و آرمان را بدون یک ریال پول تنها گذاشت، خدا می‌دونه با چه بدبختی و با گرفتن قرض و وام، و فروختن چند قطعه طلایی که داشتم توانستم این آپارتمان رو بخرم، وگرنه من و پسرم یا باید کارتن خواب می‌شدیم و یا آواره خانه فک و فامیل!"

از همان روز چنان نفرتی نسبت به اسفندیار پیدا کردم که حتی همه محبتهای پانزده سال قبلش را فراموش و آن را تبدیل کردم به دشمنی، تاجایی که بارها به دخترخاله‌ام گفته بودم: "اگر یکروز این نامرد رو پیدا کنم خودم می‌کشمش!" و واقعاً هم از او بیزار بودم. مخصوصاً نفرتم موقعی بیشتر می‌شد که یادم می‌آمد وقتی اسفندیار یک جوان فقیر بود، لاله را به دست آورد، اما موقعی که ثروتمند شده بود دختر خاله‌ام را رها کرد!

شاید به همین خاطر به آرمان بیشتر محبت می‌کردم و مدام با او تماس تصویری داشتم و با هم چت می‌کردیم، تا اینکه کم کم جنس پیامها و شکل حرف زدن آرمان عوض شد؛ حالا دیگر مرا "لیدا جان" صدا می‌کرد و گاهی اوقات "عزیزم" می‌گفت! اوایل به این چیزها زیاد توجه نمی‌کردم، اما وقتی اشعار عاشقانه برایم فرستاد و استیکرهای قلب ارسال می‌کرد، کم کم حس کردم دارد یک اتفاقی می‌افتد! به همین خاطر یک روز با طعنه و شوخی حرفم را به او زدم، تا آرمان هم-که انگار دنبال فرصت می‌گشت- حرف دلش را بزند: "درسته لیدا، من واقعاً عاشق تو هستم!"

خیلی تلاش کردم به او بفهمانم که من هفت





●نیمو

سال بزرگتر هستم و سعی کردم به او حالی کنم که من هنوز او را به چشم همان پسرک خردسال شش ساله در فرودگاه می‌بینم! ولی تلاشهایم نه تنها نتیجه نداد، که در عین حال موقعی به خودم آمدم که حس کردم به آرمان و خواندن پیام‌های عاشقانه‌اش عادت کرده‌ام و این را هم می‌دانستم که گاهی اوقات عشق، نتیجه عادت کردن است! از سوی دیگر لاله نیز سعی می‌کرد مرا قانع کند: "لیداجان فاصله سنی که چیز مهمی نیست، آرمان واقعاً عاشق توئه و مطمئنم با هم خوشبخت خواهید شد"!

هر چه بود، نزدیک به یک سال و نیم طول کشید تا من با همه قلبم عاشق آرمان شوم. این را "عمو حیدر" هم متوجه شد که وقتی فهمید می‌خواهم برای ازدواج با پسر خاله‌ام به ایران بروم، حرف آخرش را زد:

-من به این کاری ندارم که تو با یک جوان هفت سال از خودت کوچکتر می‌خوای ازدواج کنی یا زن مردی بشی که هفت سال از تو بزرگتره؟ اما آنقدر می‌شناسمت که بدانم وقتی تصمیمی می‌گیری، هیچکس نمی‌تونه نظرت رو عوض کنه! تو الان در فرانکفورت هم شغل خوبی داری و هم درآمد مناسبی، اگر فکر می‌کنی با ازدواج کردن با آرمان خوشبخت میشی، برو دنبال دلت، ولی هر وقت خواستی می‌تونی برگردی لیداجان.

و اینگونه بود که من همه پس اندازم را از بانک گرفتم و ماشینم را نیز فروختم و با یک کیف پر از یورو به ایران برگشتم و قرار شد بعد از ازدواج با وکالتی که به عموحیدر داده‌ام، خانه‌ام را نیز بفروشد و پولش را برایم به ایران حواله کند!

***

در ترمینال بین المللی تهران و با دیدن ۱۵ تاج گل بزرگی که آرمان برایم تهیه کرده بود-به نشانه ۱۵ سال دوری- عشقم به او بیشتر هم شد. آرمان جوان خوش‌قیافه و جذابی بود و من در نگاه دختران جوان فامیل چیزی را می‌دیدم که فکر می‌کردم حسادت است!!شیرین‌ترین روزهای زندگی‌ام همان هفته اول ورودم به ایران بود، آرمان با همه وجودش عاشق من بود و دختر خاله‌ام "لاله" آنقدر به من محبت می‌کرد که روزی صد بار به خاطر انتخابم خدا را شکر می‌کردم. لاله حتی نمی‌گذاشت یک شب در منزل بقیه اعضای فامیل بمانم و اگر هم به دیدن کسی می‌رفتم، آرمان مانند یک راننده مرا می‌برد و در تمام طول مهمانی کنارم می‌نشست و عاشقانه نگاهم می‌کرد. لاله هم که حالا عشق را در چشمان من می‌دید دست به کار شد که هر چه زودتر مراسم عقد را برگزار کند تا مادرشوهر من شود! آن روز اما، سرنوشت ناگهان برای من برگ جدیدی رو کرد!

ساعت نزدیک ۱۰ صبح بود، آرمان رفته بود

چندوقت یک بار برای دیالیز می‌برنش بیمارستان، مثل همین امروز که ساعت ۲ عصر نوبت دیالیزشه، اما من فقط به درخواست مددکار زندان به اینجا آمدم تا به خانواده‌اش خبر بدم که اگر فکری برای بیماری اسفندیارخان نکنید، زیاد دوام نمیاره..!

با محضردار قرار روز عقد را بگذارد. دختر خاله‌ام نیز رفته بود تا خانه بزرگ یکی از دوستانش را برای مراسم عقد هماهنگ کند و من در خانه تنها بودم که زنگ به صدا درآمد. وقتی از پشت آیفون آن مرد جوان گفت: "برایتان یک خبر در مورد آقا اسفندیار آوردم" یک لحظه تمام ناجوانمردی‌های شوهر دخترخاله‌ام پیش چشمم مجسم شد که با خشم رفتم دم در و با عصبانیت گفتم: خود نامرد آشغالش جرات نکرده بیاد، پیغام فرستاده؟

مردجوان که انگار انتظار چنین برخوردی را داشت، یک قدم به عقب برداشت و دوباره جلو آمد و با طمانینه پاسخم را داد: "خانم من اصلاً نمی‌دونم آنچه که بقیه زندانیها در مورد اسفندیار خان می‌گن راسته یا دروغ؟ این رو هم نمی‌دونم که دارم کار درستی می‌کنم یا نه؟ من فقط این رو می‌دونم که حال اسفندیار خان خوب نیست، کلیه‌هاش داره از کار میفته و با اینکه از طریق بهداری زندان، چندوقت یک بار برای دیالیز می‌برنش بیمارستان، مثل همین امروز که ساعت ۲ عصر نوبت دیالیزشه، اما من فقط به درخواست مددکار زندان به اینجا آمدم تا به خانواده‌اش خبر بدم که اگر فکری برای بیماری اسفندیارخان نکنید، زیاد دوام نمیاره..! من خودم امروز صبح آزاد شدم و فقط چون به آقای مددکار قول دادم اومدم اینجا، حالا شما می‌خوای بگو نامرده، یا اینکه من حرف بچه‌های زندان رو باور کنم که شماها خیلی نامرد هستین!

مرد جوان اینها را گفت و بدون خداحافظی راه افتاد. شاید اگر خانه دخترخاله‌ام ته کوچه نبود و او مجبور نمی‌شد که پیاده تا سر کوچه برود که سوار تاکسی شود، در همان یک دقیقه‌ای که گیج بودم، آن زندانی تازه آزاد شده می‌رفت و من هرگز به حقیقت پی نمی‌بردم. ولی قبل از اینکه او به خیابان اصلی برسد خود را به او رساندم و موقعی که سوالاتم را پشت سر هم پرسیدم، مرد جوان فقط یک شماره تلفن به من داد و گفت: "این شماره مددکار زندانه، اگر سوالی دارید بهتون جواب میده!" مرد جوان که سوار تاکسی شد، همان جا وسط کوچه با موبایلم به آن شماره زنگ زدم و آقایی که آنسوی خط بود، وقتی حرفهایم را شنید و چند سوال پرسید، گفت: "قانوناً نباید به شما اجازه ملاقات بدهم، اما می‌ترسم بعدها عذاب وجدان بگیرم! شما ساعت ۱۲ ظهر جلوی در بیمارستان باشید تا ببینم چی میشه!"

تماس که قطع شد به خانه برگشتم، احساس گنگی به من می‌گفت قبل از برگشتن آرمان و لاله باید از خانه بزنم بیرون تا آنها متوجه تغییر حالتم نشوند و یا مجبور نشوم بپرسم "اسفندیار رفته خارج یا زندان؟"

معطل نکردم و بلافاصله به آژانس محل زنگ زدم و چند دقیقه بعد که سوار ماشین از کوچه خارج شدم، اتومبیل آرمان را دیدم که وارد کوچه شد، اما مرا ندید. شاید طولانی‌ترین ۹۰ دقیقه عمرم را آن روز تجربه کردم که بالاخره ساعت ۱۲ شد و با آقای مددکار ملاقات کردم. وقتی مددکار گفت که "اسفندیار دو ساله که افتاده زندان" بهتزده نگاهش کردم. بعد هم آنقدر التماس کردم و قسمش دادم تا بالاخره گفت: "چون میگی به تازگی از خارج آمدی، وضمناً حال اسفندیار خوب نیست، بعد از انجام دیالیز فقط یکساعت می‌تونی باهاش حرف بزنی، و اگر خواستی بعداً به ملاقاتش بیا..." من باور دارم که گاهی اوقات، خداوند بعضی از آدمهایش را جوری سر راهت قرار می‌دهد که خودت هم فکرش را نمی‌کنی! در مورد من که همین اتفاق رخ داد!

چندساعت بعد و پس از پایان دیالیز اسفندیار، نه من او را شناختم و نه او باور کرد من همان "لیدا"ی پانزده سال قبل هستم! او هم آن مرد خوشقیافه و ورزشکاری نبود که حتی در همین عکسهایی که سه چهار سال قبل برایم می‌فرستادند دیده بودم. فقط لبخندش همان غرور همیشگی را داشت. من که متوجه شدم او هیچ چیز در مورد آمدن من و قصدم برای ازدواج با آرمان نمی‌داند، به سختی و با اصرار فراوان او را قانع کردم تا راز همه دروغهایی را که از زن و پسرش شنیده‌ام برایم توضیح بدهد و او شروع کرد به گفتن:

-راست میگن که نصف جهنم توی همین دنیاست لیداجان، من الان دارم تاوان خلاف‌هایی رو میدم که مرتکب شدم. واسه خودم یک بیزینس راه انداخته بودم که سرمایه‌اش "خون دل مردم" بود! هر چیزی رو که می‌دیدم توی بازار کمیابه، می‌خریدم و احتکار می‌کردم و سر فرصت با دو یا سه برابر سود می‌فروختم! بعضی وقتها هم که از کثافت بودن خودم متنفر می‌شدم، لاله و آرمان اجازه نمی‌دادن عذاب وجدان بگیرم! لاله هر بار می‌گفت: همه توی این مملکت دارند می‌خورند، آن وقت تو عذاب وجدان می‌گیری؟"

بدتر از زنم، توجیهات پسرم بود، آرمان می‌گفت: "پدر این حرفها چیه که می‌زنی؟ شما فقط داری نان هوش و شعورت رو می‌خوری و من به شما افتخار می‌کنم!"

بقیه در صفحه ۵۵

دکتر کیان فولادی kianfulladi@yahoo.com

ندیدن ناکامیهای بزرگ

رئیس جدید مجلس تازه تشکیل شده یازدهم در اولین جملات از اولین سخنرانی خود در مجلس از عبارت "ندیدن ناکامیهای بزرگ" استفاده کرد. عبارتی که می‌تواند به معنای اعتراف به وجود اشکالات فربهی باشد که در سالیان اخیر در اداره امور اجرایی کشور ایجاد شده و شروع کار یک رئیس‌جمهور در مجلسی که تنها چند ساعت از آغاز به کارش می‌گذرد، اگر با چنین اعتراف بزرگی همراه شود، خبر خوبی است.

در روزگاری که بسیاری مدیران ایران از حرف زدن درباره ناکامی‌ها، فرار می‌کنند، دکتر قالیباف، از عبارت دیگری هم استفاده کرد که هرچند میان کارشناسان علوم سیاسی کاملاً در سالهای اخیر رایج شده ولی به دلایل گوناگون، بسیاری از مدیران ایران از به کار بردنش، امتناع می کنند، عبارت "**حکمرانی خوب**".

رئیس جدید مجلس از حکمرانی خوب هم در این اولین سخنرانی در این جایگاه گفت، تا از این پس دیگر سیاستمداران رده اول کشور هم، به احتمال فراوان از آن استفاده کنند.

معنای "حکمرانی خوب" در میان اندیشمندان علم سیاست هرچه باشد، حتماًدر میان مردمی که تحت این حکمرانی قرار دارند و این عبارت گوش‌نواز را می‌شنوند، حتماً نوعی از فرمانروایی و حکومت بر مردم است که رضایت و خشنودی ایشان را همراه داشته باشد و حکمران خوب کسی است که بتواند لبخند بر لب مردمان تحت اداره‌اش بیاورد.

حالا از هفته دوم خرداد ماه نود و نه، رئیس مجلس شورای اسلامی، به پشتوانه قدرت قانونگذاری مجلس وعده حکمرانی خوب می‌دهد و اینکه این



مجلس به دنبال رقابت و مقابله با دولت هم نیست، هرچند به ظاهر گرایش و سلیقه سیاسی این دو نهاد در شرایط امروز، چندان به هم نزدیک نیست و اکثریت نمایندگان مجلس یازدهم، در گروههای سیاسی حامی دولت عضو نیستند و ارتباطی با آنها ندارند.

نکته دیگری که از میان جملات ابتدایی رئیس مجلس به دست می‌آمد، احتمال ماندگاری دکتر قالیباف در همین کرسی ریاست مجلس بود تا زمانی که ایشان اعلام کرد این مجلس قصد نظارت دقیق بر عملکرد دولت فعلی و دولت آینده را دارد و به این ترتیب، دست کم امروز، ایشان، خود را کاندیدای ریاست جمهوری سال آینده نمی‌بینند که از نظارت این مجلس بر دولت آینده می گوید:

دکتر قالیباف البته سابقه‌اش نشان می‌دهد که در عالم سیاست، بیشتر اهل دویدن و اجرا بوده تا نشستن و اندیشیدن، ولی این روزها، پس از سالها فاصله گرفتن از شهرداری تهران و ریاست نیروی انتظامی و در آستانه ۶۰ سالگی شاید بیشتر در فکر فاصله گرفتن از اجرا و نزدیک شدن به صندلی‌های اندیشه است، همچنان که در چند سال اخیر به عنوان عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام، چنین می کرد. در نطق اول رئیس مجلس، البته او حرف از تغییر مجلس هم زد و اینکه رویه‌هایی در مجلس باید تغییر کند و همین

انقلاب "جَعل"

مدرک یکی از منتخبین مردم در مجلس تازه تشکیل یازدهم، غیرواقعی و جعلی ارزیابی شد و چند روز قبل، به دلیل استفاده این شخص از مدرک تحصیلی نامعتبر اجازه حضور در مجلس را از دست داده است و انتخابات این دوره حوزه انتخابیه در آینده تکرار خواهد شد تا مردمان محترم این بخش از کشور، فرد دیگری را به عنوان نماینده به مجلس، اعزام کنند.

دستیار ویژه وزیر علوم هم، مدتی پس از این اتفاق، اعلام کرد در سال ۱۳۹۸، حدود ۳۰ هزار مدرک جعلی و تقلبی در حوالی میدان انقلاب تهران، (محلی که مرکز تجمع صفوف آموزشی و کتابفروشان) است، کشف و جمع آوری شده است.



این دستیار ویژه وزیر علوم حتی از وجود موسساتی خبر داده که به طور علنی و با قیمتهای حدود ۳۰ میلیون تومان، اقدام به فروش مدرک تحصیلی می کنند. فاجعه عجیبی در جریان است و ضربه‌ها به آموزش عالی

ساده ولی بُرنده

مطابق قانون، دو وظیفه اصلی مجلس، قانونگذاری و نظارت است، یک پیشنهاد ساده و عملی در همین روزهای ابتدایی مجلس یازدهم، این است که در ۴ سال آینده برخلاف تمام ۱۰ دوره قبلی مجلس

شورای اسلامی به جای تأکید مجلس بر وظیفه قانونگذاری، این نهاد، شیبِ خود را به سمت نظارت، تغییر دهد و به جای اینکه به انبوه قوانین



▪ مکتوب هفته

دکتر محمدعلی فیاض‌بخش

جانِ محترم

ایــن روزهــا فــراوان در خصوص "خدمــت و خیانت" کرونـا می‌گویند و می‌نویســند. فکر می‌کنم، برهه‌ی شــکوه و شــکایت و نیز احیاناً، تمجید و عنایت به این ویروس ســر رسیده و باید از زاویه‌هایی نوین بدین اتفاقِ دور از انتظار بشر نظر کرد.

امــروز در اوج تنگنای زندگی عادی، همچنان یک چیز از دید بشــر غایب اســت و کمتر در مورد آن ســخن می‌رود؛ و آن، اصلِ "جانِ" انسانی است. کســانی که تا کنون قدر گوهر "جان" را نمی‌دانســتند و به غریزه‌ی "حب ذات" بی‌توجــه بودند، امروز باید ببینند که انــواع تنگناها و مضیقه‌ها را بر خود هموار کرده‌اند، تا یک گوهر بماند: "گوهر جان"!

بازارهای تعطیل، کرکره‌های پایین، پروازهای زمین‌گیرشده، تفرّجگاه‌های نرده‌کشــیده، زیارتگاه‌هــای دربســته، مجالس شــادمانیِ خاموش‌چراغ، محافل عزای بی‌حضور ســوگواران، نفت بی‌ارزش شــناور و سرگردان در دل اقیانوس‌ها، بورس‌هــای تعطیل و یا توهّمی، چهاردیواری‌های نفس‌گیر خانگی، سکون درس و بحث و سردی سرسرا و کلاس، ترس از سایه‌ی خود در کوچه و خیابان، حفاظ‌کشــی انسانی و دســت‌های پنهان زیر دستکش، بوســه‌های خشــکیده بر لب‌های بی‌تب، آغوش‌های خالی در حسرت یک همدلی و هم‌احساسی و ده‌ها محبس دیگر، که بشر امروز بر خود روا داشته و صدها تمتّع و بهره‌مندی، که بر خویش حرام پنداشته، تا یک اصل بمانَد: "اصل حیات"؛ تا یک گوهر در زنگار چرک و عفونت، چهره برنتابد: "گوهر جان"؛ و آیا این همان بزرگ‌ترین آیتِ الهی نیست؟

کلمــه‌ی "حیــات"، ۷۶ بــار در قرآن آمــده؛ نیز کلمه‌ی "مــوت" ۳۵ بار. نمی‌خواهــم در اینجا به صِــرف دوبرابر بودن ذکر حیــات در برابر موت، نتیجه‌گیری‌هــای عوامانه کنم و ذوق خود را به زور جدول ضرب بر قرآن تحمیــل نمایم. اما از این نکته نیز نمی‌توانم گذشــت، که "حیات" و "جان"، بــه خصــوص در بنی‌آدم، از نکات برجســته و پرتکــرار در آخرین کتاب آسمانی‌است.

چــرا برخی تا جانشــان به دهانشــان نیاید، قــدر جانشــان را نمی‌دانند؟ و چرا برخی دیگر، با جان بعضی دگر، که عطای بی‌بدیل الهی‌اســت، بازی می‌کنند؟

کســانی که در این چند ماه، همه‌گونه مضیقه و تنگنا را بر خود روا داشــتند، تا اصل "جانشــان" را نبازند، آیا به خود خواهند آمد، که هم احترام جان و حیاتشان را زین پس بیشتر بدارند، و هم آن‌جایی که پای "حق جان" و دقت بر "حقوق حیات" مردمان است، به این آیتِ الهی بیش نظر کنند؟

چند ماه است که از همه‌ی خوشی‌های زندگی‌مان چشم پوشیده‌ایم، تا اصل "زندگــی" را از دســت ندهیم؛ این اصل، عطای بــی تبعیض الهی بر همه‌ی بندگان است. قدر "جان" محترم را بدانیم!

پناهنده به خدا، آسوده و محفوظ و دشمنش، ترسان و بی‌یاور است

● امام حسن مجتبی(ع)

روزها هم، کمیسیون تدوین آیین نامه داخلی مجلس شورای اسلامی در حــال آغــاز برخی از همیــن تغییرات در آیین‌نامه و شــیوه عمل مجلس اســت. یکی از این تغییرات هم جملاتی بود که دکتر قالیباف از عزم خود برای سرکشــی به حوزه‌های مختلف انتخابیه نمایندگان و کمک به نمایندگان برای حل مشــکلات هــر منطقه، گفت. به این ترتیب و به احتمال فراوان یک سنت جدید هم در مجلس جدید ایجاد خواهد شــد و آن سفرهای اســتانی رئیس مجلس به شکل دنباله دار خواهد بود. ســنتی که دکتر احمدی نژاد در ریاست‌جمهوری ایجاد و دکتر روحانی هم تا اندازه‌ای از آن پیروی کرد و حالا دکتر قالیباف نه به عنوان رئیس‌جمهور، بلکه به عنوان رئیس قوای قانونگذاری ایران قصــد دارد آن را ادامه دهد. هرچند که چنین ســفرهایی آن هم یک ســال مانده به انتخابات ریاست جمهوری، یک بار دیگر این شائبه را ایجاد می‌کند که دکتر قالیباف در این ســفرها، قصد ســنجش افکار عمومی و احیاناً ورود دوباره به عرصه انتخابات ریاســت جمهوری را نیز در سر دارد.

اشــاره صریح رئیس تازه مجلس به دو مشــکل اساســی در اداره کشــور، اول ناکارآمدی و دیگری فســادی که ریشه دوانده هم نشان می‌دهد هدف‌گیری رئیس مجلس و همکارانش، هدف‌گیری مناسبی اســت و اگر مجلس بتواند از این دو ایراد اساسی، سبقت بگیرد و ابزار قانون را به درستی برای حذف این دو اشکال به کار بندد، حتی اگر در طول ۴ سال آینده، هیچ کار دیگری نکند هم، کاملاً موفق خواهد بود.

البته نمی‌توان نادیده گرفت که از این ماه به بعد، زمانی که جلسه سران قوا تشکیل می‌شود و قرار است به مهمترین امور کشور رسیدگی کند، ۳ رئیس کنار هم می‌نشــینند که ســه سال قبل، روبروی هم در مناظره‌های انتخاباتی می‌ایســتادند و تند به هم و عقاید و روشــهای یکدیگر می‌تاختند و شاید این عجیب‌ترین معجزه عالم سیاست است که می‌تواند بعد از ۳ سال، ۳ رقیب را به ۳ رفیق تبدیل کند!

در ایران به جایی رســیده که مهمترین سندآموزشــی دانشگاهها که همان مدرک تحصیلی آنهاســت به ســادگی و به مبتذل‌ترین شــکل ممکــن درحــال تولید وعرضه در کنار یک خیابان اســت و عجیب‌تر اینکه این اتفاق زشــت به روشهایی نه چندان دشوار، تا حدود زیادی قابل پیشگیری و جلوگیری است.

همین مجلس شــورای اســلامی که به تازگی تشکیل شده و یکی از منتخبیــن آن قربانی مدرک جعلی شــده و در مــورد برخی دیگر از منتخبیــن نیز، تردیدهایی درباره صحت مدرک تحصیلی ایشــان ایجاد شــده می‌تواند پذیرش مدارک تحصیلــی در کلیه مراجع را به استعلامات چندگانه و چندلایه، مشروط کند تا از این پس، دست کم فروش مدرک دانشگاههای ایران، متوقف شده و اعتبار آموزش عالی ایران، به حراج گذاشته نشود.

متراکــم و گاه متعارض ایــران که نتیجه یکصد ســال قانونگذاری اســت، افزوده کند، هر روز و در هر جلسه به یک فرآیند نظارتی بر دســتگاهها، مشــغول شــود.

البته می‌توان فهمید که رفتن به این راه، ممکن اســت عده‌ای را از مزیت بهره برداری از قوانین جدید، دور و احیاناً عده‌ای را زیر تیغ تُند و تیز نظارت، از میان به دو نیم کند!

سفر پر ماجرا ۱۱

مجید کاظمی

ادامه سفر ممکن نشد!

*** از برنامه سفر تا به اینجای کار رضایت داشتید؟**

برنامه ریزی خاصی در کار نبوده. فقط منطقه سفر مشخص بوده و باید وسیله سفر مشخص می‌شد. اولی از چین تا ایران بوده، دومی هم قرار بر خرید موتور بوده است و حتی مسیرها هم تابع شرایط و چگونگی گذشت روز و جغرافیای سفر هستند. چون از مقصد که در مسیر روزانه قرار دارد بی اطلاعم بنابراین ،آن تصمیم که آخر روز چه برنامه ایی دارم را اجرا می کنم و همه بستگی به منطقه مورد نظر دارد که چه زمانی به آنجا خواهم رسید.

فکر می کنید سفر طبق خواست شما پیش می‌رود؟

قبلاً به این فکر بودم که هنگام عید نوروز کیلان باشم اما حالا می‌دانم این ایده عملی نشد چون اولاً مناطقی که دیدن می کنم هیچ کدام به ساز من نمی‌رقصند و این من هستم که باید با ساز آنها برقصم!

بعد از تمام این مسایل هم مهمترین موضوع کروناست دولت امریکا محدودیت‌های سختی روی ورود مسافرهای چینی و ایرانی گذاشته،مطمئن نیستم که بخواهم ریسک کنم!

در مناطقی که هستید چقدر اخبار کرونا را دنبال می کنید؟

همانطور که می‌دانید به دلیل سفر مداوم همیشه دسترسی به تلویزیون یا اینترنت ندارم ولی بطور خلاصه باخبر هستم که تا این لحظه (لحظه ارسال متن)بعد از چین، ایران را آلوده ترین کشورها اعلام می کنند و عدم برخورد قاطعانه با کرونا در ایران، زبان زد مفسرهای رسانه است.

اغلب عقیده براین است که ایران شفافیت لازم را در این مورد را نداشته، چون نسبت تلفات، به تعداد مبتلایان غیر عادی است.

پس باید پرسید این ویروس عجیب چقدر بر سفر شما تأثیر گذاشته؟

مناطقی که سفر کرده‌ام همه عاری از آلودگی ویروس کرونا بوده‌اند، ولی مسئولان و به خصوص در مرزها وسواس زیادی به خرج می‌دهند تا مسافرهای آلوده وارد جامعه‌شان نشوند.

در این بخش از دنیا چون فصل بارانی نیست و درجه حرارت بالاست، هردو خشکی و گرمای هوا، فضای مناسبی برای رشد و تکثیر کرونا ایجاد نمی کند و در یک جمله باید بگویم تا به اینجای کار کرونا تاثیر عمیقی بر سفر من نداشته و گمان نمی‌برم که اینجا وجود و یا عدم وجود کرونا دگرگونی چندانی بر جای می گذاشتند. البته **مقصد نهایی ایران است و تاثیر گذاری کرونا در آنجا نقش مهمی در کل برنامه خواهد داشت و ادامه سفر هم بستگی به نوع برخورد هر نظام در لب مرز دارد که با من و با صاعقه چطور کنار بیاید** که طبق اخبار شنیده فکر نمی کنم ادامه کار به دلیل سخت گیری‌های مرزی ممکن باشد!

فروشنده خیابانی در شهر دانانگ سومین شهر بزرگ ویتنام، تقریباً میانه راه هانوی و سایگان . خانم هسته میوه (درخت جک) که قسمت خوردنیه آن هست رامی‌فروشد، در کنار آن برنج پیچیده و پخته شده داخل برگ موز و دیگر اقلام خوردنی که معمولاً مخصوص آن منطقه هست هم عرضه می کند.جالب این است که ،این خانم و بقیه فروشنده های خیابانی بسیار تمیز ، خوش لباس ، شاد ،مودب و مهربانند.

همان چیزی که حدس می‌زدم اتفاق افتاد!

بعد از چند روز بلاتکلیفی در شهرهای مرزی، چین، لائوس و برمه برخلاف خواسته‌ام به این نتیجه رسیدم، که مسئولان گمرکی برمه قصد ندارند به صاعقه اجازه ورود بدهند.

اول گفتند باید صاعقه شماره برمه داشته باشد، بعد حرفشان را تغییر می‌دادند و می گفتند باید گمرکی پرداخت کنم و تا موقعی که در برمه بسر می‌برم مجبورم یک اِسکورت برمه ای بیست و چهار ساعته استخدام کنم، هم برای امنیت خودم و هم برای راهنمائی لازم تا به مناطق نظامی وارد نشوم و فکر می کنم **هر انسان عاقلی هم باشد موافقت نمی کند که یک اسکورت چند نفره استخدام کند تا به سفر توریستی اینچنینی برود!**


اکثر بومی ها در روستا های دور افتاده برمه و لائوس جنگل هایِ اطرافشان تنها منبع در آمد و تغذیه آنهاست


صاعقه را با قطار به هانوی فرستادم و من هم به همان مقصد پرواز کردم، همسر مدیر هتل که آنجا اقامت داشتم و کمک کرد تا صاعقه را پیدا کنیم با سی در صد تخفیف از قیمت خرید حاضر شد آنرا خریداری کند.

البتــه مــن قصــد داشــتم صاعقــه را در لائوس بفروشــم و با اتوبوس به هند رفته و آنجا موتوری دیگر خریداری کنم و به ســفر ادامــه بدهم، ولی حادثــدن زمینه ویروس کرونا در آمریکا و وضع محدودیتهای جدید برای سفر به خارج از آمریکا توسط ترامپ-یعنی **این احتمال می‌رفت که مرا دیگر به ســادگی به آمریــکا راه ندهند و مجوز ورودم ســخت صادرشــود**-والبته بی تکلیفی در مرز برمه مرا به این نتیجه سخت رساند که در این مقطع معقول ترین انتخاب، ختم ســفر و برگشتن به آمریکاست!

امــا نکته‌ها و دیدنی‌هــای گفته نشــده را برایتان خواهم فرستاد.

قبلاً بــه این فکر بودم کــه هنگام عید نوروز در گیلان باشــم اما حالا می‌دانم این ایده عملی نشــدنی است چون اولاً مناطقــی که دیدن می‌کنــم هیچ کدام به ساز من نمی‌رقصند و این من هستم که باید با ساز آنها برقصم!

* حالا در آمریکاهستم!!

برخلاف خواســته مــن و با وجود علاقه شــدید برای ادامه ســفر مجبور شدم دو روز قبل از بستن فرودگاه‌ها ی آمریکا بــه روی پروازهای خارجی، وارد آمریکا شــوم و **در پاسخ به خوانندگانی که هزینه سفرم رامی خواهند بدانند باید بگویم، از گفت‌وگــو در مورد هزینه ســفر معذورم، چون بــرای کســی که قصــد اینطور ســفر ی را دارد می‌تواند گمراه کننده باشد.**

بنابراین در مورد ســوالی که پرســیدید به هدفم دراین سفر رسیده‌ام؟ باید بگویم، از آن جهت که هدف رســیدن به مرزهای ایران بود، عملی نشد و دســت یابی به هدف از آن دید‌گاه ناراحت‌کننده بود،ولی باید تأکید کنم **ســفر تنها مقصد نیست و مهمتر از آن تجارب و دیدنی‌ها یِ مسیر هستند و تجربه جغرافیا و فرهنگ آســیای شرقی بسیار بیشــتر از انتظاراتم بودند** و خوشــحالم که بگویم بُعدی نا آشــنا و تــازه به اندوختههــای خاطرات زندگی‌ام اضافه شد.

این تصویر یکی از صدها ایســتگاه قطار در کشور چین اســت که در طول ســفر امکان ارسال آن را نیافتــم. عظمت و انــدازه این طــور بناها در چین شــگفت انگیزند، ولی آنچه شــگفت آورتر است، نظم و انضباط مردم چین اســت.در این مکان‌های شــلوغ اســت که روزانه میلیون‌ها انسان را بدون هیچ مشــکلی جابجا می‌شــوند و حتــی یک مورد زرنگی و بی نظمی در صف‌ها مشاهده نمی‌شود.

در جوامعی مثل ژاپن، اروپا و چین، ســازمان دادن و رهبری جامعه در شــرایط اضطراری به مراتب آسان‌تر و ســریع‌تر از بقیه دنیاســت، همان طور کــه کرونا ثابت کرده، نظم و انضبــاط در جوامع پیشــرفته نهادینه شده و نه تنها عامل اصلی، عمل کــرد به صورت یــک واحد درشــرایط ضروری اســت، بلکه رمز موفقیت آنها در میدان‌های نبرد، در میدان‌های ورزشــی، در علــوم و صنایع و حتی در بنای شــرکت‌های مدرن و موفــق مثل تویوتا، زیمنس و بوئینگ هم همین موضوع باشد.

وقتی خیابان‌های خلوت اروپا و آمریکا را با ترافیک سنگین شمال هنگام عید مقایسه می کنیم، در کش ســخت نیست که بگویم اداره یک جامعه منظم به مراتب آسان‌تر از یک جامعه نامنظم است.

البتــه می‌دانم کــه ایتالیا و اســپانیای اروپا چالش بزرگ‌تــری در مقابــل کرونا داشــتند، چون نظم و انضبــاط آلمانی‌هــا وسوئیســی‌ها را ندارند و ما ایرانی‌ها آنجا بیشتر احساس راحتی داریم.

ادامه دارد



برای شهرک لوانگ در لائوس آبشار های معروفش شــریانهای اقتصادی‌اند ، کلیه ساکنان شهر بطور مستقیم یاغیر مستقیم‌وابسته به آبشارها یند،هتل ها ، رســتوران ها ، راننده های اتوبوس‌ها و تاکسی ها ، فرودگاه و شــرکت های مسافری و هواپیمائی و خلاصه کلیه کســبه ها و کشــاورزها انجایند چون گردشــگرها انجایند ، بنابراین برای شــهر و ایالت جریان آب در آبشــارها و جریان گردشگران برای آبشارها حیاتی‌هستند . با کمی پرس و جو دریافتم در فصل بارانی (بهار و تابســتان) حجم آب آنقدر زیاد اســت که مجبورند مکان را اغلب تعطیل کنند ، در فصــول پائیز و زمســتان هم اغلــب نبود باران ایجاد چالش می کند و آبشــارها در مضیقه هستند ، در این فصل اســت که حجم توریست‌ها بخصوص گردشــگران اروپائی بیشــتر می شــود و فصل در آمد خوب برای شــهر و ایالت است.برای کنجکاوی و تفریح تا سرچشــمه نهری که آبشــارها را تغذیه می کند کوه پیمائی کردم و متوجه شدم آب چشمه بمراتب از آب آبشــارها کمتــر بوده و منبع دیگری هم برای مازاد آب آبشــارها وجــود ندارد .پس در جســتجو برای حل معما ، میان درخت ها و جنگلها متوجه شیلنگ های آب شــدم که سعی در پنهان کردنشان شده بود . این یعنی تمام صحنه آبشارها دست سازی شــده و خنثی است ، در فصل کم آبی آب را دوباره با پمپ به بالای آبشارها می‌فرستند تا حجم بیشتر آب نمایش و جلوه ای بهتر ایجاد کند . طبیعتاً کســی برای آبشار بدون آب از اروپا راهی لائوس نخواهد شــد ، آبشار بدون آب همان و مرگ شــهر لوانگ همان .البته مصنوعی بودن آبشــارها از زیبائی و تماشــائی بودن آبشــارها نمیکاهد ،هم گردشگران راضی‌هســتند هم سکنه شهر لوانگ . گفتنی‌اســت که مســئولان برای جلب توریست و ایجــاد کار و درآمــد بــرای بومی‌هــا راه درازی را می‌پیمایند ،این روند در دیگر بخش های اقتصادی هم دیده می‌شود و مسئولان انجایند که در خدمت مردم باشــند ، شبانه روز در تلاشند تا با ابتکار و نو آوری عواملی سازنده و خادم باشند و لایق پستی که اشغال کرده اند .

کســبه اطراف رود دربند تهران هــم می توانند از این ایده سود ببرند.



آبشارهای مصنوعی و زیبای لوانگ مکانی برای آرامش توریست ها که کنجکاوی همیشگی من ، مصنوعی بودن آنها را اثبات کرد توضیح در آخرین تصویر

تخریب عمدی مورد اجاره

حقوقی



آقای سعید مجیدی نژاد
وکیل پایه یک دادگستری و کارشناس ارشد حقوق خصوصی
مشاوره تلفنی چهارشنبه ها
از ساعت ۱۴/۳۰ تا ۱۶

سوال: حدود چهار سال پیش یک طبقه از خانه‌ام را به یکی از آشنایان اجاره دادم. چون در آن زمان بیمار و در شهرستان بستری بودم میان من و مستأجرم قراردادی منعقد نشد و به صورت شفاهی توافق کردیم که او در خانه سکونت کند و ماهیانه اجاره بپردازد. بعد از ترخیصم از بیمارستان نیز به علت‌های گوناگون قراردادی میان ما تنظیم نشد. در سال گذشته به دلیل اختلافاتی که میان ما به وجود آمد روابطمان تیره شد و چون از پرداخت اجاره خانه هم خودداری می کرد از او خواستم که خانه‌ام را تخلیه کند. اخیراً او خانه را تخلیه کرده و رفته است. اما تا آنجا که می توانسته در خانه تخریب کرده و آنجا را به صورت ویرانه‌ای درآورده است. از جمله اینکه درب‌ها و دستگیره‌های کابینت‌های آشپزخانه را کاملاً از جای خود کنده است و روی دیوارها و سقف خطوط عمیق و رنگی کشیده و کلیه شیرآلات و دستگیره درب‌های منزل را هم باز کرده و با خود برده است. در واقع به جای خانه تمیز و لوکسی که به او دادم یک ویرانه خیلی کثیف را به من تحویل داده است. می‌خواستم راهنمایی‌ام کنید تا بتوانم کلیه خسارت‌های وارده به منزلم را از این مستأجر بی‌معرفت بگیرم.

هادی رنجبر - تهران

"تأمین دلیل و اقامه دعوی جبران خسارت
"

پاسخ: برای اثبات اینکه مستأجر در مورد اجاره خرابی‌هایی ایجاد کرده و از این بابت به شما خسارت‌هایی وارد شده است لازم است که بدواً این خرابی‌ها قانوناً ملاحظه گردیده و صورت برداری شود و سپس میزان خسارت حاصله برآورد شود. برای این کار لازم است به شورای حل اختلاف محل خود مراجعه کرده و دادخواستی به عنوان تأمین دلیل با جلب نظر کارشناس را به شورا تقدیم کنید. تأمین دلیل به معنای تحقیق محلی و کسب اطلاع از موضوع اختلاف و معاینه و ملاحظه دلایلی است که اثبات کننده یک عمل یا واقعه حقوقی است. بنابراین در موضوع خسارت وارده به منزل شما ضروری است که قبل از طرح دعوی به طرفیت مستأجر، خسارات وارده به تأیید کارشناس رسمی رسیده و میزان خسارت توسط ایشان تعیین گردد. وقتی این کار انجام شد می توانید با استناد به نظریه کارشناس دادگستری دعوای حقوقی خود برای اخذ خسارات وارده را با مبلغی که کارشناس تعیین کرده است طرح نموده و تعقیب نمایید.

با توجه به اینکه با مستأجر خود قرارداد اجاره منعقد نکرده‌اید و نمی‌توانید با استناد به قرارداد اجاره ثابت کنید که متصرف و عامل و فاعل خرابی‌های حاصله مستأجر شما بوده، لازم است یک استشهادیه نیز تهیه کنید. در این استشهادیه از همسایگان و آشنایان خود بخواهید که تصرفات و سکونت مستأجر در ملک استیجاری و تاریخ آغاز و پایان آن تصرفات را اعلام کنند. همچنین اگر شاهد تخلیه ملک توسط مستأجر بوده‌اند آن را هم در استشهادیه مورد گواهی قرار دهند. این استشهادیه را به همراه نظریه کارشناس جزء دلایل دعوی خود تقدیم دادگاه کنید.

دانستنی‌های حقوقی

▭ پرهیز از انجام معاملات با دست‌نوشته یا قولنامه عادی

اولین نکات حقوقی مهم که باید بدانید در رابطه با دست نوشته ها هستند. اسناد و دست‌نوشته‌های عادی قابل انکار و تردید هستند؛ لذا برای انجام معاملات و تنظیم سند، در مرحله اثبات اصالت، بسیار خطاپذیرند. با توجه به اینکه موارد بسیاری از اینگونه نوشته‌ها، جعل می‌شود، اثبات اصالت نوشته عادی توسط کارشناسان بسیار مشکل است. لازم است افراد از دست نوشته اجتناب کنند و جایی که دسترسی به دفاتر اسناد رسمی نباشد، در تنظیم سند عادی حتما دو نفر شاهد بگیرند.

▭ عدم اثبات اصالت سند عادی، در حکم جعل است

وقتی دست‌نوشته یا سند عادی به دادگاه ارائه شود، دادگاه آن را به کارشناس ارجاع می‌دهد تا اصالت آن بررسی شود اگر احراز اصالت دست نوشته صورت نگیرد، سند جعلی محسوب می‌شود و در صورت شکایت فرد ذینفع، پرونده جزایی دیگری با عنوان «جعل» و «استفاده از سند مجعول» قابل طرح خواهد بود که مجازات هر کدام از آنها حداقل شش ماه حبس است. با این ملاحظات نه تنها حقوق مالی موجود به واسطه دست نوشته تامین نمی‌شود بلکه جنبه کیفری دیگری نیز متوجه فرد ارائه کننده می شود. تنظیم رسمی سند می تواند از این مشکلات جلوگیری کند. یکی از موارد شایع، بذل و بخشش مهریه با دست نوشته عادی بین زن و شوهر است که معمولا نتایج فوق را در پی دارد.

▭ ضرورت استعلام وضعیت ثبتی ملک قبل از انجام معامله

افراد زمانی که می خواهند ملک یا زمینی را معامله کنند، لازم است در مورد ملک و مستغلات از اداره ثبت اسناد استعلام کرده و پس از آن اقدام به امضا قولنامه و تبادل وجه معامله کنند. در موارد بسیاری اتفاق می‌افتد که ملک به علل قانونی در توقیف و یا رهن بوده و گاهی نیز فرد فروشنده اجازه معامله ندارد؛ لذا استعلام و تخصیص کد رهگیری مانع مراجعات قضایی خواهدشد.

حقوقی



آقای اکبر خوبکردار
وکیل دادگستری
مشاوره تلفنی شنبه ها
از ساعت ۱۵ تا ۱۶

شماره مشاوره تلفنی: ۲۹۹۹۳۲۳۸

مشاوره حضوری با تعیین وقت قبلی

طب سوزنی



آقای دکتر بیژن عمویان
مشاوره پزشکی، ترک اعتیاد
مشاوره تلفنی: دوشنبه‌ها
از ساعت ۱۳ تا ۱۴:۳۰

حقوقی



خانم الهام سادات طباطبایی
وکیل پایه یک دادگستری
کارشناس ارشد حقوق خصوصی
مشاوره تلفنی چهارشنبه‌های
اول هر ماه از ساعت ۱۳ تا ۱۴

روانشناسی



خانم سیما میرلو پزشک عمومی و روانشناس بالینی، تخصص در فرزندپروری، خانواده، ازدواج و واقعیت درمانی
مشاوره تلفنی شنبه‌ها از ساعت ۱۱ تا ۱۳

خانواده



آقای سید محمد حسینی
کارشناس ارشد مشاوره، تخصصی فرزندپروری، خانواده، اضطراب و ترس، وسواس و افسردگی
مشاوره کتبی و حضوری

بگو سیب...

به یاد دستپخت عدسی
مصطفی گلیاری
sooshtraa@yahoo.com

ژانر وحشت



در این جاده ماشین‌های سبک و سنگین با سرعت حرکت می‌کنند. آقای جوانی که به نظر می‌رسد خام است و جویای نام، با همه قدرتش رکاب می‌زند و شاخ به پشت کامیون شده. بگوسیب فیلمش را دیده. این جوان پاهای پرقدرتی دارد و توانسته با سرعت کامیون منطبق شود. فاصله‌اش با کامیون خیلی کم است. اگر خدانکرده راننده کامیون به اندازه نیم ثانیه نیش ترمز بزند، صورت این نازنین جوان به در آهنی باربند می‌خورد و شاید برخی از استخوان‌هایش را بشکند. بعدش پرت می‌شود و خدانکرده شاید زیر ماشین برود. بعدش خانواده‌اش چقدر غصه می‌خورند و چه مشکلاتی که پیش نمی‌آید. بهتر است جوانان وقتی می‌خواهند یک کار خطری کنند، در تصوراتشان بروند توی ژانر وحشت تا به خطر نیفتند. این دوچرخه سوار هرچه هم بگوید ماهر و خبره است، یک نیش ترمز کامیون می‌تواند خودش و مهارتش را نابود کند. افتخار به این نیست که بتوانی باد به باد کامیون رکاب بزنی. تو که اینقدر خوب و قوی رکاب می‌زنی، برو عضو یکی از باشگاهها شو تا رکاب زدنت دستاورد داشته باشد و در باد کامیون گم نشود. بگو ماشالا!

خواب در بین الفواصل

مترو سواران که شهروندان وظیفه شناسی هستند، در این عکس فاصله اجتماعی را رعایت فرموده‌اند و مثل سابق دماغ و گوش و دهنشان توی همدیگر نیست. بوی زیر بغل آن‌یکی هم توی دماغ این‌یکی نیست. و جل‌الخالق که آن زمانها مریضی نمی‌گرفتند که فعلا به ما ربط ندارد. فعلا که کرونانگیرها گیر داده‌اند که فاصله اجتماعی داشته باشید، یک عده از فاصله‌هایی که خالی مانده، استفاده بهینه می‌کنند مثل آن آقا که روی نیمکت‌های مترو دراز کشیده و چرت قیلوله‌اش را در مترو می‌نوازد. در این عکس شهروندان وظیفه شناس ماسک زده‌اند چون اصولاً این روزها متروی بی‌ماسک غیرقانونی و ضدارزش است. دو شهروند که به عکاس نزدیک‌ترند، به دوربین خیره شده‌اند. شاید می‌خواهند بگویند ماسک داریم و جرمی مرتکب نشده‌ایم که خودمان را قایم کنیم. درست مثل نفر روبه‌رویی آنها که ماسک ندارد و صورتش را با دست پوشانده تا شناخته نشود. گمان کنم آن آقایی که در فاصله اجتماعی خوابیده، حالش از بقیه بهتر باشد چون نه ماسک زده، نه باکی دارد که بین الفواصل بخوابد، و نه کلا توی باغ است اما شاید گلی چیده و مرقّع به خار بخشیده و در عالم کشف و شهود است[صوفی گلی بچین و مرقع به خار بخش]. ایشالا که خوابش از خوشی باشد نه از ناخوشی.

اولیای ریاکار

این عکس یک مدرسه را نشان می‌دهد که دارند به یک دانش‌آموز عزیز گوشی اهدا می‌کنند. آیا لازم بود بیایند توی راهرو مدرسه؟ آیا لازم بود یک تابلو دستشان بگیرند و رویش بنویسند اهدای گوشی توسط یکی از اولیای مدرسه به دانش‌آموز بی‌بضاعت؟ لازم بود سلفی بگیرند و منتشر کنند؟ اینها اولیای مدرسه هستند و حتماً عقلشان می‌رسد که خیر نهان برای رضای خداست و نباید طرف را تحقیر کرد طوری که خجالت بکشد. همه همکلاسی‌ها و اهل محله و تمام ایران باخبر شدند که بی‌بضاعت است. اولیا خودش این را می‌داند ولی احتمالاً معتقد است کار خیر برای رضای خدا پاداشش وعده سر خرمن است و حالا کو تا رستاخیز شود و برای کار خیر آیا به او پاداش بدهند آیا ندهند(استغفرالله) اما اگر جلو بالادستی‌ها خودشیرینی کند، پاداشش را به‌زودی خواهد گرفت. کار هم ندارد که این ریاکاری است و خدا از ریا خوشش نمی‌آید چون معتقد است بالادستی‌ها باید خوششان بیاید نه خدا. حاضرم شرط ببندم که اگر میتی کمون این سلفی را می‌دید، با داداش کایکو و سگارو و زمبه می‌رفت سراغ این مدرسه و حال همه‌شان را می‌گرفت. شاید هم گاو صندوقشان را باز می‌کرد و بودجه مدرسه را که برای خودشان انبار کرده بودند، بین بچه‌ها پخش می‌کرد. یادش به خیر! یک روزگاری یک خیّری بود که صورتش را می‌پوشاند و هر شب به خانه مستمندان می‌رفت و انفاق می‌کرد. تا روزی که شهید نشده بود، کسی نفهمید او بود که نان می‌آورد. این اولیا کجا آن اولیا کجا؟ نه هر که سر بتراشد قلندری داند.



اشخاصی که نمی‌توانند دیگران را ببخشند، بخشیده نمی‌شوند

● هربرت اسپنسر

محب

نویسنده خانوادگی



هیچ اشکالی ندارد که آدم اسمش تهمورث باشد. کمااین‌که خیلی‌ها چنین اسمی دارند. اما هر کس به‌اندازه یک ارزن بی‌قابلیت ذوق هنری داشته باشد، قبول دارد که این اسم پُرطمطراق و دهان پُرکن، بیشتر زیبنده پهلوانان، سردارها و قهرمانان افسانه‌یی است و به‌هر درد دیگری بخورد، به‌درد یک آدم نویسنده نمی‌خورد. با این وجود، نمی‌دانم چه حکمتی در کار بود که یکی از دوستان من، با این‌که اسمش تهمورث بود، به‌صرافت نویسندگی افتاد و بدبختی این‌جا بود که اصرار هم داشت داستان خانوادگی بنویسد و به‌همین جهت، برای آن‌که درک درستی از زندگی خانوادگی داشته باشد و به‌اصطلاح بتواند داستان‌های رئالیستی بنویسد، تصمیم گرفت تشکیل خانواده بدهد.البته، این قسمت قضیه، اشکال چندانی نداشت. چون خیلی‌های دیگر هم که حتی فکر نویسنده شدن به مخیله‌شان خطور نمی‌کند، زندگی خانوادگی تشکیل می‌دهند، اما هیچ کدامشان مثل تهمورث دنبال دردسر نمی‌گردند. در حالی که تهمورث، دقیقا همان شبی که وی را با همسرش دست به‌دست دادند، به او گفت:

– خانم‌جون! من آدم خیلی شکمویی هستم. با این حال، اصلاً دلم نمی‌خواهد که شما آشپزی بکنی. دوست دارم بیشتر وقت‌ها ساندویچ نان و پنیر بخوریم و...اگر هم گاهی تحت تأثیر غرایز زنانه خواستی چیزی بپزی، سعی کن یا غذا را بسوزانی یا شور و بی‌نمک بکنی! ضمنا، دلم می‌خواد لباس‌هایم همیشه نشسته و اتو نکرده باشد. تا جایی که می‌تونی ولخرجی کن و هروقت من اعتراضی کردم، قشقرق راه بینداز، قهر کن، برو خانه مادرت و بگو من همین‌جا می‌مانم تا تکلیفم روشن شود!

طفلکی عیال تهمورث که با امید و آرزوهای دیگری پا به‌خانه شوهر گذاشته بود،هاج و واج ماند و پرسید: چرا باید چنین کارهایی بکنم؟

– برای این که من می‌خواهم از حرکات و حرف‌های تو الهام بگیرم و داستان‌های خانوادگی بنویسم!

– مگر توی داستان‌های خانوادگی حتما باید زن ناسازگار، ولنگار و بدقلق باشد؟ خوب، بگذار من یک زن معقول و متعادل باشم. تو هم درباره زندگی‌های خوب و بدون مسأله قصه بنویس.

– چرا توجه نداری خانم جان؟ توی یک زندگی عادی که هیجانی نیست. خواننده‌های مجلات خانوادگی عاشق موضوعات بدیع و مهیّج هستند و یک داستان خانوادگی حتما باید فرق‌هایی با زندگی عادی مردم داشته باشد تا مورد توجه و استقبال خوانندگان قرار بگیرد.

عیال تهمورث که از حرف‌های او چیزی نفهمیده بود، با تعجب لب برچید و صلاح دید سر به‌سر شوهرش نگذارد تا شاید خودش سر عقل بیاید.

صبح روز بعد، تهمورث، به‌محض این‌که چشمانش را باز کرد، پرسید:صبحانه حاضر است؟

عیالش، در راستای فرمایشات شب قبل او، پشت چشمی نازک کرد که:

– وا... کی گفته زن باید صبحانه حاضر کند؟ پس قهوه‌خونه برای چی درست شده؟ می‌خواهی یک چای بخوری، برو توی قهوه‌خانه بخور!

تهمورث از حرف متعلقه خیلی خوشش آمد و برای کسب اولین تجربه زندگی خانوادگی، به‌قهوه‌خانه رفت و با دیدن انبوه مشتریانی که با اشتها مشغول صرف صبحانه بودند، به‌خودش گفت:توی این محله، این‌همه آدم وجود دارد که همسرشان برای آن‌ها صبحانه درست نمی‌کند. اگر داستانی بنویسم که ترسیم‌کننده وضعیت این‌ها باشد، حتما از داستانم استقبال می‌کنند.

تهمورث، ظهر وقتی به‌خانه برگشت، جواب سربالایی به‌سلام عیال نوعروسش داد و با لحن قهرآلودی پرسید:

– صبحانه که ندیدیم. حالا ناهار چی داریم؟

– هنوز هیچی! ولی اگر نیم‌ساعتی صبر کنی، برایت نیمرو درست می‌کنم!

– ای خانم! مگه من گربه‌م که همه‌ش نیمرو به‌خوردم می‌دهی؟

عیال تهمورث، یک‌مرتبه قافیه را باخت:

– چرا شلوغش می‌کنی؟ امروز اولین روزی است که من همسر تو هستم. تا حالا من کجا بودم که نیمرو به‌خوردت بدهم؟

– باز که قاطی کردی؟ چرا متوجه نیستی؟ مگر نگفتم هر چه می‌گویم یک جواب سر بالا بده؟

– آهان... اصلا یادم نبود...

خیلی هم باید ممنون باشی که همین را جلویت می‌گذارم. با این صنار خرج خانه‌یی که تو می‌دهی، همین هم از سرت زیاد است!

–آخر زن، مگر تو مرض پول‌خوره داری؟ من چقدر جان بکنم و پول بیاورم توی این خانه؟ مگر همین پریروز کلی پول به‌تو ندادم؟

– ای بابا! دیگه راستی راستی داری آن روی مرا بالا می‌آوری. از دیشب تا حالا که زن و شوهر هستیم، تو به‌من پولی داده‌ای؟

– حالا تو داری روی دگر مرا بالا میاری! چند دفعه باید یک چیز رو بگویم...

– وای خدا مرگم بدهد! باز یادم رفت...

خوب، زندگی خرج دارد. خودت یک‌هفته خرج خانه را گردن بگیر تا بفهمی دنیا دست کیست و یک‌من ماست چقدر کره می‌دهد!

– آفرین... تو همان زنی هستی که انتظار داشتم... حالا ناهار چی داریم؟

– گفتم که هیچی... مگر خودت نگفتی لازم نیست چیزی بپزم؟

– من یک چیزی گفتم. حق نبود تو قضیه را جدی بگیری. با این وجود عیبی ندارد. همان نیمرو را حاضر کن!

عیال تهمورث به‌سمت آشپزخانه رفت و خود تهمورث پشت میز تحریرش نشست ومشغول نوشتن شد:مردی وارد خانه شد واز همسرش پرسید: شام چی داریم؟

– اگه موافق باشی امشب حاضری می‌خوریم!
– حاضری یعنی چی؟
– مثلاً کره، مربا، چای شیرین و...
– پس یکبـاره بگو چیزهایی را که باید به‌عنوان صبحانـه می‌خوردیـم و نخورده‌ایـم، قرار اسـت به‌عنوان شام بخوریم.

اما انگار این موضوع را نپسـندید. چون روی آن خط کشـید و دوباره نوشـت:مردی وارد خانه شد و پس از چاق سـلامتی با همسـرش، ضمن آن‌که مشغول بیرون آوردن جورابش بود، پرسید:
– ظاهراً شام چیزی نداریم.
– کی چنین حرفی زده؟ امشـب برایت کوکوی سیب‌زمینی پخته‌ام... مرد با تعجب گفت:
– پس چرا بوی سوختگی نمی‌آید؟...

امـا آن مطلب هم چنگی به‌دلش نزد و روی آن خط کشـید. بعد از ناهار، تهمورث که اصرار داشت حتما در همان‌روز و با اسـتفاده از تجارب اولین روز زندگی زناشـویی چیزی بنویسد، پشت میز تحریر مسـتقر شـد و عیالش هم آن‌طرف میز نشست و مشـغول خواندن چیزهایی شد که وی نوشته و خط زده بود و بعـد، بدون آن‌که مراعات حال تهمورث را بکند، بغض کرد و گفت: این‌طور که پیداسـت تو اصلاً مرا دوست نداری!
– چه جوری به‌این نتیجه رسیدی؟
– خیلی سـاده. آدم اگر به‌همسـرش علاقمند باشـد، این‌جـوری آبرویش را جلو سـر و همسـر نمی‌برد!
– من که جسارتی به‌شما نکردم.
– اختیار داری! مثلاً همین نوشـته آخری، از اول تا آخرش توهین‌آمیز اسـت. اگر من کوکو درست کـردن بلد نیسـتم، تو باید جار بزنـی و عالم و آدم را خبـر کنی؟ تازه، مگر خودت نگفتی که دوسـت نداری من آشپزی بلد باشم؟
– چرا. خودم گفتم. الان هم اعتراضی ندارم.
– چطور نداری؟ مگر نمی‌خواهی این خزعبلات را توی مجله چاپ کنی؟
– از نظر شما اشکالی دارد که چاپ کنم؟
– سـر تا پایش اشکال اسـت. وقتی مردی توی مجلـه از همسـرش این‌جوری حـرف بزند، دیگر حیثیتی برای آن زن باقی می‌ماند؟
– تو چقدر ساده‌ای؟ توی مملکتی به‌این بزرگی، کی می‌فهمد قهرمان قصه‌های من، شما هستی؟
– توی مملکت به‌قول تو بزرگ، چند تا نویسنده داریم که اسمشان تهمورث باشد؟
– یکی!
– توی دنیا چند تا نویسنده به‌این اسم داریم؟
– همین یکی!
– خـدا جمیع اموات را بیامرزد. وقتی توی دنیا فقط یک نویسنده به‌اسم تهمورث هست و اون یکی هم تو هسـتی و فقط یک همسر داری که آن هم من هستم، معلوم است که خیلی زود شناسایی می‌شوم و همه می‌فهمند که تو در باره چه کسی قلم‌فرسایی می‌کنی. باز اگر دو سـه تا همسر داشتی، راه فراری وجود داشـت تـا ادعا کنم این قصه‌هـا به آن یکی همسرت مربوط است!
– یعنـی... یعنی معتقدی من برای حفظ آبروی شما باید یک زن دیگر بگیرم؟
– خواب دیدی خیر باشد. مگر من بمیرم که تو حتی در رویاهایت بتوانـی به‌زن دیگری فکر کنی.. اصلاً ایـن فکر گرفتن زن دوم یعنـی چه که امروز به‌سرت زده؟
– من... من کی گفتم که چنین قصدی دارم؟
– حاشـا نکن... گفتی... همیـن الان گفتی... یکی نیسـت به‌من سـیاه‌بخت خـاک بر سـر بگوید، با آن‌همه خواستگاری که داشـتی، آدم قحط بود که همسر موجودی هوسـباز و دمدمی مزاج شدی که درست یک‌روز بعد از ازدواج می‌خواهد زن دیگری بگیرد تا از بقیه نویسـندگان داستان‌های خانوادگی عقب نماند!؟...

تهمـورث، که در ابتـدای بحث فکـر می‌کرد زوجه‌اش مشـغول ایفای نقش اسـت و سعی دارد تا سـوژه‌یی در اختیارش بگذارد، با خوش‌خیالی، در ذهنش مشـغول فضاسازی و شـاخ و برگ دادن به دیالوگ‌ها شـد، اما وقتی چشمش به‌صورت متعلقه افتاد و دید مثل شاتوت سیاه شده و مانند ابر بهاری مشـغول آبغوره گرفتن است، دست و پایش را گم کـرد: عزیـزم... عزیزم... انگار شـما حالت خوش نیست. بهتراست بروی کمی استراحت کنی.
– اسـتراحت کنـم که چـی؟ می‌خواهـی تنها بمانی و با تمرکز حـواس کامل برای تجدید فراش برنامه‌ریزی کنی؟
– ای بابـا؟ اگر هوس بود، همین یک دفعه برای خودم و هفت پشتم بس بود. مگر عقل از سرم پریده که چنین غلطی بکنم؟
– یعنی... یعنی حتی اگر من بمیرم هم زن دیگری نمی‌گیری؟
– خدا چنان روزی را نیاورد، الهی من پیشمرگ شما بشوم، الان چه وقت این حرف‌هاست؟
– حاشـیه نرو. یک کلام بگو اگر من بمیرم زن دیگری می‌گیری یا نه؟
– اولاً که اگر قرار به‌مردن باشـد، من از شـما مسـن‌تر هسـتم و زودتر می‌میرم. در ثانی، مطمئن باش شـما بـا ایـن اخلاق‌هایی کـه داری، مرا دق می‌دهی و بعد از من، خودت سال‌ها در کمال صحت و عین عافیت زندگی می‌کنی!
– با تمـام این حرفها، اگر من زودتر از تو بمیرم چکار می‌کنی؟
– حـالا که اصرار داری بدانـی، می‌گویم... اول از همه یک تشـییع جنازه مفصـل برایت می‌گیرم. بعد، توی قبرستان، آن هم در بهترین جای قبرستان دفنت می‌کنم. برایت یک مجلس ترحیم با شکوه و یک شب چهلم بی‌نظیر می‌گیرم و...
– دیگر... دیگر چیکار می‌کنی؟
– لبـاس مشـکی می‌پوشـم، شـب‌های جمعه می‌آیم سر خاکت، خرما و حلوا خیرات می‌دهم، هر سال برایت سالگرد می‌گیرم و ...
– ایـن حرفها را ول کن. بعد از من زن می‌گیری یا نه؟
– معلوم است که نه!...

بـا آن حـرف، بغض عروس خانـم ترکید و در حالی‌که هق‌هق می‌گریست، گفت:
– بفرما... معلوم می‌شود آن‌قدر از زندگی با من ناراضی هسـتی که دیگر هیچ وقـت نمی‌خواهی به ازدواج با یک زن فکر کنی.
– تو چرا سفسـطه می‌کنی و از خودت حرف در می‌آوری؟ من کی چنین چیزی گفتم؟
– رک و پوسـت کنـده بگـو، بعـد از مـن زن می‌گیری یا نه؟

تهمورث که دفعه قبل با دادن جواب منفی اشک متعلقه را درآورده و برای خودش دردسـر درست کـرده بود، فکر کرد اگر جـواب مثبت بدهد، غایله ختم می‌شود. به‌همین جهت با قاطعیت گفت:
– معلوم اسـت که می‌گیرم. مگر ممکن اسـت مرد بدون زن اموراتش بگذرد؟

با آن حرف، دوباره صدای هق‌هق زوجه‌اش بلند شد که: نگفتم... نگفتم زیر سرت بلند شده؟ الان که من هنوز مثل شاخ شمشاد! بالای سرت حضور دارم، این‌جـوری حرف می‌زنی. وای بـه‌روزی که خدای نکرده، زبانم لال! دستم از دنیا کوتاه شود و...
– من نمی‌دانم چه بگویم. خودت بگو من به‌کدام ساز باید برقصم؟
– مـن دیگر از تو انتظاری ندارم. همین الان هم می‌روم خانه مامانم و دیگر برنمی‌گردم تا تکلیفم را روشن کنی.
– آن وقت بی‌شوهر می‌مانی.
– بی‌شوهری از داشـتن شوهر خُل وضع خیلی بهتر است!...

...و به‌دنبـال ایـن تهدید، شـال و کلاه کرد، در را به‌هـم کوبیـد و رفت و تهمورث کـه هنوز خیال می‌کـرد زوجه‌اش ایفـای نقش می‌کند تـا او بهتر بتواند داسـتانی جذاب و مهیج بنویسد، بعد از رفتن متعلقه، تمام گفته‌ها و شنیده‌هایش را سر هم کرد و قصه‌یی نوشت که تا همین الان، هنوز دنبال مجله‌یی خانوادگی می‌گردد تا آن را چاپ کند و همسـرش هم مرتب برای او پیغام پشت پیغام می‌فرستد که:
– مهریـه‌ام را به‌زبان خـوش می‌دهی تا طلاق بگیرم، یا آن را به اجرا بگذارم؟

درباره روی جلد

با ما به بهشت بیایید

عکس‌ها: مجید شادمان نژاد









اردیبهشت، فصل بهشت گلها در قله دماوند است و ما معتقدیم برای عکاسی زیبا در این فصل باید به دشت و صحرا رفت و البته با حوصله رفت و با برنامه‌ریزی دقیق به لحاظ نوری، دل به صحرا زد و از گلهای معطر و زیبا تصاویر جاودانه ساخت. گلها عمر کوتاهی دارند، ولی خاطره‌اش همیشه مثل عطرش در مشام هر انسانی جاودانه خواهد ماند... نماز صبح را خواندم، از پنجره اتاق بوی عطر گل یاس رازقی مشامم راپر از خاطره کرد. یادم آمد با دوستان قرار دامنه دشت شقایق‌های وحشی در دماوند را دارم.ساک دوربین را برداشتم و بی‌درنگ بادوستان عکاسم تماس گرفتم و قرار را برای دقایق کوتاه دیگری گذاشتم و ساعتی بعد راهی دامنه دماوند شدیم.

لباس گرم و کلیه وسایل مورد نیاز عکاسی از جمله: سه پایه دوربین، انواع لنزها،رادر ساک گذاشته بودم و هوای بهاری هم که بسیار لطیف بود و صدای جیک، جیک و پرندگان عاشق، گروه را به طرف دامنه دشت شقایقهای دماوند دعوت می‌کرد.جاده را با خطهای مار پیچش یکی پس از دیگری پشت سر گذاشتیم تا از جاده قدیم جاجرود و رودهن و روستاهای کوچک اطراف گذشتیم و امامزاده‌هاشم را هم زیارت کردیم، تا رسیدیم به نزدیک دشت لار، مجید سعیدی از عکاسان قدیمی و با تجربه از ماشین پیاده شد و با مسئول نگهبانی دشت لار گفت‌وگو کرد، مأمور دشت لار گفت: هوا سرد بوده در این چند روز و هنوز شقایقها سر از پوسته برگ خود در نیاورده است، انشاءالله دوهفته دیگر دامنه دشت دماوند پر از شقایقهاست و در خدمتیم! پس دور زدیم، به سمت بخشی از روستاهای کوچک اطراف دشت لار، قله دماوند خودش را با لباس نیم تنه، سفید پوش کرده و زیبایی خاصی به خود گرفته بود. بچه‌های گروه همچنان ذوق زده در حال پیشروی و زاویه بندی مناسب برای کادر عکاسی از این طبیعت بکر بودند. وقتی به دشت گلهای زیبای زرد و خوشرنگ و خود رو رسیدیم، بچه‌ها دیگر طاقت‌شان تمام شده بود و هرسه نفر پیاده شدیم و دوربین‌هارا مسلح و صدای شاتر دوربین‌ها در فضای عطر آگین گلها به رقص درآمد و چپ و راست قله دماوند در کادر دوربین سه عکاس با سه کادر مختلف جای گرفت و بی‌محابا طبیعت بکر دماونددر کادر دوربین لبخند می‌زد و هر کدام از ما هم با لبخند رضایت به یکدیگر اطمینان می‌دادیم که زیبایی طبیعت خداوند را باید به بهترین شکل روی زمین به نمایش بگذاریم و قله دماوند نیز از ما استقبال می‌کرد و با تبسم و شادی در هر زاویه دوربین پذیرایمان بود، گویا دماوند بسان یک عروس، نیم تنه سفید پوش، لم داده و به مسافران گذری و گردشگران خوشامد گویی می‌کرد.

مجید خمسه عکاس هنرمند سینمایی و از دوستان سالهای دورم از یک طرف و هنرمند دیگر **مجید سعیدی** از زاویه دیگر و من دلبسته مجله اطلاعات هفتگی(**مجید شادمان نژاد**) در لحظه دماوند را محاصره کرده و با زدن شاتر تصاویر بکر را ثبت می‌کردیم. در یک لحظه مجید سعیدی به هیجان آمد و با پرواز وصف ناشدنی‌اش در آسمان نمایان شد و شاتر دوربین من در کسری از ثانیه از او استقبال کرد و آن لحظه ناب را به ثبت رساند. که حاصل آن ثانیه‌های طلایی عکسهای زیبا و کم نظیری است که می‌بینید .هوا به قدری لطیف و زیبا بود که هر انسانی را به تحسین وا می‌داشت. البته ما برای ثبت شقایقهای وحشی رفته بودیم، ولی آنها هنوز در غنچه‌های خود خفته و بسان نوزادی در شکم مادر منتظر زایش بودند و نیازمند تغذیه نور گرم آفتاب خانم تا بتوانند رشد کافی داشته باشند و به زیبایی دشت دماوند بیفزایند.

ماهم به همین مقدار زیبایی دشت دماوند بسنده کردیم و این تصاویر زیبا را برای چشمان دقیق و خاطره ساز شما عزیزان برگزیدیم تا انشاءالله در هفته‌های بعدی با تصاویر خیره کننده شقایقها وحشی قله دماوند برای شما زیباترین تصاویر را ثبت و به چشمهای زیبای شما عزیزان به ویژه خوانندگان فهیم و دوستداران مجله اطلاعات هفتگی هدیه کنیم.

از اینکه نگاههای زیبایتان را به این صفحه مجله اطلاعات هفتگی اختصاص دادید سپاسگزارم.

حادثه

علی ملکی

میمون‌ها نمونه خون را ربودند!

گروهی از میمون‌ها در هند با حمله به یک تکنسین بخش آزمایشگاه، چند نمونه خونی را که این تکنسین در حال حمل به آزمایشگاه بود، ربودند!

به گفته مقامات هندی این اتفاق در هفته جاری و هنگامی که یک تکنسین آزمایشگاه در داخل محوطه دانشکده پزشکی در شهر "میروت" در ۴۶۰ کیلومتری شمال مرکز ایالت اوتارپرادش در حال عبور بود، رخ داده است.

دکتر گارج گفته است که میمون‌ها به نمونه خون چهار بیمار مبتلا به کووید-۱۹ چنگ زده‌اند و با آنها گریخته‌اند.

مقامات گفته‌اند که هنوز معلوم نیست که آیا میمون‌ها این نمونه خون‌ها را ریخته‌اند یا نه، اما افرادی که در نزدیکی این دانشگاه زندگی می‌کنند، نگرانند که این میمون‌ها ویروس کرونا را در منطقه محل سکونت‌شان انتشار دهند؛ دکتر گارج می‌گوید که شواهدی یافت نشده که نشان دهد میمون‌ها می‌توانند در تماس با این نمونه خون‌ها به کووید-۱۹ مبتلا شوند.

میمون‌ها در هند به‌طور فزاینده‌ای به شهرک های محل زندگی انسان‌ها وارد می‌شوند و گاه به انسان‌ها حمله می‌کنند! متخصصان محیط زیست می‌گویند که تخریب زیستگاه طبیعی میمون‌ها توسط انسان‌ها باعث حرکت آن‌ها به سمت شهرها برای جستجوی غذا شده است.



حفر تونل برای سرقتهای طوفانی



سارقان مغازه‌های بازار تهران که با حفر تونل و تخریب دیوار دست به سرقت میلیاردی زده بودند، دستگیر شدند.

چندی قبل تعدادی از کسبه بازار مولوی تهران با مراجعه به کلانتری اظهار داشتند که افرادی با کندن تونل و سوراخ کردن دیوارها اموال داخل مغازه‌شان را سرقت کرده اند.مأموران هم با حضور در محل متوجه شدند مغازه‌هایی که هدف سرقت قرار گرفته اند، مغازه مس فروشی است و سارقان سرقتهای میلیاردی انجام داده اند. پس از تحقیقات میدانی، پلیس احتمال داد که نگهبانان یا باربرهای این منطقه هم در این سرقتها نقش داشته‌اند که مشخصات این افراد مورد بررسی قرار گرفت و مشخص شد که یکی از باربرها در این منطقه ۵ سال قبل به همین شیوه حفر و تخریب دیوار در اهواز دست به سرقت زده بود. بنابراین مأموران با هماهنگی قضایی به سراغ تنها مظنون این پرونده رفتند و جوان ۳۲ ساله را که معروف به طوفان است دستگیر کردند. او ابتدا خود را بی گناه می‌دانست، اما وقتی فیلمهای دوربین مداربسته پیش روی وی قرار گرفت به ناچار اعتراف کرد. در فیلمهای دوربین مداربسته هم دو جوان که صورتشان را پوشانده بودند، به همراه طوفان دست به سرقت از مغازه‌ها می‌زدند که همین فیلم کافی بود که طوفان آن دو نفر را نیز لو دهد و مأموران در اقدامی غافلگیرانه ۲ سارق ۲۵ و ۳۰ ساله را هم دستگیر کردند.

کلاهبرداری خانم مدیرعامل

زن سابقه دار به جرم کلاهبرداری از ۱۴۰ نفر، به بهانه فروش لیزینگی خودرو بازداشت شد. چندی پیش عده‌ای از مالباخته‌ها با این توضیح که به یک شرکت لیزینگی فروش خودرو به بهانه تحویل سریع خودرو از آنها مبالغی مابین ۲۰ تا ۵۰ میلیون تومان گرفته است اما به تعهداتش عمل نکرده، شکایتی را در اداره آگاهی تهران به ثبت رساندند. بدین ترتیب با توجه به شگرد کلاهبرداری و نیز تعدادبالای شاکی‌ها، تیمی ویژه از مأموران پلیس آگاهی رسیدگی به این موضوع را در دستور کار خود قرار دادند.مأموران سپس با انجام تحقیقات میدانی و پایش‌های اطلاعاتی، مخفیگاه متهم اصلی را شناسایی کردند.او زنی ۳۵ ساله بود که در اقدامی غافلگیرانه دستگیر شد و از آنجا که خود را به عنوان مدیرعامل شرکت فروش اقساطی خودرو معرفی می کرد تحت بازجویی قرار گرفت و در جریان اعترافات خود به مأموران گفت از طریق درج آگهی در سایتهای اینترنتی افراد را با وعده فروش فوری خودروی اقساطی فریب داده و اعتماد مشتریان را جلب می کردم و از مالباختگان، مبالغی گرفته و به آنان اعلام می کردم که می‌توانند دو ماه دیگر خودروی خود را تحویل بگیرند.وی ادامه داد: البته در این میان چندین بار هم زمان تحویل را به تعویق می‌انداختم و سپس دفتر شرکت را تحویل داده و آنجا را تخلیه می کردم... پس از اعترافات این زن جوان پلیس آگاهی تهران او را به جرم کلاهبرداری از ۱۴۰ نفر به مبلغ ۳۵ میلیارد ریال بازداشت و روانه زندان کرد و تحقیقات بیشتر از وی ادامه دارد.

خودکشی از ترس کرونا



زن جوانی به خاطر ترس از ابتلا به ویروس کرونا پس از گذشت سه ماه بالاخره خود را از طبقه ششم ساختمان به پایین انداخت. چندی قبل مأموران کلانتری کیانشهر سقوط مرگبار زن جوانی را به بازپرس کشیک قتل تهران اعلام کردند. به دنبال اعلام این خبر، تحقیقات به دستور بازپرس شعبه یازدهم دادسرای امور جنایی تهران آغاز شد. در بررسی‌های اولیه مشخص شد زن جوان از طبقه ششم ساختمان محل سکونتش خود را به پایین انداخته اشت. در بررسی و تحقیقات صورت گرفته مشخص شد که نسترن از زمان شیوع ویروس کرونا خانه را ترک نکرده و سه ماه داخل خانه، خود را حبس کرده بود، اما نگرانی و ترس زن جوان از ابتلا به کرونا به حدی بود که با وجود آنکه هیچ مشکل روحی و روانی نداشت، قرص آرامبخش مصرف می کرد تا اینکه با وخامت حال روحی نسترن همسر او به ناچار به سراغ خانواده وی رفت و از آنها کمک خواست. روز حادثه هم خانواده نسترن به خانه او می آیند تا با دخترشان صحبت کنند تا شاید ترس او کمتر شود، اما صحبتهای آنها نیز بی‌نتیجه ماند و زمانی که آنها داخل پذیرایی نشسته بودند، نسترین به اتاق خواب می‌رود و خود را از طبقه ششم به پایین می‌اندازد.

وقتی کوچکترین قسمت رازی فاش شد، بقیه آن هم حفظ نمی شود

● دریشتر

خواستگاری

تصویر واقعی زیر نقاب زشت

کورش کاشانی

در لباس پر تور عروسی بودم که مادر وعده یک طلاق ساده را به من می‌داد. فقط ۱۹ سال داشتم

مثل یک قرار داد بود. همه مفاد قرار داد باید انجام می‌شد. اصلاً نفهمیدم چطور پای سفره عقد نشستم. به خودم که آمدم دیدم زن محسن شده‌ام. همه قول و قرارها را مادر گذاشته بود. او زن عجیبی بود. راه حل هر مشکلی را می‌دانست. وقتی نگاه پر اضطراب من را دید سرش را جلو آورد و توی گوشم گفت: "هیچ نگران نباش. من پشت تو هستم هر وقت که فکر کردی دیگر نمی‌توانی با او زندگی کنی طلاقت را می‌گیرم..."

در لباس پر تور عروسی بودم که مادر وعده یک طلاق ساده را به من میداد. فقط ۱۹ سال داشتم. تازه دیپلمم را گرفته بودم. از فوت پدرم فقط سه سال می‌گذشت. بعد از فوت او زندگی ما خیلی به هم خورد. پدرم مردی لا ابالی بود. هرچه از او یاد دارم مستی و بوی سیگار و تلو تلو خوردن بود. یک خانواده ثروتمند داشت. مادر به امید همان ثروت زنش شد و توی زندگی‌اش ماند. برای حفظ آن زندگی همیشه عموها و پدربزرگم دست به جیب می‌شدند. خانه‌هایی که در آن زندگی می‌کردیم. بیشتر یا آپارتمان‌های نوسازی بودند که عمو می‌خواست یک سال بعد آنها را بفروشد یا خانه‌های کلنگی بودند که قرار بود کوبیده شوند و از دل آنها برج بالا برود. خرج مدرسه و کلاس زبان و کلاس شنای ما را هم پدر بزرگم میداد. خلاصه همیشه چشم انتظار سخاوتمندی یکی از اعضای خانواده بودیم. مادر اعتراضی نمی‌کرد و بیشتر با زبان چرب و سپاسگزارش سعی می‌کرد این آب باریکه‌ها را نگه دارد. بعد پشت سرشان به جد و آبادشان ناسزا می‌گفت و خودش را خالی می‌کرد.

مرگ ناگهانی پدرم زندگی ما را متزلزل کرد. دیگر خبری از ارثیه پدربزرگ نبود. قانوناً هیچ چیز به ما نمی‌رسید. و همین موضوع بود که مادر را نگران کرد. تابستان‌ها مرا می‌فرستاد ویلای عموی بزرگم در لواسان تا مثلاً کمک حال زن عمو نسرین باشم که سه پسر داشت و دختری نداشت که در آن همه مهمانداری و رفت و آمد کمک حالش باشد. اما



در پیچ و خم دادگاه

هشت سال میدان جنگ

راشین مختاری

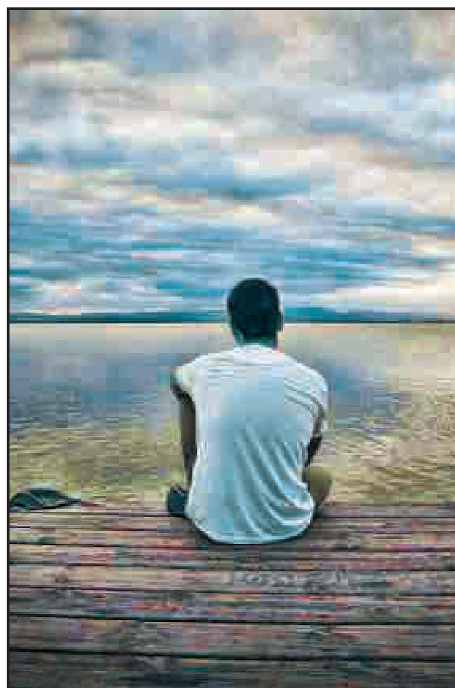
زندگی در کنار مهتاب سخت بود. کم کم دلخوری‌هایش معطوف من شد. حتی نمی‌شد یک حرف ساده زد

اگر حکم طلاق ما صادر شود یعنی برای اولین بار من و مهتاب به یک توافق رسیده‌ایم... زندگی با مهتاب برای من همیشه میدان جنگ بود و تناقض و دعوا و دلخوری و قهر.

هشت سال برای خودمان جهنم ساختیم. هشت سال عمرمان را بی‌ثمر جلو بردیم. نمی‌دانم چرا مدام فکر می‌کردم بالاخره یک جایی یک راهی برای ما باز می‌شود و همه مشکلات حل می‌شود. برادرم تنها کسی بود که از همان سال اول به من گفت: خسرو این زندگی برای تو زندگی بشو نیست. عمر خودت و این دختر را تلف نکن و از همین جا راه خودتان را جدا کنید.

خسرو راست می‌گفت ولی این واقعیت آنقدر تلخ بود که نمی‌خواستم باورش کنم. خسرو همین حرف‌ها را به مهتاب هم گفته بود ولی نتیجه‌ای نداشت. ما زندگی را پیش بردیم. در حالی که فکر می‌کردیم عاشق هم هستیم و بالاخره این عشق معجزه خواهد کرد به ته خط رسیدیم. وقتی با مهتاب ازدواج کردم آنقدر دوستش داشتم که فکر می‌کردم از این همسر بهتر در عمرم نمی‌توانستم پیدا کنم. دختری تحصیل کرده و فعال و اهل ورزش بود. به زندگی سالم و رفتار متناسب و ادب و احترام خیلی اهمیت می‌داد. برای همین تصورم این بود که با دختری با این مشخصات به هیچ مشکلی بر نمی‌خورم. ولی از همان ماه‌های اول خلاف این داستان ثابت شد.

اتفاقا همین خصوصیات اخلاقی‌اش بود که مشکلات را پشت سر هم ردیف کرد. اول از همه گیاه خوار بودنش باعث شد من هم بر خلاف میلم شیوه تغذیه‌ام را عوض کنم. ادب و نزاکتی را که بهش اعتقاد داشت، آنقدر سفت و سخت بود که هر روز عصبی‌تر و دلخورتر می‌شد. ساده‌ترین رفتارها ناراحتش می‌کرد. این که چرا مرد همسایه در پارک کردن ماشینش دقت نمی‌کند. چرا سوپرمارکت سر کوچه مان با او به تندی حرف زده. چرا وقتی سرما خورده بود مادرم بهش تلفن



سفارش‌ها و آموزش‌هایی که به من داده بود همه دال بر این بود که مهرم را در دل عمو و زن عمو باز کنم و عروس آنها شوم. همین شد که عمو نه برای پسر اولش که برای پسر چموش و سر به هوای دومش از من خواستگاری کرد. دلم شور می‌زد که او هم مثل پدرم اهل زندگی نباشد که خیلی هم احتمالش می‌رفت و شاید به همین خاطر بود که زود زنش دادند. مرا انتخاب کردند چون همیشه زن عمو می‌گفت اگر کمی هم راه و رسم زندگی از مادرم یاد گرفته باشم هر مردی را می‌توانم رام کنم.

دلم نمی‌خواست با عماد ازدواج کنم ولی پای سفره عقد نشستم. مادر اما همه امیدش این بود که ما سه دختر را هر چه زودتر شوهر بدهد و در نبود یک ارثیه مناسب آینده‌ای برایمان بسازد.

برای من و عماد یک آپارتمان کوچک خریدند و گفتند بروید سر زندگی تان. من و عماد ۱۹ و ۲۰ ساله بودیم.

روزها ماه‌های اول دو کلمه حرف هم بین ما رد و بدل نمی‌شد. کم کم به هم نزدیک شدیم. از هر دری حرف زدیم. تا این که یک روز عمادسر درد دلش را باز کرد و گفت نمی‌خواهد مرا مجبور کند تن به این زندگی بدهم. گفت می‌داند که او را دوست ندارم. اجبار این وصلت را خیلی خوب فهمیده بود. من هم بغضم ترکید و از همه آنچه که مادر گفته بود مبادا به زبان بیاورم حرف زدم. به او گفتم وحشت این را دارم که او هم مثل پدرم مرد بی‌تعهدی باشد. گفتم که به خاطر نداشتن هیچ آینده‌ای مادرم مجبورم کرد زن او شوم... از خاطرات بچگی‌ام گفتم و از این که پدرم روح ما بچه‌ها را تا ابد نابود کرد.

عماد حال بدی پیدا کرد. همان شب بهم قول داد هرگز ناامیدم نکند. قول داد بهترین همسر برای من و بهترین پدر برای فرزندان آینده ما باشد.

در همان عوالم نوجوانی و جوانی با هم قول و قرارهایی گذاشتیم که حالا بعد ازسی سال هنوز عماد محکم و قاطع روی آنها ایستاده... دست از رفیق بازی‌ها و چموشی‌هایش برداشت. یک شبه شد مرد زندگی. بهترین مرد زندگی.

حالا عماد همسر من و پدر دو فرزند است. من زندگی خیلی خوبی دارم. عماد نه تنها بهترین داماد مادرم است بلکه بهترین فرزند خانواده‌اش هم هست. همه فکر می‌کنند من عماد را سر عقل آوردم اما واقعیت این بود که او روح بلندی داشت که فرصتی برای دیدنش نبود.

حالا هر وقت مادر برای عماد دعای خیر می‌کند یادم به شب عروسی‌ام می‌افتد که حتی مادرم هم یقین داشت که این پسر مرد زندگی نمی‌شود. اما شد. و این درس بزرگی به من بود که همیشه زیر نقاب‌های زشت تصویر واقعی تری وجود دارد.

نکرد و احوالش را نپرسید. چرا خسرو برادرم بدون اجازه گرفتن از او در خانه مان سیگار کشیده.

حتی این دلخوری‌ها را از خانواده خودش هم پیدا می‌کرد. مثلاً یک بار وقتی مادرش دیروقت به ما زنگ زد تا احوال ما را بپرسد خیلی ناراحت شد که بی‌موقع زنگ زده و چرا سوال‌های بی‌ربطی مثل این که شام چه خورده‌اید از او پرسیده.

زندگی در کنار مهتاب سخت بود. کم کم دلخوری‌هایش معطوف من شد. حتی نمی‌شد یک حرف ساده زد. من هم لج می‌کردم و بیشتر روی رفتارهایم تاکید می‌کردم. خسته شده بودم از این زندگی خشک و مقرراتی.

مهتاب و خانواده‌اش خیلی آدم‌های محترم و خوبی بودند. هرگز کاری نمی‌کردند که دیگران از آنها ناراحت شوند ولی همیشه خودشان از دیگران دلخور بودند. همین رفتارها منزوی‌شان کرده بود. در حالی که من یک آدم کاملاً اجتماعی بودم. کم کم حس می‌کردم در محفل‌هایی که مهتاب هست همه معذب هستند. همه سعی می‌کنند جوری رفتار کنند که خدشه‌ای به روحیه زن من وارد نشود. همین شد که کمتر دعوتمان می‌کردند و کمتر به خانه مان می‌آمدند و کمتر و کمتر با ما ارتباط می‌گرفتند. این موضوع مرا خیلی ناراحت می‌کرد. بارها با مهتاب صحبت کردم ولی فایده‌ای نداشت. دلخوری‌هایمان به بحث دعوا می‌کشید. بعد از هر دلخوری یکی از ما ساکش را جمع می‌کرد و یکی دو روز می‌رفتیم خانه مادرها یمان.

این قهر و آشتی‌ها زیاد شده بود. کم کم زندگی‌ما جدا و جداتر شد. یخچال را نصف کرده بودیم. من مواد غذایی‌ام را یک طرف می‌گذاشتم و مهتاب سبزیجات خودش را یک طرف دیگر می‌گذاشت.

به تنهایی سفر می‌کردیم. من با دوستانم و او هم با دوست و آشناهای خودش... دیگر حتی یک مهمانی با هم نمی‌رفتیم. خیلی وقت بود که تقریباً جدا زندگی می‌کردیم. تا این که مهتاب با یک گروه جوان‌های عاشق طبیعت آشنا شد. آدم‌هایی که خیلی شبیه او بودند. به خودم که آمدم حس کردم مهتاب به راحتی می‌توانست در میان این آدمها مرد مورد نظرش را پیدا کند و از قضا چقدر هم خوشبخت شود. هنوز باور دارم مهتاب زنی است که می‌تواند همسرش را خوشبخت کند. او استحقاق بیشتر از این‌ها را دارد ولی نه در کنار من... در آستانه ۳۴ سالگی قرار دارد. هنوز فرصت برای زندگی نو دارد. این خودخواهی است که در خانه من بماند. برای همین پیشنهاد طلاق را دادم. اولش شوکه شد. ولی کم کم پذیرفت و حالا در مرحله‌ای هستیم که می‌توانیم به هم فرصتی دوباره بدهیم.

شکوفه های زندگی


نویان اسماعیلی | آرش خطایی


ماهور و مهرسام امیرقهرمانی


بردیا منزه | مهرسا مینایی

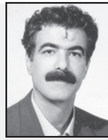

محمدجواد عمری زاده | یگانه مسعودی



علیرضامحمودیان | ثمین کاخدری

در مسیر انسانیت ما به وسیله ناخود آگاهی هدایت می شویم

● کد. گ. یونگ



از: مصطفی گلیاری



هزار وعده دولت یکی وفا نکند

همین که اعلام کردن اسهال یکی از پایه‌های کروناس، داروهایی مثل یدوکینول نایاب شدن. حالام که گفتن داروی انعقاد خون واسه درمان کرونا خوبه، **آی‌ام افرید**... یعنی می‌ترسم از فردا یه عده راه بیفتن و آسپیرین بچه احتکار کنن اونوقت وای به حال کسانی که غلظت و فشار خون دارن. ما این ژن پلید و نخاله رو از کی ارث بردیم که فقط به فکر منافع خودمونیم لاغیر؟

تله وزوزون اعلام کرد قراره همه خودروهای عمومی رایگان سوز بشن. باورت میشه دولت بیاد به تاکسی‌ها و ون‌ها و اتوبوسا سوخت مجانی بده؟ اونم به اندازه مُکَفّی؟

باورت میشه که ماسک لاکچری بین نوزده هزار تومن تا دویست و سی هزار تومن قیمت داره؟ یکی می‌مرد ز درد بینوایی یکی می‌گفت خانم زردک می‌مالی؟ (زردک نوعی پودر آرایشی قدیم بوده که گرد طلا داشته).

باورت میشه که تا کرونا گرفتیم و گفتن گرمای تابستون شکستش میده، یهو خورشید سردتر شد و طبق گفته محققان امسال تابستون مطبوعی داریم و ممکنه بریم تو عصر مینی یخبندان؟ ما آخر شانسیم. به دریا بنگرم دریا شود خشک

نکته: خیلیا فکر می کنن فقط شبهای قدر و ده روز اول محرم باید آدم باشن.

خرما تو ماه رمضان شد کیلویی پنجاه تومن. دیگه وقتش شده اموات واسه ما فاتحه بخونن

تو آپدیت جدید کرونا انگار غیر از اینکه معتادا کرونا نمی‌گیرن، معلمها و دانشجوها هم نمی‌گیرن؛ پلاسکو، سانچی، هواپیمای اوکراین، ناوچه کنارک... خطای انسانی عادت‌مون شده.

آقای جهانگیری معاون اول آقای روحانی در اردیبهشت ۹۶ تو مستند انتخاباتی گفت: "سال ۹۱ که قیمت دلار همینجور آسانسوری بالا می‌رفت نامه‌ای نوشتم خدمت رهبر انقلاب و گفتم الان وقتشه که کل مسؤولین اقتصادی عوض بشن."حالا ایشون خودش سکاندار قیمت دلاره. به قول ایرج میرزا "یاد آر از آن وعده در بیرونی." میگن شیطان وقتی که فرشته مقرّب بود، تو هر طبقه آسمون سجده‌هایی کرد که هر کدومش سیصد هزار سال طول کشید. وقتی که هفت طبقه تموم شد، خداوند بهش خطاب کرد چه می گویی در حق مخلوقی که هر سجده‌اش ۳۰۰هزار سال بود ولی از یک سجده سر باز زد؟ شیطان گفت باید از درگاهت رانده شود. خداوند گفت این را در لوحی بنویس. بعدها شیطان از سجده به آدم سر باز زد. خداوند نوشته شیطان رو نشونش داد و از بارگاهش بیرونش کرد.

از این قصه یاد وعده‌هایی افتادم که مسؤولان مملکت ما میدن و بعداً زیرش می‌زنن و برعکسش عمل می کنن. خوب بود که یه مقامی هم داشتیم که حرفای اونا رو به رخ می کشید و از مقامی که داشتن بیرون‌شون می کرد.

گزارش: تو خیابون چشمم به پنج تا سکه طلا افتاد. یواشکی برداشتم. یکی اومد گفت می‌خوای آگهی بزنی تا صاحبش پیدا شه؟ گفتم نه! مگه اسگلم؟ گفت "کات آقا. از اول می گیریم. برداشت سیصدم."... نگو دوربین مخفی بوده.

پاپ در هجده مارس گفته بود "به درگاه خدا دعا کردم کرونا رو متوقف کنه." و دقیقاً از هجده مارس به بعد کرونا با سرعت بیشتری حرکت کرد.

عجایب شهر: فکر نکن فقط پراید و پیاز و گوشت و لباس و دارو گرون شده. یه دلال نوزاد می گفت "قیمت بچه هم بالا رفته و شده بین ۳۵تا۴۵ تومن. دخترا گرون‌ترن. اگه ۲۰ تومنم بدی وکیل یه ماهه برات شناسنامه می گیره و سرجمع با شیرینیش میشه بین شصت تا هفتاد تومن. بازم خوبه به خدا. از پرایدم ارزونتره که جون آدما رو می‌گیره. بچه‌هایی که ما جور می کنیم، زندگی بخشن. من حتی می‌تونم به شکل ولادت محور از توی خود زایشگاه واسه بچه به اسم خودت شناسنامه قانونی بگیرم. خرجش از وکیل کمتره."

قدیما یه بازاری بود به اسم بازار سیداسمال که توش از قطعه آپارات گرفته تا قطعه تانک و هواپیما پیدا می‌شد. بازارو خراب کردن حالا کل تهرون شده بازار سید اسمال. هرچی بخوای می‌تونی بخری. مثل قلعه که وقتی خرابش کردن تولیدکنندگانی که اونجا بودن تو کل شهر پخش شدن.

کری خونی: قدیما کری‌خونی مال میدون جنگ تن‌به‌تن بود. بعدها کری‌خونی رفت تو ورزش و مسابقات. حالام به لطف اینترنت رفته تو لفظ جاهلا و خلافکارا و قمه‌کشا.

یه کری‌خونی: "فلانی نگو جاهلم. یه لاشی بیشتر نیستی. وجودشو داری بیا دیزل‌آباد حبس بکش. بیا شیّاد تا پرچمتو پایین بیارن بچه‌ها. نگو لاتم. کدوم افسرزنی کردی؟ کدوم چارتا باتوم برقی خوردی؟ کدوم زیر هشته چشاندی؟ سی ساله ادعای جاهلی داری هنوز تو گوش یه قاضی نزدی. تو نصفه قاشقی هم حبس نکشیدی."

یکی دیگه: "جعفر تو بودی که گفتی بابای منو می‌زنی؟ بابام معلمه. یادت باشه پسرت شاگرد بابامه. تو گفتی منه می‌زنی؟ اگه شیر باشی با کیک می‌خورمت. کیک نداشته باشم، ماستت می‌کنم با خیار می‌خورمت."

زالی: "تا معاش مردم تأمین نباشد معاد هم پابرجا نخواهد بود. تعدادی از مردم به آتش کرونا تن می‌دهند چون نان شب ندارند."

زنبورکچی: آقای زالی این حرفا رو به کی میگی؟ کیه که ندونه مردم چون نون شب ندارن میرن سر کار؟ مردم خودشون می‌دونن اگه نرن سر کار گشنه می‌مونن اگرم برن سر کار کرونا می‌گیرن ولی به قول سعدی "که در آب مرده بهتر که در آرزوی آبی" یعنی آدم ترجیح میده نون خورده باشه و کرونا بگیره تا اینکه کرونا نگیره و گشنه باشه.

تو این همه گرفتاری، دولت قادر نیست جلو گرون شدن چیزمیزا رو بگیره و کمکی که کمک باشه، به مردم نکرده. حالا هی شما بیا بگو مردم نون شب ندارن. فوقش این میشه که یه بزرگ دیگه یادآوری کنه که یمنی‌ها لنگ می‌بندن و یه کف دست نون خشک می‌خورن. به کسی هم ربط نداره که یه عده لنگ و نون گیرشون نمیاد ولی من صدتا لنگ ابریشمی و یه نونوایی دارم که برام نون مرغ بریان می‌پزه. والا به خدا!

آبمیوه‌هایی که نمی‌توانید از آن‌ها بگذرید!

در این شماره آبمیوه‌های طبیعی که نمی‌توانید از نوشیدن آنها بگذرید را برای شما معرفی کرده‌ایم. اگر شما هم عاشق آبمیوه‌های طبیعی هستید، این مطلب را از دست ندهید. این نوشیدنی‌ها به‌لطف داشتن ترکیبات طبیعی، منابعی غنی از ویتامین و آنتی‌اکسیدان به‌حساب می‌آیند؛ بنابراین نه تنها نوشیدن آبمیوه‌های طبیعی لذت‌بخش است، بلکه برای سلامتی نیز مفید هستند.

✓ **لیچی و هندوانه** یک نوشیدنی عالی که گرما را از تن شما بیرون می کند؛ میکس سرخالو و هندوانه است. چند تکه هندوانه و سرخالو را همراه زنجبیل و آب لیمو داخل مخلوط کن مخلوط کنید سپس میکس لیچی و هندوانه را همراه چند تکه یخ در لیوان بریزید و روی آن را با برگ نعنا تازه تزیین کنید. لیچی یکی از میوه خوشمزه چینی است که در ایران آن را با نام سرخالو می‌شناسند و تهیه این میوه کمی سخت خواهد بود؛ بنابراین اگر آن را پیدا نکردید، می‌توانید فقط از هندوانه استفاده کنید.

✓ **آب کیوی** کیوی منبع غنی ویتامین C است و طبیعتی سرد و مرطوب دارد. ترکیب این میوه با خیار و زنجبیل، یک نوشیدنی عالی و منبعی غنی از ویتامین C است که ویتامین‌ها و مواد موردنیاز بدن ما را تا حد زیادی تامین می کند. نوشیدن آب کیوی مانع سرماخوردگی هم می‌شود؛ بنابراین اگر اهل مزه‌های ترش هستید، این نوشیدنی را در این روزها از دست ندهید.

✓ **آب انبه** انبه تنها در فصل تابستان راهی میوه‌فروشی‌ها می‌شود. این میوه طبیعتی گرم دارد؛ اما عطش را برطرف می کند. ترکیب انبه همراه آب لیمو و ادویه‌هایی مثل زنجبیل گرمای تابستان را دلپذیر خواهد کرد. آب انبه برای عاشقان مزه‌های شیرین مناسب است.

✓ **آب آناناس** اگر بخواهید یک رقیب عالی برای آب انبه پیدا کنید، آناناس بهترین جایگزین است. برای درست کردن آب آناناس؛ از نمک‌سیاه و آبِ لیمو نیز استفاده کنید. این ترکیب هم طعم نوشیدنی شما را بهتر می کند و هم ارزش غذایی آن را بالاتر می‌برد.

✓ **آب انگور** شربت انگور ترکیبی شیرین و تند دارد. برای تهیه این شربت به آبِ انگور، لیچی و تکه‌های لیمو نیاز خواهید داشت.

✓ **اسموتی آلو** اسموتی آلو علاوه بر این که یک نوشیدنی عالی بر فصل تابستان به‌حساب می آید؛ به درمان یبوست نیز کمک می کند. برای تهیه اسموتی آلو به یک آلوی رسیده، نصف فنجان آب پرتقال یا آب میوه‌های دیگر، نصف فنجان ماست یا یک موز و یک قاشق چای‌خوری زنجبیل نیاز دارید. طرز تهیه این اسموتی بسیار ساده است. کافیست همه مواد را داخل مخلوط کن ریخته و بگذارید خوب با یکدیگر مخلوط شوند سپس آن را با چند تکه یخ داخل لیوان ریخته و میل کنید.

✓ **آب پرتقال و نعنا** آب پرتغال و نعنا را می‌توانید در کمتر از ۵ دقیقه درست کنید. پرتقال منبعی سرشار از ویتامین C است. این میوه دوست‌داشتنی ضمن تامین بخشی از ویتامین C موردنیاز بدن شما، سیستم ایمنی بدن‌تان را نیز تقویت خواهد کرد.

✓ **آب انار** این نوشیدنی به‌خاطر داشتن آنتی‌اکسیدان به سم‌زدایی بدن کمک کرده و بدن شما را هیدراته نگه می‌دارد. جالب است بدانید آبمیوه طبیعی انار هنگامی که با چغندر مخلوط می‌شود، خاصیت سم‌زدایی بهتری پیدا کرده و اضافه کردن آلوئه‌ورا به آن نیز، به تقویت سیستم ایمنی بدن کمک می کند.



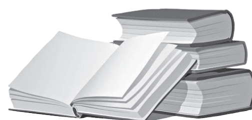
پنیر و هندوانه ممنوع!

پنیر یکی از محبوب ترین و رایج ترین صبحانه‌های ما ایرانیان است و بسیاری هم پنیر را به عنوان میان وعده و عصرانه دوست دارند. پنیر به دلیل طبع سرد بهتر است با مواد غذایی با طبع گرم مانند گردو، خرما و... مصرف شود. اما مصرف آن با برخی مواد غذایی نیز می‌تواند سبب ایجاد مشکلات جدی در بدن شود. در ادامه این مطلب دو ماده غذایی که نباید با پنیر مصرف شوند را معرفی می کنیم.

- پنیر یک ماده پروتئینی با طبع سرد است و نباید آن را با گوجه، خیار و هندوانه که تب سرد دارند. بسیاری از افراد بر اساس عادت همیشگی در صبحانه و میان وعده‌ها پنیر را با گوجه و خیار یا هندوانه می خورند. این امر باعث بروز بسیاری از عارضه‌ها و برخی بیماری‌ها شامل دیابت،ام اس، اختلالات عصبی، گوارشی و غیره می شود.
- مصرف همزمان پنیر با خیار، گوجه، هندوانه و یا سردی‌های دیگر باعث بروز عارضه‌ها و بیماری‌ها می‌شود، این امر عمر را کوتاه می کند. بهتر است افرادی که تمایل به مصرف همزمان پنیر، خیار، گوجه و یا هندوانه را دارند به مقدار نصف به نصف از گردو استفاده کنند؛ یعنی برابر ۵۰ گرم پنیر، گوجه و خیار یا هندوانه از ۵۰ گرم گردو استفاده کنند.
- پنیر دارای مولکول‌های پروتئینی پیچیده است و برای تجزیه شدن نیاز به مقدار زیادی انرژی دارد. به همین دلیل هنگام تجزیه انرژی زیادی را از بدن دریافت می کند. مصرف همزمان پنیر با گوجه و خیار یا هندوانه که از مواد سرد هستند. باعث تشدید این فرآیند می شود.
- پنیر را نباید با بادام مصرف کرد؛ زیرا موجب فساد در معده شده و گوارش را با مشکل رو به رو می کند و به عنوان عامل مهمی در تشکیل سنگ کلیه و مثانه محسوب می شود.
- مصرف پنیر با ماست چکیده و پنیر با بادام باعث لکه و پیسی در پوست صورت می شود.

شایستگان، شکوفایی خود را در نابودی دیگران نمی‌بینند

●ناپلئون



نویسندگان برتر و برگزیده دوره چهاردهم "مسابقه بزرگ داستان نویسی"

دوره چهاردهم "مسابقه بزرگ داستان نویسی" اطلاعات هفتگی با پایان گرفتن سال ۱۳۹۸ به پایان رسید و در سال جدید، دوره پانزدهم این مسابقه شروع شده است و به امید خدا ادامه خواهد یافت.

پیش از اعلام نام‌های نویسندگان برتر و برندگان اول تا سوم و همچنین معرفی ۳ نویسنده برگزیده و تحسین شده دوره چهاردهم، به روال متعارف سال‌های پیش نکته‌هایی چند را به تکرار و تأکید ضروری یادآوری می‌کنیم.

نخست اشاره به این واقعیت اهمیتی خاص دارد که به شهادت مستند تاریخ مطبوعات ایران، برای نخستین بار یک مسابقه جدی و ارزشمند داستان نویسی در یک نشریه معتبر و قدیمی کشور ۱۴ سال، بدون وقفه و افت و خیز در ۱۴ دوره ادامه یافته و اکنون به دوره پانزدهم رسیده است.

بدون تردید برگزاری این مسابقه بی‌نظیر در قدیمی‌ترین و ریشه دارترین نشریه هفتگی ایران، بر جایگاه خود تلاشی مستمر و در خور برای پاسخ گویی به بخشی از نیازهای مبرم در گستره رشد فرهنگی و اجتماعی و کوششی است آگاهانه در جهت درک روح دوران.

در ادامه راه، دوره پانزدهم این مسابقه با بهره گیری از مجموع تجربه‌هایی گرانقدر که در جریان ۱۴ دوره پیشین به دست آمده، با دقت نظر و شوق خلاق و اعتماد به نفس بیشتر و فزاینده تری دنبال خواهد شد.

سخن کوتاه، کارمان را جدی‌تر از گذشته پی می‌گیریم، با این امید که حاصل کوشش و پویندگی جمعی‌مان با درخششی نجیبانه و چشم افسا و در عین حال با فروتنی در متن واقع نگری، تأثیری گسترده و ماندگار بر جای خواهد گذاشت. به هر تقدیر در این مسابقه که بر جایگاه خود یکه و بی‌همتا مانده است، به روشنی می‌توان دریافت که چگونه با تحرکی برانگیزاننده سویه‌هایی چندگانه در سپهر تولید فکر و معنا در گذرگاه هنر و ادب خلاق و آفرینشگری راهگشای فرهنگی یافته و چون یک کارگاه گسترده داستان نویسی، تأثیری ماندگار و دامنه دار را بر جای نهاده است.

در اثبات این واقعیت همین قدر کافی است بدانیم که از بیش از ده نفر از نویسندگان و همراهان این مسابقه طی چند سال گذشته مجموعه داستان‌هایی ارزشمند توسط ناشران صاحب نام و اعتبار منتشر شده است.

***

در دوره چهاردهم نیز -به روال دوره‌های پیشین- از میان صدها داستان کوتاه و داستانک که فرستاده شده بود، صدو چهل و دو داستان کوتاه و داستانک به چاپ رسید. در مرحله داوری برای انتخاب ۳ داستان برتر و ۳ داستان برگزیده و شایسته تحسین، هیات داوران پس از مطالعه و بازخوانی و نقد دقیق هر داستان و داستانک (بدون دخالت دادن سلیقه و پسند و نگرش خاص ادبی خود) تلاش کرد تا بهترین‌ها را انتخاب و معرفی کنند و در نهایت ۳ داستان برتر و ۳ داستان برگزیده و شایسته تحسین، مشخص شدند.



برترین نویسنده چهارده دوره مسابقه بزرگ داستان نویسی

در این میان اما واقعیتی محرز به مثابه یک اتفاق نادر و بارز و انکار نشدنی، خود به خود جلوه کرد. در میان همه نویسندگان برتر و برگزیده یک نویسنده نام آشنا که در چهارده دوره این مسابقه داستان‌های قوی و درخشانی به قلم او چاپ شده است، به عنوان "برترین داستان نویسی" شناخته و معرفی شد. او "**محمد آزادی**" است که فروتنانه و پرشکیب کار می‌کند و می‌نویسد و می‌توان باتامل بر داستانهایش گفت:

"محمد آزادی داستان نویسی است برخاسته از مدار جنوب شهر تهران که در کسوت یک نویسنده پویا "خود" را به تمامی یافته است و با پشتوانه هوش تند و بینش و هستی شناسی ژرفش، جهان داستانی‌اش را گسترش می‌دهد."در دوره چهاردهم این مسابقه از "محمد آزادی" شش داستان کوتاه کم نظیر به نام‌های "مختار بی‌اختیار"-"چرخ زنگی"-"خورشید مکونگ"-"شیطان تاسمانی" و "مارگاریتا، بدون مرشد" به چاپ رسیده است. او را با لبخندی مهرآمیز نویسنده برتر از "برتر" می‌خوانیم!

۳ داستان برتر دوره چهاردهم

داستانهای برتر چهاردهمین دوره مسابقه بزرگ داستان نویسی" اطلاعات هفتگی به ترتیب و با کسب درجه‌های اول تا سوم عبارتند از:

۱-"توی خانه، بالای رودخانه" نوشته "**عباس باباعلی**" از تهران- چاپ شده در شماره ۳۸۶۰ چهارشنبه ۱۵ آبان ۱۳۹۸

درباره این داستان اشاره شده است:

درخشش نهانی و رازآمیز مفهوم محوری "توی خانه، بالای رودخانه" نوشته داستان نویس پرتجربه و کارآزموده "عباس باباعلی" بازمی گردد به اندیشه ورزی خلاق و تسلط نویسنده در کاربرد سنجیده عنصرهای داستان. در لایه دوم وعمقی این داستان تاویل پذیر که به لحاظ تکنیکی بر پایه انگاره‌های مشابهت و مجاورت معنایی شکل می‌گیرد، ذهن خواننده و مخاطب جستجوگر برای روشنایی بخشیدن به ابهام و کشف راز برانگیخته می‌شود. این ویژگی را در کمتر داستانی می‌توان یافت.

۲-"دو مروارید سیاه" نوشته "**شادی عنصری**" از تهران- چاپ شده در شماره ۳۸۴۸ چهارشنبه ۲ مرداد ۱۳۹۸

درباره این داستان اشاره شده است:

پیچیدگی، ابهام و پریشانی هویت در روانشناسی مناسبات انسانی، محور مفهومی "دو مروارید سیاه" نوشته "شادی عنصری" است. تلاش خاموش و کتمان شده برای رهایی از پریشیدگی و بازیابی "خود" خویشتن، به مثابه شورشی پرشکیب به شخصیت اصلی این داستان برجستگی نهانی می‌بخشد. "شادی عنصری" که در دوره سیزدهم این مسابقه با داستان "گمشده" به عنوان نویسنده برتر شناخته و معرفی شده است، با پشتوانه قریحه‌ای قوی و ذهنی خلاق در پایه یک داستان نویس متفاوت با دیدگاه و هستی شناسی و جهان داستانی خاص خود، می‌تواند آینده‌ای درخشان را در گستره نویسندگی خلاق تسخیر کند.

۳-"کفشهای سفید" نوشته "**نسیبه توفیقی**" از "اندیشه" کرج- چاپ شده در شماره ۳۸۵۳ چهارشنبه ۱۳ شهریور ۱۳۹۸

درباره این داستان اشاره شده است:

"کفشهای سفید" نوشته "نسیبه توفیقی" مانند دیگر داستانهایی که از این نویسنده جوان و پوینده در این مسابقه به چاپ رسیده، نشانه بارز و روشنی بر توانمندی و تلاش آفرینشگرانه داستان نویسی است که با هدف حرفه‌ای شدن می‌نویسد. "نسیبه توفیقی" در دوره سیزدهم این مسابقه به عنوان نویسنده برگزیده شناخته و معرفی شده است.



۳ داستان نویس برگزیده و تحسین شده

۱-"بی پدر!" نوشته "سعید زادهوش" از اصفهان-چاپ شده در شماره ۳۸۴۳ چهارشنبه ۲۹ خرداد ۱۳۹۸

درباره این داستان اشاره شده است:

شناخت عمیق واقعیت‌های خاکستری، قریحه نیرومند و خلاق و تسلط هنری بر کاربرد سنجیده و ماهرانه عنصرهای داستان نویسی، مثل ایجاد صحنه و شخصیت پردازی و القای غیرمستقیم و روانشناختی موقعیت از شاخص‌های نوع داستان نویسی داستان نویس نام آشنا "سعیده زادهوش" است. با خواندن و بازخوانی و تامل بر داستان تازه این نویسنده کارآزموده، درخشش ذهن آفرینشگر او را در دنیای داستانی‌اش درخواهیم یافت. از "سعیده زادهوش" که چند بار به عنوان نویسنده برتر این مسابقه معرفی و شناخته شده، دو مجموعه داستان "چهارده" و "خواهران پینوکیو" منتشر شده است.

۲- "تقاطعی در بن بست" نوشته "**شیدا محجوب**" از تهران-چاپ شده در شماره ۳۸۳۴ چهارشنبه ۲۱ فروردین ۱۳۹۸

درباره این داستان اشاره شده است:

"تقاطعی در بن بست" از جمله نخستین داستان‌هایی به نظر می‌رسد که حاصل ذهن پویا و خلاق نویسنده جوان و تازه کار "شیدا محجوب" است. ارزش و ویژگی بارز این داستان بازمی‌گردد به واقع گرایی و روانشناختی سرد و طنز پنهان آن. از "شیدا محجوب" تاکنون چند داستان متفاوت و خواندنی در این مسابقه به چاپ رسیده است.

۳- "کیف زنانه" نوشته "**عباس عابد ساوجی**" از "اندیشه" کرج- چاپ شده در شماره ۳۸۳۵ چهارشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۹۸

درباره‌ای داستان اشاره شده است:

"کیف زنانه" نوشته نویسنده پرتجربه و پرکار "عباس عابد ساوجی" داستانی است متفاوت و نو. به همین دلیل نمی‌توان با یک بار خواندن مفهوم محوری آن را دریافت. به عبارتی دیگر، در این مجال کوتاه فقط می‌توان گفت که "کیف زنانه" به لطف تکنیک مدرن و ذهنی آن و به رغم فشردگی روایتش، ترکیبی است عینی و ذهنی از واقعیت و فراواقعیت در نوعی تو در تویی داستانی. از "عباس عابد ساوجی" در چند سال گذشته چندین مجموعه داستان ارزشمند منتشر شده است.

یک درخواست

از ۳ داستان نویس برتر (نفرات اول تا سوم) و همچنین از ۳ نویسنده برگزیده و تحسین شده دوره چهاردهم "مسابقه بزرگ داستان نویسی" اطلاعات هفتگی درخواست می‌شود که در ساعات اداری با "خانم گردان" مسئول روابط عمومی مجله با شماره تلفن ۲۲۲۲۶۲۲۶ تماس بگیرند تا جوایز و دیپلم افتخار و لوح تقدیر برایشان ارسال شود.

پیام و پاسخ

⌑ **آقای علی نجمایی ـ اصفهان**

داستان "مامور سری" که از زبان انگلیسی ترجمه کرده‌اید، در جایگاه خود داستانی است خوش ساخت که بی گمان به قلم یک نویسنده حرفه‌ای نوشته شده است. در "مسابقه بزرگ داستان نویسی" اطلاعات هفتگی داستان ترجمه شده چاپ نمی‌شود. با سپاسگزاری از ابراز لطفتان اگر مختصری از شرح کار و زندگی نویسنده بنویسید و بفرستید، داستان "مامور سری" را در اختیار سردبیر می گذاریم تا با تصمیم ایشان در صفحات دیگر مجله به چاپ برسد. برای شما نویسنده و مترجم و مدرس محترم تندرستی و شادکامی آرزو می کنم.

⌑ **آقای سهیل مهدویان-تهران**

داستانواره‌ای که با عنوان "چراغ خاموش" نوشته‌اید و فرستاده‌اید، نشانه‌ای بارز دارد از استعداد و قدرت تخیل کارساز شما که در پایان بندی آن به دلیل شتابزدگی و سهل نگری، از "منطق متن" غافل شده‌اید. در نتیجه خواننده و مخاطب به این برداشت می‌رسد که نوشته‌ای ناتمام یا بریده‌ای از یک قصه معلق را خوانده است. بیشتر و جدی‌تر مطالعه کنید و قدر استعداد خود را بدانید. موفق و سربلند باشید.

⌑ **خانم معصومه صادق زاده-شیراز**

نوشته‌ای که فرستاده‌اید در واقع بازگویی پرحاشیه‌ای است برای بیان چند خاطره شکسته بسته در قالب "انشا"های دبیرستانی. این واقعیت را بپذیرید که بدون خواندن و بازخوانی داستانهای قوی و شاخص نمی‌توان "داستان نویس" شد. پوینده و پیروز باشید.

⌑ **خانم نوشین صادقی فرد-تهران**

نوشته‌ای که با عنوان "سحرگاه بارانی" فرستاده‌اید درواقع ترکیبی است از خاطره و گزارش. باتوجه به سن و سال و نوجوانی و محدودیت نسبی و طبیعی تجربه‌هایتان، می‌توان گفت که برای "نویسنده" شدن از ذوق و استعداد مطلوب و پرارزشی بهره‌مندید. زبان نوشتاری تان هم نشان از دقت و پاکیزگی ذهنتان و پرهیز از سهل انگاری متداول دارد. پیشنهاد می کنیم با تمرکز و طی یک برنامه مشخص به مطالعه پیگیر بپردازید و بدون شتابزدگی بخوانید و بخوانید و بنویسید. تندرست و شادکام باشید.

⌑ تجدید فراخوان برای فرستادن داستان و داستانک ⌑

یگانه شرط شرکت در "مسابقه بزرگ داستان‌نویسی" این است که هر داستان کوتاهی که می‌فرستید حتی‌المقدور نباید حجمی بیشتر از دو صفحه چاپی مجله را در بر گیرد و به خود اختصاص دهد. داستان‌ها و داستانک‌هایتان را حتماً بر روی یک طرف کاغذ ـ با حفظ حداقل یک سانتیمتر و نیم بین سطرها ـ با خط خوانا بنویسید یا تایپ کنید. ضمناً، می‌توانید داستان‌ها و داستانک‌هایتان را با قید عبارت "مربوط به مسابقه بزرگ داستان نویسی" از طریق Email (پست الکترونیک) مجله اطلاعات هفتگی بفرستید، البته با فونت ۱۶ و در نظر گرفتن فاصله لازم بین سطرها برای ویرایش احتمالی.

همراه با هر داستان و داستانک هم شرحی مختصر از میزان تحصیلات، شغل و سابقه فعالیتهای ادبی و هنری‌تان را به اضافه شماره تلفنتان بفرستید. اگر مایل باشید می‌توانید یک قطعه عکستان را هم برای چاپ در کنار اثرتان ارسال کنید. ضمناً، حتماً نام شهری را که در آن سکونت دارید بنویسید.

اگر ندانید که به کجا می روید، چطور به مقصد می رسید؟

●دانیل اس. والش

از هر دری سخنی

آنها که از شانه خاکی می‌روند



یک خبر خوب از راهنمایی و رانندگی داشـتیم که کلی خوشحالمان کرد.

حتماً شما هم وقتی در ترافیک جاده‌ای سانتی متر به سانتی متر در حال حرکت هستید و مدتی است معطل روان شــدن ترافیک هسـتید اعصابتان از اتومبیل‌هایــی که نظم و قانــون و اخلاق را نادیده می گیرند و از بغل جاده و از شانه خاکی رد می‌شوند و مثلاً با زرنگی از شــما جلو می‌زنند و کلی هم گرد و خاک بلند می کنند، حســابی به هم می‌ریزد و به زمین و زمان هم نفریــن می کنید که چه آدمهای نادان و خودخواهی پیدا می‌شــوند کــه اینطور به حقوق دیگران تجاوز می کنند و چرا پلیسی نیست تا با آنها برخورد کند. حالا اما جانشــین پلیس راه گفته حرکت از ســمت راست و شانه خاکی خلاف مقررات است و با آن برخورد خواهد شد. از جمله جرایم در نظر گرفته شده جدای جریمه جلوگیری از حرکت خودرو به مدت ۳ ساعت خواهد بود. بخصوص این آخری اگر اجرا شود و پلیس در هنگام و زمان مناسب در صحنه تخلف حضور داشته باشد بسـیار تأثیر گذار اسـت و دل اکثریـت رانندگان قانونمــدار را کــه در این گونه مواقع از عصبانیت دندان به هم فشــار می‌دهند و آزار می‌بینند خنک می کند والبته تنبیه مناسبی برای آنها که به اصطلاح قصد زرنگی و دور زدن قانون و زود رسیدن را دارند به حساب می‌آید چرا که نه تنها زود نمی‌رسند بلکه ساعاتی دیرتر هم به مقصد می‌رسند.

خبرهای خوش سیستانی

در میان انبوه خبرهای بد کرونایی، شنیدن خبرهای خوب بســیار غنیمت است. از جمله خبر برداشت گنــدم از ۱۸۰۰ هکتــار از گندمزارهــای نیمروز اســتان سیستان و بلوچستان که در هفته‌های اخیر و پس از حدود ده سال که منطقه از خشکسالی رنج



می‌برد و اوضاع کشاورزان اسفناک شده بود اتفاق افتاد و جانی به اقتصاد منطقه و مردمانش داد. تا به حال ۱۸۰ تن گندم تحویل دولت شده و پیش‌بینی می‌شــود ۲۷ هــزار تن گنــدم درمنطقــه نیمروز برداشت شــود. بارندگیهای خوب سال گذشته و ابتدای امســال باعث شد تا مردم سیستان پس از ده سال شاهد رونق بخش کشاورزی باشند.

۲۱ سال زندگی مشترک هنری

ژاله صامتی یکی از هنرپیشه‌های خوب و کم حاشیه ســینما و تلویزیون اســت که در برنامه دورهمی



میهمان مهران مدیری بود و در بخشــی از برنامه دربــاره ازدواجش گفت:من و ایرج ســنجری در یک کار تئاتر همبازی بودیم که البته به ســرانجام نرســید. چند ماه بعد در ســال ۷۶ مجدداً در یک کار تلویزیونی با هم کار می کردیم. دیدم رفتارهای ایشــان عجیب است. هر روز حرفهای بی‌ربطی به من مــی‌زد. مثلاً می گفت ســیگارهایم را از روزی ده نــخ به چهار نخ رســانده‌ام. من هم پیش خودم می‌گفتم خوب، این به من چه؟ فردایش می‌آمد و یک چیز دیگر می گفت و من به مرور زمان دیدم از فیلترهایی که من خوشم نمی‌آید گذشته و خودش را تغییر داده و ســعی می کند به خواســته‌های من نزدیک شــود تا اینکه یک روز آمــد به من گفت می‌خواهم با شما ازدواج کنم که گفتم باید با پدرم صحبــت کنید... و الان ۲۱ ســال اســت که با هم زندگی می کنیم و دو دختر به نام یاس و نیاز داریم که ۲۰ ســاله و ۱۴ ساله هستند... بد نیست بدانیم که ایرج ســنجری بازیگر سینما و تلویزیون و تئاتر و همچنین دوبلور و مدیر دوبلاژ است.

عضو پیوندی کم داریم

دکتر فرحنــاز صادق بیگی در گفت‌وگو با ایســنا همزمــان با ۳۱ اردیبهشــت مــاه روز ملی اهدای عضــو گفت: در حال حاضــر ۲۵ هزار نفر هموطن ایرانــی در لیســت انتظــار پیوند عضو هســتند و هــر روز ۱۲ نفر به دلیل نرســیدن عضو پیوندی



می‌میرند و این در حالی است که با توجه به ۶ تا ۸ هزار مورد مرگ مغزی در کشور، اگر حتی نیمی از اعضای این عزیزان را با قابلیت پیوند فرض کنیم و از آنها اســتفاده شــود نود درصد نیاز کشــور به عضو پیوندی برطرف می‌شود. اما متأسفانه بخش اعظم این اعضای حیاتی قابل پیوند همراه با جسد متوفی به زیر خاک می‌رود و این هیچ خوب نیست که ســه چهارم اعضایی که قابلیت پیوند دارند به زیــر خاک رفته و جان هموطــن دیگری را نجات ندهد. البته با افزایــش فرهنگ ایثار، آمار اهدای عضو موارد مرگ مغزی از ۹۳۰ مورد سال ۹۷ به ۱۰۷۸ مورد در سال ۹۸ رسیده است و امیدواریم این فرهنگ گســترده‌تر شــود.به گفتــه او یکی از دلایل عدم اســتقبال همگانــی از طرح اهدای عضو عدم باور به مرگ مغزی به عنوان فوت اســت چرا که مردم گمان می کنند مرگ مغزی شــبیه حالت کماست و چون تا مدتی قلب با دستگاه کار می کند گمان برگشــت دارنــد در حالی کــه مرگ مغزی اتفاقی غیرقابل برگشت است.

دانشگاهیهای بیکار

طبــق خبــری کــه هفتــه گذشته چند خبرگزاری بر اســاس آمار اطلاعات شاخصهای عمده بازار کار در ســال ۹۸ منتشر کردند، از ۸۳ میلیون جمعیت کشــور، حدود ۶۱ میلیون و ششصد هزار نفر آنان در ســن کار و حدود ۲۱ میلیــون و ۴۹۰ هزار نفر جمعیت ۱۵ ســال و پایین هستند که هنوز به سن کار نرســیده‌اند(گرچه بســیاری از آنها مجبورند کار کنند) از ۶۱ میلیون جمعیت در ســن کار هم حدود ۲۷ میلیون و ۱۶۰ هزار نفر را جمعیت فعال و حدود ۳۴ میلیون و پانصد هزار نفر را هم جمعیت غیرفعال تشــکیل می‌دهند که از این ۲۷ میلیون و خرده‌ای جمعیت فعال هم ۲۴ میلیون و ۲۷۰ هزار نفر شــاغل و حدود ۲ میلیــون و نهصد هزار نفر را افراد فاقد کار یعنی بیکار تشــکیل می‌دهند که از این تعداد هم یک میلیون و دویست هزار نفرشان تحصیلات دانشگاهی دارند.

میانگین سنی اعضای پارلمان

هفتــه گذشــته یازدهمین دوره مجلس شــورای اســلامی آغاز به کار کــرد و ۲۷۷ نماینده جدید مجلــس پای به ســاختمان بهارســتان گذاردند. یکی از آمارهــای مورد توجه در مــورد پارلمان،

میانگین سنی نمایندگان مجلس است که این میانگین برای مجلس یازدهم که تازه تشکیل شده است ۵۱ سال را نشان می‌دهد که میانگین چندان جوانی به حساب نمی‌آید. خبرگزاری مشرق هفته گذشته نگاهی داشت به میانگین سنی نمایندگان دوره‌های مختلف مجلس که بر این اساس درمی‌یابیم جوانترین دوره پارلمان مجالس اول و دوم با حد نصاب سنّی کمتر از چهل سال بوده است. در مجلس اول دکتر یدالله سحابی با ۷۵ سال سن، پیرترین نماینده و ۵ نماینده با ۲۵ سال سن جوانترین آنان بوده‌اند.

در دوره دوم که از ۶۳ تا ۶۷ طول کشید میانگین سنی ۳۹/۶ بود و سعید امانی با ۶۹ سال و عبدالمجید شرع پسند با ۲۵ سال بالاترین و کمترین سن را داشتند. در دوره سوم (۷۱-۶۷) میانگین سنی ۴۰ سال بود. مسن‌ترین نماینده ۶۸ و جوانترین نماینده ۲۷ سال سن داشت. در دوره چهارم (۷۵-۷۱) میانگین سنی به بالای ۴۲ سال رسید و مسن‌ترین و جوانترین نمایندگان ۶۲ ساله و ۲۷ ساله بودند. در دوره پنجم (۷۹-۷۵) میانگین سنی به ۴۳/۷ رسید و مسن‌ترین نماینده ۶۹ و جوانترین نماینده ۳۱ سال سن داشتند. در دوره ششم (۸۳-۷۹) میانگین سنی باز هم اندکی بالا رفت و به ۴۴/۷ رسید مسن‌ترین نماینده ۷۱ و جوانترین آنان ۲۹ سال سن داشت. در دوره هفتم (۸۷-۸۳) میانگین به ۴۷ رسید و ۳۲ و ۷۵ سال سن جوانترین و پیرترین نمایندگان پارلمان بود.

در دوره هشتم پارلمان (۹۱-۸۷) میانگین سنی باز هم بالاتر رفت و به ۴۸/۸ رسید. بیشترین سن ۷۳ و کمترین آن ۳۲ بود. در دوره نهم (۹۵-۹۱) میانگین سنی نمایندگان پارلمان برای نخستین بار به بالای ۵۰ رسید و عدد ۵۱ را نشان داد. مسن‌ترین نماینده ۷۳ ساله بود و جوانترین آنان ۳۱ سال داشت. در دوره دهم که حالا دوره‌اش تمام شده (۹۹-۹۵) میانگین سنی نمایندگان ۵۰ سال بود و ۷۲ و ۳۱ سال سن پیرترین و جوانترین نماینده... اما در دوره جدید که تا سال ۱۴۰۳ در پارلمان خواهند ماند میانگین سنی نمایندگان ۵۱ سال است. سیدرضا تقوی با ۷۴ سال سن مسن‌ترین عضو پارلمان و روح‌الله نجابت نماینده شیراز با ۳۰ سال سن جوانترین نماینده این دوره است.

۳۴۵ میلیارد در خانه!

در خبرهای هفته گذشته خواندیم که یک زن و شوهر به جرم اخلال در نظام اقتصادی کشور از جمله خرید ۶۷۰۰ دستگاه خودرو از شرکت سایپا و خرید و احتکار هزاران سکه و اختلاس به اعدام محکوم شده‌اند. طبق اظهارات دادستان از خانه مسکونی این زوج، صد کیلو طلا و ۲۴ هزار و هفتصد سکه تمام بهار آزادی کشف شده و مشارکت در عملیات پولشویی به میزان سه هزار میلیارد تومان هم از دیگر اتهامات آنان بوده است. اگر بخواهیم تنها ارزش سکه و طلایی را که آنها در منزلشان نگهداری می کرده‌اند حساب کنیم به این ارقام می‌رسیم: صد کیلو طلا از قرار هر گرم ۷۲۰ هزار تومان می‌شود ۷۲۰ میلیارد تومان و ۲۴ هزار و هفتصد سکه بهار هم بر اساس حداقل قیمت هفت میلیون تومانی سکه در بازار می‌شود ۱۷۳ میلیارد تومان. یعنی این زوج تنها در منزلشان ۳۴۵ میلیارد تومان فقط سکه و طلا داشته‌اند. حالا حساب کنید اگر دزدی به خانه آنها دستبرد می‌زد به چه نان و نوایی می‌رسید.

بیانیه مهم دانشجویان پزشکی

هفته گذشته همزمان با آغاز به کار نمایندگان مجلس جدید، ۳۶ بسیج دانشجویی دانشگاههای علوم پزشکی کشور بیانیه‌ای خطاب به نمایندگان منتشر کرده‌اند که مطالعه آن بسیار مفید است. از جمله مهمترین موارد این نامه پزشک بودن تقریباً تمامی نمایندگان کمیسیون بهداشت است که تعارض منافع کاملاً روشن ایجاد می کند و در تصمیم گیری‌ها طبق ضرب المثل چاقو که دسته خودش را نمی‌برد معلوم است که منافع خودشان همیشه جلوی چشمشان خواهد بود: عدم تصویب اکثر طرحهای تحقیق و تفحص، عدم نظارت کافی بر عملکرد وزیر بهداشت، و عدم نظارت کافی بر قوانین حوزه بهداشت و درمان از جمله نقاط ضعف کمیسیون در مجلس قبل بوده که به تفصیل و با ذکر مصادیقی در هر مورد در این بیانیه مورد اشاره قرار گرفته است.

از جمله اینکه در برنامه ششم بر ایجاد سامانه پرونده الکترونیک سلامت ایرانیان، عدم اشتغال پزشکان بخش دولتی در بخش خصوصی، لزوم تحت پوشش قرار گرفتن تمام مردم تحت پوشش نظام ارجاع، تأکید بر خرید راهبردی خدمات، یکسان کردن حق فنی بخش دولتی و خصوصی، ادغام طب سنتی ایرانی اسلامی در نظام سلامت و افزایش پذیرش دانشجو به منظور رفع نیاز به پزشک به ویژه پزشک متخصص و... تأکید شده اما هیچ کدام عملیاتی نشده است. در این بیانیه تأکید شده که اجرای غلط طرح تحول باعث ورشکستگی بیمه‌ها، افزایش شدید بودجه بخش بهداشت با افزایش شدید تعرفه‌های پزشکی، توجه به بخش درمان به جای پیشگیری، نابرابری و تبعیض در نظام درمانی، و... شده و با وجود هزینه‌های هنگفتی که به بودجه دولت و بیمه‌ها تحمیل کرده جز آنکه درآمد بخشی از پزشکان را به شدت افزایش داده ثمره دیگری نداشته است.

۶۹ حقوق شهروندی

محمدجعفر جوادی



۲-وابستگی بودجه کل کشور طی سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ هیچگاه کمتر از ۵۴ درصد نبود[۱] در حالیکه بودجه کاملاً به نفت وابسته می‌شد می‌رفت تا با سیاست کاستن از وابستگی بودجه به منابع داخلی، خصوصاً تولید داخلی و بازار و تجار و کاستن از نقش آنها در تهدید دولت، با افزایش تولید نفت، وابستگی به نفت از آن هم بیشتر شود، شاهد این مدعا کاهش شدید تولید محصولات کشاورزی از ۲۹ درصد تولید ناخالص ملی در سال ۱۳۳۹ به ۹ درصد در سال ۱۳۵۶ [۲]

۳-بر اساس گزارش فائو تولیدات محصولات کشاورزی در ایران تا قبل از انقلاب (۱۹۷۸) حدود ۲۸ میلیون و ۸۰۰ هزار تن بوده است [۳] این میزان از مجموع ۱۰۰ نوع کالای تولیدی در بخش کشاورزی است.

۴-درآمد ناخالص ملی ایرانیان در اوج افزایش قیمت نفت در قبل از انقلاب حداکثر ۲۲۰۰ دلار بوده است.[۴]

۵-میزان گرسنگی در ایران حدود ۳۰ درصد از جمعیت را در سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) تشکیل می‌داده است. [۵]

۶-قبل از انقلاب امکان تولید صنایع دفاعی و نظامی در کشور در حد صفر بوده است. [۶]

۷-صنایع تولیدی دیگر در کشور مانند اتومبیل سازی، نساجی، فولاد و امثال آن کاملاً وابسته، مونتاژ و بالغ بر ۹۵ درصد وارداتی بود. [۷]

استقلال و پیشرفت به سمت خودکفایی و رهایی از وابستگی که از مهمترین حقوق شهروندی مردم یک کشور و برعهده و از وظایف اصلی دولتهاست در حوزه‌هایی که بسیار مختصر و به طور اشاره یاد شد تا حدود بسیار زیادی رعایت شد، علیرغم آنکه دشمنان توسعه و اقتدار ما تمام تلاش خود را کرده و می کنند تا از سوی موانع جدی و بازدارنده در این امر مهم ایجاد کنند، از سوی دیگر در تلاش بوده و هستند تا پیشرفتهای چشمگیر در کشور را کمرنگ جلوه داده، امید را از مردم گرفته و امکان اثربخشی و توانمندی کشوری مستقل و بدون وابستگی به قدرتهای بزرگ دنیا را غیرممکن نشان دهند...

ادامه دارد

۱-سایت فردا، ۱۷ بهمن ۱۳۸۷
۲-روزنامه دنیای اقتصاد شماره ۴۵۴۸
۳-خبرگزاری صدا و سیما کد ۲۲۱۱۲۱۹ و دنیای اقتصاد شماره ۴۵۵۴
۴-سایت مشرق-کد خبر ۸۲۹۹۶۵ به نقل از بانک جهانی
۵-روزنامه دنیای اقتصاد ۹۷/۱۱/۲۹
۶و۷-ویکیپدیا (دانشنامه آزاد) ۱۹ ژانویه ۲۰۰۹-۳۰ دی ماه ۱۳۸۷

اگر می خواهید آرام باشید، اول دیگران را آرام کنید
●ویلیام مکبث

سهراب صفادار

بازگشت نگران کننده CFC



استفاده از ماده شیمیایی CFC که در خیلی از وسایل از جمله یخچال‌ها استفاده می‌شد، قانوناً از سال ۱۹۸۷ به بعد منع شد. دلیل آن نیز صدمه فراوانی بود که این ماده به لایه اوزون وارد می‌کرد. سال‌ها CFC کنار گذاشته شده بود اما در طی چند سال اخیر، تحقیقات نشان داده که میزان این ماده در اتمسفر زمین به شکلی مرموز و با رشدی خطرناک و ناگهانی افزایش یافته است. اکنون دانشمندان به سرعت در حال تلاش برای یافتن منبع تولید دوباره CFC هستند. "**استفان مانتکا**" که یکی از محققان سازمان ملی هواشناسی ملی است گفت: "در طی ۲۷ سال اخیر که به این کار مشغول هستم تا کنون چنین چیزی ندیده ام. بسیار شوکه کننده بود. ما در واقع کار آگاهان اتمسفر هستیم و باید تلاش کنیم و بفهمیم چه اتفاقی در حال رخ دادن است و علتش را بیابیم. تمام دانشمندان در سراسر جهان از این ظهور دوباره CFC که دلیلش را نمی‌دانند نگران شده اند. هنوز هم خسارات وارد شده به لایه اوزون کاملاً ترمیم نشده است و اگر دوباره شاهد گسترش این ماده باشیم این روند معکوس خواهد شد. لایه اوزون تنها پناه زمین در برابر بسیاری از تشعشات و از همه مهمتر اشعه ماوراء بنفش خورشید است. به همین منظور دانشمندان دست به کار شدند و بعد از چندین ماه تحقیق به نظر می‌رسد که منبع تولید این CFC جدید، محلی در آسیای شرقی است. این ماده در صنایع مختلفی کاربرد دارد اما شاید تا قبل از پیدا شدن منبع قطعی، برای جلوگیری از تولید آن مجبور شوند تمامی فرآیندهایی که ممکن است باعث آن شوند را متوقف کنند. یکی دیگر از دانشمندان به نام دکتر **مانتزاکا** گفت: "باور دارم که به زودی این منبع را خواهیم یافت. احتمالا فردی که مسئول این کار است وقتی پیگیری ما را ببیند متوجه خطر شده و آن را متوقف خواهد کرد".

خطر برای حیات وحش آلاسکا



دولت دونالد ترامپ قصد دارد قوانین شکار در مناطق حفاظت شده ملی در آلاسکا را تغییر دهد و متأسفانه این تغییرات چیزی نیست که انتظارش را داشتیم و اصلاً خوشایند نیستند. دولت اوباما روش‌های شکاری که به گفته سازمان حیات وحش خشن و بی‌رحمانه توصیف می‌شدند را ممنوع کرده بود اما ترامپ قصد دارد تغییراتی در این تصمیم ایجاد کند! بد نیست تعدادی از این روش‌های ناخوشایند شکار که احتمالاً بزودی دوباره آزاد خواهند شد را بدانید. طعمه گذاشتن برای خرس‌ها با غذاهای انسانی که خرس‌ها علاقه خاصی به آنها دارند و مجوز شلیک به توله گرگ‌ها و توله خرس‌ها در لانه‌هایشان از جمله این روش‌ها هستند. با وجود اینکه این تغییر بر خلاف قوانین مصوب سال ۲۰۱۵ است، احتمال تصویب آنها کم نیست. این قوانین در مناطق حفاظت شده اعمال شده و شامل پارک‌های ملی نمی‌شود. تصویب این تغییرات مسئولان آلاسکا را قادر خواهد ساخت که روش‌های خشن دیگری که منع شده بودند را هم دوباره آزاد کنند. از جمله کشتن توله خرس‌ها همراه مادرشان، شلیک از داخل قایق به گوزن‌هایی که از رودخانه عبور می‌کنند، شلیک به حیوانات از داخل هواپیما یا سوار بر اسنوموبیل، شکار حیوانات در لانه‌هایشان، قرار دادن شیرینی بعنوان طعمه و همچنین مسموم کردن حیوانات. این در حالی است که حتی خیلی از شکارچیان در آلاسکا مخالف آزاد شدن این روش‌های شکار هستند و عقیده دارند این روش‌های بی‌رحمانه هیچ جایی در سرزمینشان ندارد.

ساندویچ دور کننده





شعب ایتالیایی رستوران‌های زنجیره‌ای **برگر کینگ** اقدام به ارائه ساندویچ جدیدی کرده‌اند که نامش را "ساندویچ فاصله اجتماعی" گذاشته اند. وقتی مشتریان درباره ویژگی خاص این ساندویچ پرسیدند مشخص شد که تفاوتش این است که میزان پیاز استفاده شده در آن سه تا چهار برابر ساندویچ‌های معمولی است. ایده آنها این است که بوی تند پیاز که از افراد به مشام می‌رسد بتواند دیگران را دور نگه دارد! واکنش‌های متفاوتی نسبت به این محصول جدید برگر کینگ وجود داشت اما یک نفر تصمیم گرفت آن را امتحان کند و از تمام مراحل سفارش و صرف وعده خود فیلمی را در اینترنت منتشر کرد. آقای "**سم گلدبرگ**" این داوطلب ۳۲ ساله بود که در طی ساخت یک مجموعه ویدیوهای طنز تصمیم گرفت اولین مشتری این ساندویچ خاص باشد. او اقرار کرد که انتظار ندارد طعم این برگر چندان جالب باشد و احتمالاً ساندویچ همبرگر مورد علاقه‌اش نخواهد بود اما حاضر است تجربه‌اش را با دیگران به اشتراک بگذارد. او بلافاصله بعد از اولین گاز، گفت که تندترین و بودارترین ساندویچی است که تابحال خورده است. مسئولین رستوران اعلام کردند که با توجه به بازگشایی مجدد به صورت محدود، سعی دارند این ایده‌های جالب و خلاق را به مشتریان عرضه کنند تا حس بهتری برای بازگشت به روال عادی داشته باشند. آقای گلدبرگ از سوی دیگر اظهار کرد که صرفنظر از اینکه طعم این ساندویچ برای چه کسانی لذتبخش خواهد بود، قطعاً اجازه نمی‌دهد کسی از فاصله ۶ متری به شما نزدیکتر شود!

دوست باوفا



دوستی بین دو سگ از دو نژاد مختلف سوژه خبری مورد علاقه دوستداران حیوانات است. یک سگ از نژاد استافوردشایر، دوستی کوچک اما وفادار دارد که حتی یک لحظه هم از آن دور نمی‌شود. "آموس" نام این سگ است که بطور مادرزادی نابینا و در یک مرکز نگهداری سگ‌ها بدنیا آمد. هیچ کس تمایلی به سرپرستی آن نشان نمی‌داد. اما جسی مارتین ۲۷ ساله که در بخش منابع انسانی یک شرکت امداد و نجات کار می‌کند، بعد از دیدن آموس تصمیم گرفت از آن نگهداری کند. او سگ ۹ ساله دیگری هم به نام "توبی" داشت و امیدوار بود آموس را به چشم برادر خودش ببیند. اما خیلی سریع توبی به بهترین دوست آموس تبدیل شد که آن را در همه جا راهنمایی می‌کند و مسیر را نشانش می‌دهد. وقتی سگ‌های دیگر به سمتشان می‌آیند از آموس حفاظت می‌کند یا وقتی آموس نمی‌تواند ظرف آب و غذایش را پیدا کند، آن را راهنمایی می‌کند.

خانم مارتین در ابتدا تصور نمی‌کرد بتواند برای مدت طولانی از آموس نگهداری کند. اما اکنون اصلاً حاضر نیست آن را به فرد دیگری بدهد. توبی برای راهنمای آموس، آن را به جهت درست هل می‌دهد. گاهی هم قلاده‌اش را به سمتی می‌کشد. آموس که چشمی ندارد که ببیند، از صداهای ناگهانی اطراف مانند بوق اتوبوس و صدای موتورسیکلت وحشت می‌کند. هر بار توبی کنار او دراز می‌کشد و تا وقتی آموس دوباره شروع به حرکت نکند، توبی هم از کنارش تکان نمی‌خورد. خانم مارتین، توبی را محافظ شخصی آموس می‌داند و شهرت این دو دوست صمیمی تنها بعد از چند هفته در تمام شهر پیچید و انتشار تصاویرشان در اینترنت، آنها را جهانی کرد.

لباس عروس همیشگی

لباس عروس یکی از مواردی است که هزینه خیلی زیادی ممکن است برای زوجین داشته باشد، با اینحال هرچقدر گران هم که باشد فقط یکبار پوشیده شده و برای همیشه به داخل جعبه‌اش برگردانده می‌شود. اما خانم "**اما میل**" برنامه خاصی برای لباس عروسی‌اش دارد. این موزیسین ۳۶ ساله در سال ۲۰۱۶ ازدواج کرد و مراسم ازدواجشان را در یک منطقه جنگلی برگزار کردند. به همین دلیل هنگام قدم برداشتن در جنگل، قسمت‌هایی از لباسش گل آلود و پاره شد. خانم میل گفت برگرداندن لباسی که پاره و کثیف شده بود به جعبه‌اش سودی نداشت. او تصمیم گرفت از یک خیاط ماهر کمک بگیرد و حاضر شد ۲ هزار دلار دیگر بپردازد تا این خیاط، لباسش را کمی تعمیر و رنگش را هم به سبز تغییر دهد. او تصمیم گرفت لباسی از لباس عروسش بسازد که بتواند در طول روز و هر روزه استفاده کند. او اظهار کرد با اینکه بعد از این تغییرات هیچ شباهی به قبلش ندارد اما حاضر نبود لباسی به این گرانی را فقط یک شب استفاده کند. او که همچنان به فعالیت‌های خود در حوزه موسیقی مشغول است، این لباس جدیدش به لباس مخصوص تمرینات و اجراهای موسیقی‌اش تبدیل شده است. او شاید یکی از معدود نفراتی باشد که لباس عروسی‌اش را حتی بعد از مراسم عروسی، هر هفته می‌پوشد!





تغییر دکوراسیون عجیب



یک خانم هنرمند که علاقه خاصی به رنگهای مختلف دارد، خانه بزرگ کرم رنگش را که بنظرش خسته کننده شده بود به یک عمارت رنگین کمانی تبدیل کرد. او سالانه حدود ۴ هزار پوند برای رنگ آمیزی تمام قسمت‌های داخل و خارج خانه هزینه می‌کند، اگرچه هیچ یک از همسایگان او نظر مثبتی نسبت به این کار ندارند. خانم **جین گاتلب** که امسال جشن تولد ۷۰ سالگی‌اش را جشن گرفته، دو ماه اخیر را صرف تغییر رنگ و دکوراسیون خانه‌اش در کالیفرنیا کرد. خانه‌ای که آن را یک انبار کاه خطاب می‌کرد و اکنون بنظرش به یک اثر هنری تبدیل شده است. درباره تنوع رنگها کافی است بدانید که در نمای خارجی خانه از ۹ رنگ مختلف و در داخل خانه از بیش از چندین رنگ بیشتر استفاده شده است. اما حفظ نمای چنین خانه‌ای به هزینه زیادی هم نیاز دارد و یکبار در هر سال حدود ۵ هزار دلار یا همان ۴۰۸۵ پوند برای رنگ آمیزی مجدد آن هزینه می‌کند تا رنگ‌هایی که بر اثر تابش آفتاب کمرنگ شده‌اند بار دیگر شفاف و براق شوند. این هنرمند که البته ایده‌های مشابهی را در کشورهای سراسر جهان اجرا کرده است، اعلام کرد که عابران با دیدن خانه ۴ خوابه‌اش حیرت زده می‌شوند و آن را خانه رنگین کمانی خطاب می‌کنند. او خودش هم قبول دارد که شاید همه افراد از بزرگترین اثر هنری‌اش خوششان نیاید. اما بنظرش عدم علاقه همسایه‌هایش به این خانه، این است که با سایر خانه‌های کسل کننده و کرم رنگ منطقه هماهنگ نیست!





وقتی به دنبال هدف تازه‌ای می‌روید و با مانعی مواجه می‌شوید یعنی هدف را درست انتخاب کرده‌اید • آنتونی رابینز



به انتخاب: م. حسن‌بیگی

خواندنیهای تاریخی

*همه جا با خاندان صدراعظم، حتی در جهنم!!!



حاج ابراهیم‌خان کلانتر، معروف به اعتمادالدوله از وزرایی است که در دوره سه پادشاه و دو سلسله حکومتی وزارت کرد و به ترتیب وزارت لطفعلی خان زند، آغامحمد خان قاجار و فتحعلی شاه قاجار را به‌عهده داشت.

او در دوران وزارتش اقوام و اطرافیان خود را به‌مناصب مهم و نان و آبدار منصوب می‌کرد.

نقل است که روزی یکی از اهالی شیراز که از ستم‌های حاکم آن شهر به‌شدت آزرده شده بود، برای دادخواهی به‌تهران آمد، نزد اعتمادالدوله رفت و به‌شرح ظلم و ستم حاکم و مشکلات مردم پرداخت و از او خواست حاکم شهر را عزل کرده و حاکمی عادل به جای وی منصوب کند. حاجی ابراهیم که حاکم شیراز از منسوبانش بود، به مرد دادخواه توصیه کرد که بهتر است از آن شهر نقل مکان کرده و به‌شهر دیگری مثلاً اصفهان برود. مرد شاکی از حاکم اصفهان هم، که یکی دیگر از اقوام حاجی ابراهیم بود، اظهار ناراحتی کرد و گفت از آشنایانش در اصفهان شنیده که در آن شهر هم نمی‌توان به‌راحتی زندگی کرد. اعتمادالدوله چند شهر دیگر را برای زندگی به‌مرد شاکی پیشنهاد کرد، اما باز، وی با ذکر وابستگی حاکم آن شهر به حاجی ابراهیم مدعی شد مردم آن شهرها نیز از امنیت و زندگی راحت برخوردار نیستند.

حاجی که عصبانی شده بود گفت:

- با این حساب، دیگر نمی‌توانی در این مملکت زندگی کنی و بهتر است بمیری و به جهنم بروی!

مرد شاکی که جانش به‌لبش آمده بود، بلافاصله گفت: گمان نمی‌کنم در آنجا هم راحت باشم، چون پدر حضرت عالی در آن‌جا است!

* روزه خواری حلاج در ملاء عام

عبدالله‌بن احمد، مشهور به منصور حلاج، صوفی، شاعر و عارف ایرانی در قرن سوم قمری، هنگامی که شنید عده‌یی جذامی از جامعه رانده شده‌اند و در خرابه‌یی زندگی می‌کنند، در هر وعده، غذایی برایشان می‌برد و آن رفتارش موجب شده بود تا بعضی افراد دیگر نیز، گاهی به جذامیان غذا بدهند.

نقل است در یکی از روزهای ماه رمضان، منصور از کنار خرابه محل زندگی جذامیان می‌گذشت. آنان مشغول صرف غذا بودند و با دیدن حلاج وی را به سر سفره‌شان دعوت کردند.!

منصور، کنار سفره آنان نشست، یکی از جذامی‌ها پرسید: چگونه است که تو مثل بقیه مردم از ما نمی‌ترسی؟ دیگران حتی از کنار محل زندگی ما با اکراه و به سرعت می‌گذرند.



حلاج گفت:

- آن‌ها چون روزه هستند، به‌این جهت با سرعت از این‌جا عبور می‌کنند که مبادا میل خوردن غذا به‌سرشان بزند.

- پس تویی که ادعای خداپرستی داری، چرا روزه نیستی؟

- امروز، نشد که روزه بگیرم.

حلاج، بعد از خوردن چند لقمه از همان غذاهایی که جذامی‌ها در آن دست برده بودند، از جا برخاست، از میهمان‌نوازی آنان تشکر کرد و رفت.

هنگام افطار، اولین لقمه‌یی که برداشت، گفت:

- خدایا، روزه مرا قبول بفرما.

یکی از کسانی که او را هنگام غذا خوردن با جذامی‌ها دیده بود، گفت:

- ولی ما تو را دیدیم که با جذامیان غذا می‌خوردی.

حلاج در جواب گفت:

- خدایی که باید روزه مرا قبول کند، یا نکند خودش از نیت من خبر دارد و می‌داند آن چند لقمه غذا را از روی گرسنگی یا هوس نخوردم، فقط خواستم دل چند بنده از همه جا رانده و در مانده‌اش نشکند.

*شیر بادیه و شیر در بادیه

یوشیدا ماساهارو، سفیر ژاپن در ایران دوره قاجار، که طی سال‌های ۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ قمری در ایران مشغول خدمت بوده، در سفرنامه‌اش حکایتی از بدفهمی مترجم خود نقل کرده که خواندنی است.

یوشیدا نوشته: صبح که شد، هنوز خواب و بیدار بودیم که با صدای کسی که بیرون خانه بلند فریاد می‌کرد "شیر آمد! شیر آمد!" از جا پریدیم. دیدم رام چندرا، که مترجم هندی ماست پریشان و هراسان فریاد می‌کند: "شیر آمد! شیر آمد!" و با شتاب این‌سو و آن‌سو می‌دود و دست و پایش را گم کرده است. از او پرسیدیم: "چرا این‌طور فریاد می‌کنی؟ ما که بند دلمان پاره شد!" او پاسخ داد صبح که از خواب بیدار شده و از خانه بیرون رفته، یکی از مردم روستا را دیده که می‌آید و با صدای بلند می‌گوید: " شیر! شیرا! ".

رام چندرا، که در آن دم صبح هنوز خواب‌آلود و گیج بود، سخن مرد شیرفروش را به‌معنی آمدن شیر بیشه گرفته و فریادزنان به‌هر سو دویده بود. همراهان ما هم به‌شنیدن فریاد او اسلحه خود را برداشته و بیرون آمده بودند. دیدیم که مردم روستا از محصول لبنیات خودشان مانند شیر و ماست و پنیر در سینی‌های رویین و مسین گذاشته‌اند و می‌آورند. آنها نزدیک آمدند و سینی‌ها را با ادب و مهربانی به‌ما دادند. دانستیم که مترجم دچار بدفهمی شده و مهربانی و مهمان‌نوازی مردم روستا را طور دیگر تصور کرده است.

*حقوق عقب افتاده معلمان و پاسخ نخست‌وزیر شاعر!

در زمان نخست‌وزیری میرزا حسن وثوق‌الدوله، وضع مدارس و وزارت معارف آشفته و پریشان بود. حقوق کارمندان دولت و به‌خصوص معلمان، همیشه چند ماه به‌تأخیر می‌افتاد و آنان اغلب برای گرفتن حقوق خود ناچار به‌اعتصاب می‌شدند. یک بار یکی از معلمان ظریف که طبع شعری هم داشت، طی نامه‌یی به نخست‌وزیر نوشت:

بهار و خزان رفت و دی می‌رسد
ندانم حقوقات کی می‌رسد؟



وثوق‌الدوله، همان روز دستور داد بخشی از مطالبات معلمان پرداخت شود و در جواب نویسنده آن نامه، نوشت:

حقوقات نصفش حواله شده
بقیه به‌اقساط، هی می‌رسد.

بهاره پورعالی

خورش حبشی یا زنگی

مواد لازم:

- **گوشت** .... ۳۰۰ گرم
- **لپه** .... نصف پیمانه
- **پیازداغ** .... ۳ قاشق سوپ‌خوری
- **رب انار رقیق** .... نصف پیمانه
- **شیره انگور** .... ۳-۴ قاشق سوپ‌خوری
- **پودر بادام** .... ۱.۵ پیمانه
- **برگه زردآلو یا قیسی** .... ۵-۶ عدد
- **آلو خورشتی** .... ۵-۶ عدد
- **کشمش سبز** .... ۵۰ گرم
- **ادویه خورشی** .... به مقدار لازم
- **نمک و فلفل** .... به مقدار لازم
- **نعنا خشک** .... ۲ قاشق سوپ‌خوری
- **سیر** .... ۲ حبه
- **کره** .... ۵۰ گرم
- **زعفران دم کرده** .... ۲ قاشق سوپخوری

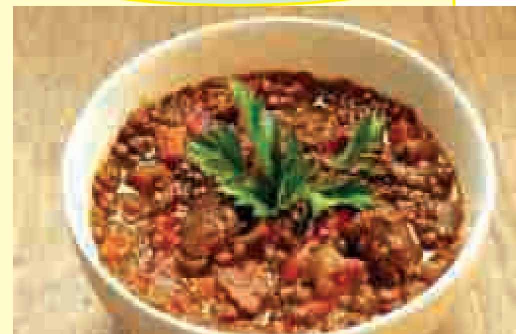
خورش حبشی یکی از غذاهای محلی جنوبی‌هاست، خورشی که در آن هم از شیره انگور و هم از رب انار استفاده می‌شود و طعم جالبی دارد. خورش حبشی یا زنگی از خورش‌های مربوط به دوره صفوی است که علت انتخاب نام خورش هم برگرفته از رنگ تیره‌ی آن است. این غذا حاوی ویتامین‌های A، B، C و املاحی چون آهن، منیزیم، فسفر و کلسیم است و کالری بالایی دارد.

طرز تهیه:

در ابتدا گوشت را خورشتی و به اندازه دلخواه برش زده و خوب بشویید. سپس لپه را هم در کاسه‌ای با آب خیس کنید. کره را در تابه یا قابلمه‌ای که می‌خواهید خورش را در آن بپزید، آب کرده و گوشت را همراه با پیازداغ در آن تفت داده و خوب هم بزنید. بعد لپه را از آب خارج کنید، به گوشت اضافه کرده و تفت دهید. وقتی که آب گوشت گرفته شد ادویه خورشی را به مواد اضافه کرده و کمی با گوشت، پیازداغ و لپه هم بزنید. البته دقت کنید که ادویه خیلی روی حرارت نباشد چون می‌سوزد، پس باید زود در قابلمه آب بریزید. آن‌قدر که به اندازه یک بند انگشت آب روی مواد باشد. حالا در قابلمه را بسته، صبر کنید تا گوشت و لپه بپزد. آلوها (برگه آلو، برگه زردآلو یا قیسی) را شسته و حدود یک ربع خیس کنید. حدود یک ساعت که غذا جوشید، رب انار و شیره انگور را اضافه کنید. کشمش را پاک کرده و به مدت یک ربع خیس کنید. بعد از این مدت بادام پودر شده، آلوها و زردآلو و کشمش را به خورش اضافه کنید. در اینجا می‌توانید نمک، فلفل و زعفران را هم اضافه کنید تا خورشتان مزه‌دار شود. حالا که همه مواد را در خورش ریختید، حرارت را کم کنید و در قابلمه را گذاشته، صبر کنید تا خورش جا بیفتد یا به اصطلاح به روغن بیفتد. سیر را به شکل دلخواه ریز یا حلقه‌ای خرد کرده و در روغن سرخ کنید. نعنا را هم در روغن یا کره تفت دهید و برای سرو غذا سیرداغ و پیازداغ را روی آن ریخته و تزئین کنید. **نکته: خورش را قبل از سرو بچشید. اگر زیاد شیرین بود یک یا دو قاشق سوپ‌خوری سرکه به آن اضافه کنید و اگر ترشی آن زیاد بود و خورش را شیرین‌تر دوست داشتید مقدار شیره انگور را زیاد کنید.**



خورش مرجو



مواد لازم:

- **سیب زمینی** .... ۱ عدد
- **آلو بخارا** .... ۱۰ عدد
- **عدس** .... ۱ پیمانه
- **گوشت گوسفندی** .... ۴۰۰ گرم
- **پیاز** ۲عدد
- **رب گوجه فرنگی** .... به مقدار لازم
- **نمک، فلفل، زردچوبه** .... به مقدار لازم
- **آبغوره** .... به مقدار لازم
- **خمیر پیراشکی** .... به مقدار لازم

خورش مرجو یا خورش عدس از غذاهای ایرانی محلی و سنتی متعلق به شهر زیبای طالقان است. ماده اصلی منبع غنی از پروتئین گیاهی می باشد.

مرحله اول:

برای درست کردن خورش مرجو، ابتدا عدس‌ها را داخل یک کاسه بریزید و روی آنها را با آب بپوشانید و بگذارید خیس بخورند. آلوها را نیز در آب بگذارید تا خیس بخورند. سپس پیازها و سیب‌زمینی‌ها را پوست بکنید و به صورت نگینی خرد کنید و کناری بگذارید. زعفران را هم دم کنید.

مرحله دوم:

در این مرحله یک قابلمه متوسط را روی شعله گاز بگذارید تا گرم شود. سپس مقداری روغن داخل قابلمه بریزید و اجازه دهید تا کمی داغ شود. حالا پیازهایی که خرد کردید را داخل روغن بریزید و تفت دهید تا پیاز سبک و شفاف شود. مقداری زردچوبه نیز به پیازها اضافه کنید و تفت دهید تا زردچوبه رنگ پس بدهد.

حالا گوشت‌هایی که به صورت مکعبی خرد کردید را به پیازها اضافه کنید و تفت دهید تا گوشت تغییر رنگ دهد. سپس رب گوجه خانگی را نیز در وسط قابلمه بریزید و تفت دهید تا خامی رب گرفته شود و رنگ باز کند و بعد با گوشت و پیاز خوب مخلوط کنید. حالا مقداری آب به مواد اضافه کنید و حرارت گاز را ملایم کنید و زمان دهید تا گوشت پخته شود.

مرحله سوم:

در اواسط پخت گوشت خورش مرجو، آلوها و عدس را که گذاشته بودید خیس بخورند را از آب خارج کنید و به بقیه مواد در حال پخت در قابلمه اضافه کنید و در حد مخلوط شدن با بقیه مواد هم بزنید. سپس سیب زمینی‌هایی که خرد کردید را نیز به مواد اضافه کنید و نمک و فلفل و دارچین را نیز به خورش اضافه کنید و اجازه دهید خورش بپزد.

مرحله چهارم:

در آخر پخت خورش مرجو، آبغوره و زعفران دم کرده را بنا بر ذائقه خود به خورش مرجو اضافه کنید و بگذارید خورش خوب جا بیفتد. سپس به همراه پلوی ساده یا پلو زعفرانی میل کنید.

نکات:

اندازه مواد اولیه که در دستور خورش مرجو آمده است، تقریبی هستند. در صورت تمایل می‌توانید با رعایت نسبت مقدار مواد اولیه را تغییر دهید. در صورت تمایل می توانید گوشت را از مواد اولیه دستور خورش مرجو حذف کنید و یک خورش کاملاً گیاهی و سالم درست کنید.

ما به وسیله ناخودآگاهی هدایت می‌شویم و ناخودآگاه را ما می‌سازیم • کیگونگ



رئیس شهربانی تازه ما (صفحه ۳)

آقای سید مهدیخان فرخ، رئیس شهربانی تازه ما همه فکری داشت و هر حدسی می‌زد جز اینکه روزی رئیس شهربانی شود چون در مدرسه سیاسی تحصیل کرده و از همان روزها سرش هوای سیاست داشت و تا حالا هم در کلیه مشاغل و مقامات مختلفی که داشته از عضویت وزارت خارجه تا وزارت و سفارت و وکالت همیشه سیاستمدار بوده و حتی وقتی هم که رئیس اداره مستقل صناعت بود و برای خرید کارخانه‌های قند و ابریشم بافی و غیره حرف می‌زد کارها را با پختگی سیاستمدارانه حل می کرد. حالا هم اگر دو



هزار کلمه حرف با او بزنید یک کلمه را تا ده دفعه در دهان خود نگرداند و همه اطراف کار را کاملاً نسنجد به شما جواب نمی‌دهد.

معتصم السلطنه هم کم حرف می‌زند و هم کم غذا می‌خورد ولی مرید چلوکباب است. اگر پرخور بود که جرات نمی کردند او را به وزارت خواروبار منصوب کنند.

فرخ مدتی سفیر ایران در چین بود-چیانچایچک- خدا رحم کرد که جناب سفارت پناهی کم خوراک بود وگرنه در آن گیر و دار قحطی چین از گرسنگی می‌مرد. شب اولی که وارد شانگهای شد از برکت نبوغ پسر چیانکایچک چیزی نمانده بود که گرسنه بماند چون در تمام دکانهای شهر یک چارک برنج پیدا نمی‌شد و مردم هر چه داشتند از ترس مخفی کرده بودند.

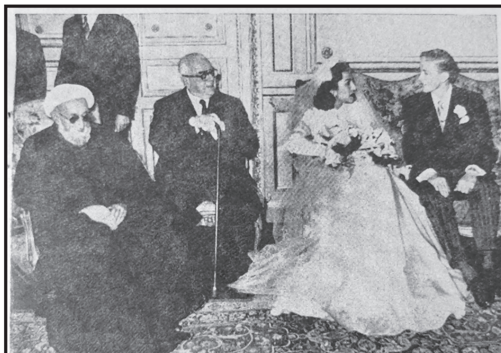
بالاخره یکی از کارمندان قونسولگری توانست پنج سیر برنج از یکی از دوستان خود قرض کند و یک کته‌ای جلوی آقای سفیر بگذارد. لابد تصور می کنید آقای فرخ در چین شب و روز پلو می‌خورده ولی حقیقت اینکه چون برنج چینی به ذائقه ایرانی خیلی بد می آید و برنج خوب هم برنجی است که از فیلی پین به چین می‌برند-زیره به کرمان-و آن وقتها به پول ما هر کیلو را به قیمت گران صدو پنجاه ریال می‌فروختند. آقای فرخ در مدتی که در چین اقامت داشت فقط سه دفعه برنج خورد و بقیه را با خوراکی که از گوشت سفید و سبزی تهیه می‌شد به سر برد. وقتی به ایران برگشت تا چند روز پشت سر هم چلوکباب خورد و هی گفت: قربان وطن، فدای میهن... معتصم السلطنه اهل دل و عاشق موسیقی و دوستدار هنرهای زیباست، خصوصاً به کارهای ظریف دستی علاقه دارد...

عقد رسمی شاهدخت فاطمه (صفحه ۶ شماره ۴۵۹)

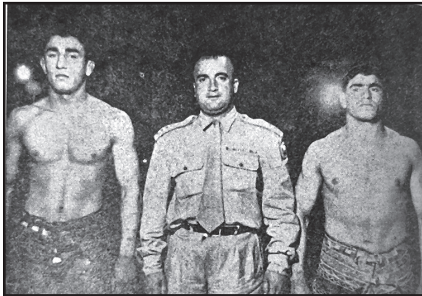
عاقد شاهدخت فاطمه پهلوی یعنی آقای آیت‌الله شیرازی روز پنج شنبه ۲۸ اردیبهشت وارد تهران شدند و اطلاعات جدیدی در مورد عقد و ازدواج شاهدخت به خبرنگار ما دادند.

آقای محمد رضای شیرازی دو ماه قبل برای معالجه از تهران به طرف پاریس عزیمت کرده بودند و در اواخر مدت اقامتشان در آنجا بود که شاهدخت فاطمه و وینسنت هیلیر به دین اسلام تشرف حاصل کرد و پس از آنکه به دین اسلام مشرف شده مانع ازدواج شاهدخت فاطمه از نظر شرعی برطرف گردید و آقای آیت الله شیرازی از طرف شاهدخت به سفارت ایران دعوت شده و در آنجا از طرف ایشان وکالت پیدا کردند که صیغه عقد را جاری کنند. از طرف وینسنت هیلیر نیز آقا خان محلاتی وکالت پیدا کردند و بدین ترتیب صیغه عقد جاری گردید.

نام وینسنت هیلیر به علی تبدیل شد و مهریه شاهدخت فاطمه درحدود دو میلیون ریال تعیین گردید. سپس شاهدخت فاطمه ناهاری در هتل "کریونا" دادند که در آن عده‌ای از اعضای سفارت کبرای ایران نیز حضور داشتند.

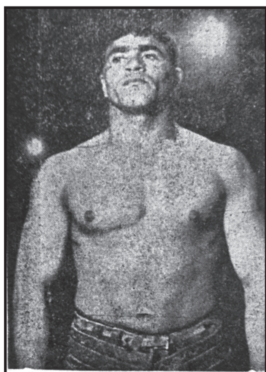


پهلوانها مسابقه دادند (صفحه ۲۵ شماره ۴۵۹)



گل زودرس پهلوان ایرانی-عباس زندی-ناگهان امسال با یک گل تازه دیگر -احمد وفادار-که در دامان مزرعه و روستا پرورش یافته است روبرو شد ودر مسابقه روز سه شنبه که مسابقه قهرمانی و نهایی کشور بود، وفادار را جانشین زندی ساخت. وفادار قهرمان امسال کشتی کشور شد. امسال کمتر کسی احتمال می‌داد که وفادار پیروز گردد ولی این کشاورز قوچانی امسال پهلوان کشور شد.

پهلوان اول کشور (صفحه ۱۳ شماره ۴۶۰)

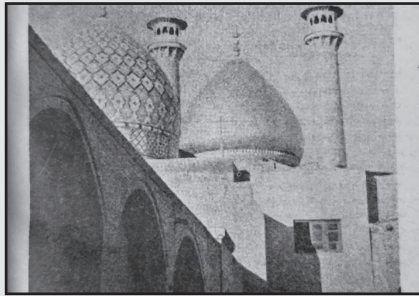


احمد وفادار پهلوان اول کشور برادرهایی دارد که از خودش قوی‌تر و پرزورترند. خودش می گوید هنوز کسی نتوانسته است پشت براتعلی را به خاک بیاورد. قربان علی برادر دیگر وفادار هم در کشتی گرفتن به سبک کردی نظیر ندارد و کشتی‌گیر درجه اول به شمار می‌رود.

وفادار هنوز زن نگرفته و اصلاً خیال زن گرفتن ندارد و می گوید تا وقتی سه سال متوالی پهلوان اول مملکت نشوم و بازوبند پهلوانی را برای همیشه نگیرم، زن نمی گیرم، با خودم عهد کرده‌ام به شرطی زن بگیرم که بازوبند پهلوانی به طور قطعی و دائمی متعلق به من باشد(چون هر سال بازوبند پهلوانی را از قهرمان سال قبل گرفته به قهرمان تازه می‌دهند. ولی هر کس که سه سال متوالی حائز رتبه پهلوانی کشور شود، بازوبند برای همیشه به خودش تعلق خواهد داشت) خلاصه آنکه وفادار آرزو دارد در جشن ازدواجش بازوبند پهلوانی را بر بازوی خود داشته باشد و به همسرش نشان بدهد.

پهلوان اول امسال فقط یک بار سینما رفته و دیگر حاضر نیست پا به سینما بگذارد و می گوید می‌ترسم عکسهای هوس انگیز فیلم عنان دل از دستم بگیرد و بالاخره پایم بلغزد. پهلوانی با کار حرام سازگار نیست خدا به انسان زور و نیرومندی داده که فقط در راه حلال به کار افتد اگر انسان مرتکب فعل حرام شود قوتش از دست می‌رود. زندی با آن همه زور و نیرو که داشت متأسفانه فریب حسودان را خورد که او را به طرف عیش و نوش کشیدند و باعث مغلوبیت او در مسابقه امسال شدند.

این عقیده وفادار است که مانند پهلوانان قدیم می گوید پهلوان باید چشمش پاک و دلش پاک باشد پیرو هوای نفس نشود فکرش برای زن و عشق مشوّش نشود. همه پهلوانان قدیم چه پهلوانان ایرانی چه پهلوانان یونانی و سایر ملل دارای این صفات بودند.

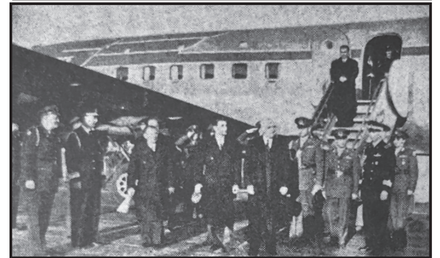


– در سراسر ایران و عالم شیعه، در شب پانزدهم شعبان به مناسبت میلاد حضرت امام زمان جشنهای پرشور برپا می‌شود و مردم به سوی مشاهد متبرکه روی می آورند. این عکس از زیارتگاههای اهالی تهران در حضرت عبدالعظیم برداشته شده است.



–مسجد مرابطه در مراکش، محلی است که از هفت قرن پیش تاکنون مرابطیون در آنجا انتظار ظهور "مهدی" را دارند. این مسجد از امپراتوری بزرگ اسلام در شمال آفریقا و اسپانیا سرچشمه گرفت. مردان این ناحیه نقاب بر صورت دارند و حق ندارند پیش از ظهور "مهدی" نقاب را از روبردارند.

بازگشت علاء (صفحه ۲ شماره ۴۶۰)



آقای حسین علاء وزیر امور خارجه جدید ایران روز شنبه گذشته پس از ۵ سال توقف در آمریکا با هواپیمای هلندی به تهران وارد شدند و فردای همان روز بلافاصله در وزارت خارجه حضور یافتند. آقای علاء تا پیش از این سفیر کبیر ایران در آمریکا بودند. تصویر روی جلد از لحظه ورود وزیر خارجه جدید به ایران در فرودگاه مهرآباد گرفته شده است.

پست اطلاعات هفتگی

***آقای صالحی –تهران**

تا می‌توانید با زبان چرب و نرم زن پدرتان را از خر شیطان پایین بیاورید.

اگر دیدید نه، این آدم به این صراط مستقیم نمی‌شود، جداً به شهربانی گزارش بدهید و رسماً از دست کسانی که نمی گذارند یک پسر بیست ساله در سایه محبت مادرش به تحصیلاتش ادامه بدهد شکایت کنید. دروغ گفتند آقا، راستی راستی دنیا اینقدرها هم شلوغ بازار نیست.

"بهر کجا که روی آسمان به این رنگ است" چه باید کرد اما معهذا از قدرت انتظامی شهر استفاده کنید، اگر آب درنیاید نان درخواهد آمد.

***دوشیزه شیده –ح– تهران**

ای دختر خانم عزیز، دست ما به دامن شما خواهش داریم که دست از بغل کردن و بوسیدن گربه بردارید، زیرا همانطور که خودتان نوشته‌اید این کار بدیست آدم را مریض می کند وانگهی گربه یک حیوان نمک به حرام و بی‌وفاییست آخر به عشق گربه... چه می‌دانم چشم آدم در دنیا چه چیزها می‌بیند.

مرگ نماینده مجلس (صفحه ۳۱شماره ۴۶۰)

ساعت ۹/۵ بعدازظهر روز شنبه ۶ خرداد، آقای احمد دهقان نماینده مجلس شورای ملی و مدیر مجله تهران مصور بر اثر ضربه گلوله در بیمارستان شماره ۲ ارتش بدرود زندگی گفت و این حادثه در تمام روزنامه‌ها و مجلات انعکاس یافت. خلاصه ماجرا اینکه جوان ۲۲ ساله‌ای به نام حسن جعفری کارمند کنونی شرکت نفت انگلیس و ایران هفته قبل از وقوع قتل با کسب اجازه مرخصی از آبادان به تهران آمده و در مهمانخانه خیابان لاله زار نو اتاق گرفت. سه روز به دنبال دهقان بود تا روز شنبه ظهر او را در دفتر کارش یافت و تقاضای وقت ملاقات خصوصی برای مذاکرات محرمانه کرد و ساعت ۷ بعدازظهر همان روز تعیین وقت شد. دهقان پس از حضور جعفری در اتاقش به مهندس والا سردبیر تهران مصور گفت شما در اتاق دیگر پرداخت حقوق کنید تا من با این شخص مذاکره کنم. چند دقیقه بعد صدای تیر، اول پیشخدمت و سپس اعضای تماشاخانه تهران و مأمورین انتظامی را متوجه ساخت و موفق به دستگیری جعفری شدند. اگر گلوله در لوله گیر نکرده بود حتماً جنایات دیگری رخ می‌داد اما همان گلوله اول که به شکم دهقان خورد او را از پای درآورد. دهقان در ۳۷ سالگی درگذشت او متولد اصفهان بود. اتفاقاً دراین چند روزه بعضی‌ها از ما می‌پرسند که با وجود نگارشات تندی که در یک سال گذشته در تهران مصور نسبت به آقای مسعودی و اطلاعات انتشار یافت چطور روزنامه اطلاعات در این مدت چیزی نگفت و در مرگ او هم تجلیل و احترام کرد. به هر حال مرگ ایشان موجب تاثر شدید کلیه همکاران در روزنامه اطلاعات گردید.



شگردهای عجیب گدایی



–حسن کوری چشمهایش هیچ عیبی ندارد. اما یک دفعه می‌بینید کور شد؛ تخم چشمش بالامی‌رود و به جای آن ذره سفیدی می‌ماند. پلکهایش عین پلک کورهای مادرزاد می‌شودو وقتی دستش را دراز می کند و می گوید: به من عاجز بی‌چشم رحم کنید آدم با آنکه خودش دیده چطور کور شده،دست به جیب می‌برد که چیزی به او بدهد.



–همینطور که جلوی شما ایستاده و دارد باشما حرف می‌زند یک وقت خودش را مثل چوب خشک به زمین می‌لرزاند. یک دستش را توی دهانش می کندو بعد دست دیگرش را با همه بدنش می‌اندازد و خر خر می کند. آدم با وجودی که خودش دیده باز خیال می کند راستی این پسربچه غشی است و خدای ناکرده با از ما بهتران رابطه‌ای دارد.

وظیفه قدرت این است که در خوشبختی بشر بکوشد ● دورنتان

یادها و خاطره‌ها

ثبت تصاویر می‌تواند با خاطره‌های خوش همراه باشد به خصوص اگر بتوانیم در تصاویرمان بزرگترها را هم داشته باشیم. بنابراین شما هم می‌توانید با ارسال عکسهای خود در این صفحه حضوری فعال داشته باشید



از سمت چپ ناصر پور یوسف سرباز راهنمایی و رانندگی از شهرستان ایرانشهر استان سیستان و بلوچستان سال ۱۳۸۵ همراه با همکاران



از سمت راست مهدی حاجیان قیمی و سید حمزه موسوی پارسا و اسماعیل حاجیان قیمی و جواد حاجیان قیمی - آبادان



عقد برادر بزرگترم - فرستنده: امیر حسین غلامی زاده - آبادان



سمت راست میعاد فروتن فر و دوستم آرمین کارگری در کنار شهروندان کشور چین در سال ۱۳۹۵ در شهر شانگهای



از راست. حمیده عبیدی و سارا بحرانی پور و آرمان محمدزاده. گروه هنری آرسان - رنگ آمیزی خانه های سازمانی - آبادان



سفر زیارتی به سوریه - شیرین و مرحوم پدرم عباسعلی اعرابی - حدود سال ۱۳۷۰ فرستنده: معصومه اعرابی روستای بنفش تپه - استان گلستان



از راست امین دشتی، مجید رکاب دار، علیرضا ارغوان، نادر فرحمند و مرتضی مرادی - خردادماه ۱۳۹۹ - آبادان



دورهمی همکاران از سمت راست ردیف دوم نشسته رضا سبزواری ۴۲ساله آبادان

بی‌نام‌ونشان

من نزدیک به ۳۷ سال از عمرم می گذره ده سالشو که تو عالم کودکی گذروندم و پر واضحه که جزو شیرینترین دوران زندگی آدم همون هفت تا ده!شایدم سیزده سالگیه امابعدش تواین بیست و اندی ساله که خوب یادم میاد "این چند سال فقط یک بار یادم میاد که مردم ایران رو اونم نهایت ده روز به خاطر صعود به جام جهانی خوشحال دیدم یادم میاد از پیر و جوان همه شاد بودن و خوشحال. دیگه هیچ وقت همه مردم رو شاد ندیدم منظور از همه یعنی کل مردم کشورم نه فقط عده‌ایی یا گروهی ...تا بوده همش خبرهای بد!همش خبر از جنگ و خون ریزی وقتل بوده واختلاس وبدهی و...قبل ما که مردم انقلاب کردن و یه عالمه شهید دادن ما خودمون جنگ هشت ساله رودیدیم وبازم شهید و جانباز واسارت دیدیم وبعدش گرونی و آوارگی بعد جنگ رو دیدیم...چند سال اخیر هم اصلا روی آرامش رو ندیدیم یا صحبت از جنگ تو افغانستان وطالبان بود یا بوسنی وصربستان یالبنان وحزب الله و جنگ با اسرائیل یا عربستان وانصاراله و یمن یاعراق وسوریه وداعش اخیراً روهینگیا و میانمار .... صدالبته فلسطین که از اول بوده وهست من به عنوان یک مسلمان حتماً دلم برای برادرهای هم کیشم می‌سوزه و دلم می‌خواد همه جا پیروز بشن... اما حرفم چیز دیگه اییه اخبار این جنگها قبلااز طریق روزنامه‌ها و مجلات به گوش مردم می‌رسید و آنهایی که می‌خواستن دنبال می کردن و آنهایی هم که نمی‌خواستن نمی‌رفتن دنبالش وخودشون میدونستن وخداشون امارسانه‌هایی دیداری و شنیداری ما بالاخص تلویزیون اخبارش رو از روزی یک بار رسونده به روزی از هر کانال ده بار شایدم بیشتر تازه بی‌خیالم نیستن وبه هر ترتیبی این اخبار و که غالباً ناراحت کننده واعصاب خورد کن هستن روبه زور میخوان تو کله مردم فرو کنند وبه جرات میتونم بگم نود درصد اخبار هم که خودتون در جریانید واقعاً اعصاب خورد کنه وناراحت کننده!من خودم دوست دارم یه روز برادرهای مسلمونم غمهاشون تموم بشه وهیچ وقت اصلا هیچ بنده ایی از بندگان خدا ناراحت وجنگ زده و بیمار نباشه و اکثراً سر نماز هم این رو از خدا می‌خوام اما صحبت وحرف من دلسوزی مردم کشورم هست که اول باید این مردم دوست داشتنی و مهربان و فداکار خودشون سلامت باشند و فارغ از مشکلاتشون که بتونند خدمات به سایر هم کیشانشون بدن!متأسفانه طوری شده که مردم سرزمین من اکثرا افسرده و نگران از آیندشون. هستند من همین دور و بریهای خودموودوستان اطرافم رووقتی می‌بینم بیشتر از همیشه داغون میشم یادرگیر اقساط وام خونشون هستن یا درگیر اثاث کشی واجاره نشینی هستند یادرگیر ادارجاتی مثل بیمه ومالیات وشهرداری و...سن ازدواجشون داره میرسه به چهل واونی که زودتر ازدواج کرده هم دنبال طلاق...رفیقم باداشتن بچه پونزده ساله داره جدامیشه اون یکی یه دختر بچه نه ساله داشت که طلاق داد همسرش روو هر چند وقت یه بار یکی از اونارو میشنوم که زندگیش روواز دست میده. خیلی‌هارو هم که دارم می‌بینم که درگیر نزول و نزول خورند غرق در بدهی و...بانکهای به ظاهر اسلامی ماهم که دیگه شورشو در آوردن هر روز یکیشون پول مردم در مانده رو بالا می کشه، وام مسکنشونم که صد رحمت به نزول خور من سه تومن دادم بیست تومن وام مسکن خریدم یعنی هفده دست منو گرفت وحساب کردم طی پونزده سال باید سی تومن بزارم روی اون هفده برگردونم یه عده از مراجع میگن ربا هست و یه عده هم میگن نیست!بی‌خیال صحبت از اخبار ناامید کننده بود...!سوای اخبار جنگ که داره یه سره به گوشمون میرسه اخبار ناامید کننده‌تر هم کم نیست.قتل‌ها و آدم ربایی و تجاوزات به کودکان هم که روزی نیست نشنویم خلاصه اینکه همش اخباری که واقعا روح وروان هر ایرانی میهن پرست رو به درد میاره خدایی یعنی اشخاصی که تصمیم گیرنده این کشور هستند نمی‌دونند چی داره می گذره یاسرشون رو کردن مثل کبک زیر برف من منکر زحمتهایی که خیلی از مسئولین نظام می کشند تا ما تو امنیت و آرامش باشیم نیستم مثل سردار سلیمانی،امادوست دارم بیشتر قدر مردم درد کشیده کشورم روبدونند خدایی این حقشون نیست!باید به مردم برسند نباید آنقدر به خاطر وام ومسکن مهر و بیماری و ندونم کاری بعضی‌ها، مردم کشورم عذاب بکشن. مردم ما پای انقلاب و نظامشون وایسادن و وابستگی به شرق وغرب رو هم دوست ندارن پس بهتره که قدرشون روبدونند. چیزه زیادی نمی خوان اینکه همه از نظر قانون یکی باشند اینکه وامها به صورت قرض الحسنه باشه اینکه کار باشه ومسکن داشته باشند وسقفی بالا سرشون اینکه اختلاس نباشه... ترافیک نباشه ودود ودم. باقیشو خودشون درست می کنند کافی یکم به فکرشون باشند اینکه به جای ایجاد کمپ‌های ترک اعتیاد به فکرورزشگاهها وورزشهای پایه باشند چه اشکالی داره مردم رو تشویق کنندبه دویدن وراهپیمایی توهفته یک بار به جای مارتن هم بزارن دوی خلیج فارس چه اشکالی داره ماهی یک بار جشنهایی اساطیری بگیرند البته بهانه ایی برای شادی مثل جشن آبانگان و مهرگان داشته باشند به خدا که شادی و ورزش برای روحیه مردم کشورم واجبه از هر خیابون که می گذرم دارند یا درمانگاه می‌سازند یا بیمارستان افزایش میدن احساس می کنم دست‌هایی و شاید سرمایه‌دارهایی هستند که دوست دارند خون مردم روتوشیشه کنند هر جا میرم به وضوح دستای پشت پرده رو احساس میکنم. اصلاً خیلیهاش هم ربطی به حکومت نداره وواضح وروشن هست که دست یه سری از سرمایه‌دارها توکاره که مردم همش بیمار باشند. خلاصه دلم بد جور پر بود. ببخشید داشتم غمباد می گرفتم

اکبر بزرگمهر -لرستان

به زیبایی بیاندیش، زیبا خواهی دید ● پاول ویلسون

حاشیه روی برای سلامتی

آقای اکبری وآقای اصغری بعد از دو هفته قرنطینه همدیگر رادیدند.مشتی به مشت هم کوبیدندوبی مقدمه حرف‌هایشان کشیدبه برنامه‌های جذاب تلویزیون در هفته‌های گذشته.

اکبری گفت: آقا آن فیلم میخ کوب کننده شنبه شب رادیدی؟...اصغری گفت:کدام...همان که‌داشت‌لوازم خانگی گران قیمت تبلیغ می کرد؟آره خیلی جذاب بود...مصرف بخاری در تابستان ویخ درزمستان..حالا این که چیزی نیست.داداش آن برنامه یکشنبه شب خیلی خوش ساخت بود.اگرندیدی از کفت رفته.یک فیلم که داشت از کفش‌های پیاده روی در آب حرف می‌زد.چه قیمت بالایی وچه کیفیت پایینی!لذت بردم...اکبری گفت:بله آقاجان دیدم.شمافیلم شناس نیستی مثل این که...به نظرم نوشابه زرد دوشنبه شب عالی بود.صددفعه نشان داد.هی کف می کرد.ا گرهزاربار دیگرهم نشان می‌داد کم بود.من که تخمه خریده بودم وتکرارش رابا خانواده دیدم...اصغری گفت:داداشی فدات بشوم.تومثل اینکه هنوز مشتری حرفه‌ای تلویزیون نشدی؟اگربدانی دیدن برنامه‌های پرمحتوای زندگی فیل آفریقایی و گاومیش هندی چه هیجانی دارد!.من از بچگی بااین برنامه بزرگ شده‌ام. اکبری:توجان خودم همیشه تنبل بوده‌ای.بیااین فیلم مسابقات فوتبال پله وزیکو وزیدان وتاریخچه جام جهانی رادرشبکه‌های ورزشی ببین.من دیگر تعداد چمن‌های ورزشگاه راهم بلدم.الان چنان درتمارض وگول زدن دیگران استاد شده‌ام که نپرس...اصغری: خدای من.می‌بینم داری حاشیه می‌روی.چرااز برنامه‌های پرمحتوای دیگر چیزی نمی گویی.این همه مصاحبه وگفت وگوهای علمی وکاربردی برای شما دیدنی وآموزنده نیست.؟...اکبری:چرا.ولی آنها رادیرنشان می‌دهد ومن آن وقت خوابم.شماهم خیلی خودت رابرای دانستن وکنجکاوی خسته نکن.هرچی بیشتر حاشیه بروی برای سلامتی بهتراست!

اصغر ندیری

زیر نظر: محمدرضا مهدیزاده

نمونه شعر نو

سرود کوه

به سوی کوه
به سوی قلّه‌های باشکوه
به سوی آبی سپهر
به راه زرنشان مهر
چو آرزوی ما
هوا
خوش است و پاک
به روی قلّه‌ها
تن از غبار تیرگی رها
بر آ چو جان تازه بر بلند خاک
همیشه بر فراز
همیشه سرفراز

فریدون مشیری

نمونه شعر کهن

چشمان تو

داد چشمان تو در کشتن من دست به هم
فتنه برخاست چو بنشست دو بد مست به هم
هر یک ابروی تو کافی‌ست پی کشتن من
چه کنم با دو کماندار که پیوست به هم؟
شیخ پیمانه شکن، توبه به ما تلقین کرد
آه از این توبه و پیمانه که بشکست به هم
عقلم از کار جهان رو به پریشانی داشت
زلف او باز شد و کار مرا بست به هم
مرغ دل زیرک و آزادی از این دام محال
که خم گیسوی او بافته چون شست به هم
دست بردم که کشم تیر غمش را از دل
تیر دیگر زد و بر دوخت دل و دست به هم
هر دو ضد را به فسون جمع توان کرد "وصال"
غیر آسودگی و عشق که ننشست به هم

وصال شیرازی

تا تو هستی

نغمه‌های شهر ما بارانیست
خنده‌ها توی قفس زندانیست
لاله‌ها سر در گریبان دارند
وامقی دیگر پی عذرا نیست
در فضای جستجو دیدم هیچ
بلبلی در باغ گل شیدانیست
جسم شادی بر زمین افتاده
چهره‌ها چون ساحل طوفانیست
آن که روزی زخمه بر تارم بود
در محیط انجمن پیدا نیست
شهرزاد قصه گو می‌گوید
همنوا با "**فخر**" در اینجا نیست
تا تو هستی در خیالم، هرگز
عاشقی مانند من تنها نیست

اسدالله حیدری "فخر"-بندرانزلی

در رثای امام خمینی(ره)

بی تو

تیره شد آینهٔ صبح درخشان بی‌تو
تار شد مشرق روحانی ایمان بی‌تو
نزهت این چمن از نکهت انفاس تو بود
زرد شد سبزی احساس بهاران بی‌تو
جنگل عاطفه را دست تو وسعت می‌داد
می رود قوّت زانوی درختان بی‌تو
چه شود رونق بازار تهجّد پس از این
چه رسد بر دل سجّاده و قرآن بی‌تو
ناله‌ها می‌دمد از نور دل شب خیزان
از ستونهای سیه پوش شبستان بی‌تو
ضجه‌ها می‌زند از داغ جگرسوز فراق
در و دیوار غم آلود جماران بی‌تو
بی جمال تو دل آینه و آب گرفت
آتشین شد نفس باد پریشان بی‌تو
سهمگین زلزله در کعبهٔ عرفان افتاد
چاک زد فلسفهٔ عشق، گریبان بی‌تو
پاره شد رشتهٔ منظومهٔ نورانی شوق
گشت آفاق همه کلبهٔ احزان بی‌تو
من چه گویم که چسان آینهٔ روز گرفت
رنگ دلگیرترین شام غریبان بی‌تو
کاش پیش از شب اندوه سفر می کردیم
تا نبودیم دراین باغ، غزلخوان بی‌تو

زکریا اخلاقی



باید بهشت باشد

تقدیم به همه شهدایی که نام آنها آبروی کوچه‌ها شده است

در سرزمین من
گلها با نام شهیدان جان می گیرند
و آسمان انگشت به دهان
خورشید را نگاه می کند
که به دنبال نام کوچکشان می‌چرخد
و این هوای بارانی
زنده می کند عشق‌های مرده را
تا دوباره
نام شهیدان به کوچه‌ها باز گردند
درخت‌ها از شادی بال در آورند
در شهر بچرخند
و کوچه‌ها را از هلهله پر کنند
در نام شهیدان
می شود شعرهای عاشقانه خواند
و آنقدر سبز شد
که خیابان‌ها را
رو به بهار باز کنیم
و سالها طول کشید
تا بفهمیم
اناری که بر شاخه‌های این باغ
سبز مانده است
باید بهشت باشد
که وقت رفتن
بر برگ‌های آن دست کشیده بودند

اصغر رضایی گماری

(۱)

بی تو
در دلم
هر روز
جنگ بی‌جهانی‌ست

(۲)

با تو
در دلم
هر روز
جهانِ بی‌جنگی‌ست

حسین بازپور-اهواز

سیب من

سیب سرخ، آخر نصیب من شدی
جاذبه! تبریک! سیب من شدی
جیوه‌ای بودم ز دوری بی‌قرار
آمدی امشب شکیب من شدی
ناگهان باز و گشودی روبرو
من چو مصلوب و صلیب من شدی
مبدا تاریخ من زین پس تویی
روشنا، بخت عجیب من شدی
تکدرخت باغچه بی‌نغمه بود
شاخه‌ها را عندلیب من شدی
مثل سرطان بر وجودم چنگ زد
عشق لاینحل، طبیب من شدی
شوخ طبعم، دشمنی کردی، ولی
در عمل جداً حبیب من شدی

مهدی مرتضوی درازکلا- بابلکنار

تنهایی ما

به شب شعر سکوتت که پر از باران است
خانهٔ هر غزلت بی‌من و تو ویران است
فعل رفتن همه جا صرف شده در شعرت
می روی باز ولی پای دلت لرزان است
و جهان دهکدهٔ کوچک تنهایی ماست
روز و شب دایرهٔ خاطره‌ها گردان است
بغض کالی همهٔ باغ دلت را پر کرد
سیب آفت زدهٔ باغ ولی خندان است
جای چنگال زمان بر تن دنیا مانده
پنجه‌اش روی گلوی همهٔ مردان است
آخرین مرثیه را شعر رهایی خواندی
تهِ این جاده پر از وحشت بی‌پایان است

سمیرا یکه تاز-زرندیه

تو را کم داشتم

وقتی همه بودند و من تنها تو را کم داشتم
چیزی برای زندگی مثل هوا کم داشتم
تقویم من خالی شد از عشق بزرگت سالها
با خود هوای شرجی یک ماجرا کم داشتم
سر کرده‌ام با روح سرگردان عاصی خوی خود
یعنی تو را-ای نیمهٔ از من جدا- کم داشتم
دهلیز خلوت بود و من هر شب برای دیدنت
حتّی چراغ روشنی در انزوا کم داشتم
باری همه شب بود و بس، حبس نفس بود و قفس
معجونی از زهر و شکر در خون و خاکم داشتم
من بارها می‌خواستم بگریزم از دیوارها
امّا همیشه کوچه‌ای بی‌انتها کم داشتم
گیرم کسی پیدا شود، دنیای من زیبا شود
کی می‌رود از یاد من؟ اینکه تو را کم داشتم

کورس احمدی

سه گانی

۱)

با کویر تشنه، باران گفت:
میوهٔ صبر است، پیروزی
خار هم گل می‌دهد روزی

۲)

حتی اگر در حد موجی از خودت برخیز
یک جا نشستن عادت ما نیست
در ذات دریا جز تقلّا نیست

پاییز رحیمی

حقیقت

حقیقت است
که حرف حرف می‌آورد
اما من کم می‌آورم
در برابر حرفهایت
دنیا
کمر به بستن دریچه‌هایش بسته
من که صبرم را
با هیچ کس تاخت نمی‌زنم
مثال هم -
تو گواه حرفهای ناتمام منی...

مهدی بشیری

رسم

رسم از درخت می گیری
تحمل هیچ ملال دهانی را نمی کنم
گیسو بچرخان
بچرخ
بچرخ
در سماع
جهان کوچک است برای ما
خدایی نکرده‌ای
جان می گیرم
در شنیدن چرخیدن‌هات
دهان از قونیه داری
مولانا شده‌ای
راز تمام چیزها
مانند این جوانهٔ بهار
در من شکوفا می‌شوی

حمیدرضا اکبری"شروه"

جوانه‌های ادبی

*** خانم مایا دهش-؟**

لطفاً به طور خلاصه بگویید چند سال دارید و چند وقت است که شعر می گویید و آیا در قالب‌های کهن هم شعر سروده‌اید یا نه؟
در سروده‌های سپید شمار گه‌های درخشانی از ذوق و استعداد به چشم می‌خورد. در واقع شما با تمرین و مطالعه می‌توانید سپید سرای خوبی شوید. شعر "گفتیم به پای هم پیر می‌شویم" در چند سطر احتیاج به جرح و تعدیل داشت که ترجیح می‌دهم با بازنگری و بازنویسی خودتان باشد. از جمله این سطرها:

این دورها
خط چشم‌های سیاه تو
با اضطرابی غمین
در آغوش می گیردم...
و این سطرها خیلی خوب است:
و هر شب
صدایت را به خود می‌پیچم
به وقت خواب...

*** خانم آیه صبوری-تهران**

بیتی از حافظ را تقطیع می کنیم:

در دیر مغان آمد، یارم قدحی در دست
مست از می و میخواران از نرگس مستش مست

وزن این بیت "مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن" است:
"دست" و "مست" نیز قافیه اند.

در دیر = مفعول
مغان آمد = مفاعیلن
یارم قَ = مفعول
د حی در دست = مفاعیلن
مست از م = مفعول
ی و میخوارا‌ن = مفاعیلن
از نر گ = مفعول
س مستش مست = مفاعیلن

*** آقای بهزاد علوی-کرج**

نو با کلماتی چون شو، رو و دو قافیه می‌شود.

*** آقای سلیم چراغیان-نهاوند**

قسمتی از سروده شما را به امید دریافت آثار بهتر تان می‌خوانیم:

شب سیاه است
و بخت من سیاه تر
کاش بیایی
و تکه‌ای از صبح را
به من بدهی

بی تو

بی تو
دنیا
چه دلگیر است
بی تو
زمان
شبیه کودکی‌ها نیست
و زمین
یک درخت گردوی پیر است
که طاقت
طوفان را ندارد

حمید شجاعی-لاهیجان

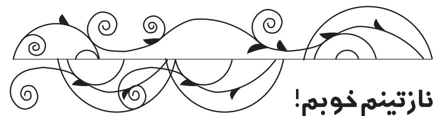


ای امید ناامیدان، ای پناه بی کسان
ناامید و بی کسم، دست من و دامان تو
• قاآنی

نوشته‌های ناب

سنگ آسمانی
Neveshte_Nab@yahoo

ارسال متن تلگرامی و پیامک
فقط با ذکر نام: ۰۹۳۵۶۹۲۰۳۴۹



نازتینم خوبم!

اسم خود را حذف کردم از صف اهدای عضو، قلب عاشق‌ها که دیگر قابل پیوند نیست!

ممل سعدی



نیمه شبی چند دوست به قایق‌سواری رفتند و مدت زیادی پارو زدند. سپیده که زد گفتند: چقدر رفته‌ایم؟ تمام شب را پارو زده‌ایم! اما دیدند درست در همان جایی هستند که شب پیش بودند. آنها تمام شب را پارو زده بودند، ولی یادشان رفته بود، طناب قایق را از ساحل باز کنند. در اقیانوس بی‌پایانِ هستی، انسانی که قایقش را از این ساحل باز نکرده باشد، هم هر چقدر که رنج ببرد، به هیچ کجا نخواهد رسید. راستی شما قایق‌تان را به کدام ساحل بسته‌اید؟ ساحل افکار منفی، ناامُیدی، ترس، زیاده‌خواهی، غرور کاذب، خودبزرگ‌بینی، گذشته و یا...

رویا حیدری_فسا

ترک عادتهای بد، دردآور است، اما نتیجه‌اش زیبایی است، همانگونه که برای رشد درخت و زیبا شدنش، هرس اجباری است. بریدن شاخه‌های زیاد هم درد دارد و هم زحمت، اما نتیجه‌اش رویایی است

الهه احمدی

فریدون فرخ فرشته نبود / ز مشک وز عنبر سرشسته نبود / به داد و دهش یافت آن نیکویی / تو داد و دهش کن فریدون تویی

نادر حیدری-اهواز

مخلوق خدای عشق هستیم، همین / از عشق برای عشق هستیم، همین / از عاقبت عشق نباید پرسید / راضی به رضای عشق هستیم همین

شهروز

تنهایی و غریبی ضریب تشدید بزرگی است و وطن و آشنایان، ضریب تعدیلی بزرگتر!

فرید حسینینان تهرانی

عظمت در قوی بودن نیست، بلکه در استفاده درست از قدرت است!

مزدک

تن و روح آدمی هرچه بیشتر تلاش کند شاداب‌تر است، همانگونه که بیل باغبان در تماس با سختی و فشار به رنگ نقره می‌خندد!

صفر مدانلو کردی

خانه‌های پنج دری یادش بخیر / کوچه‌های تنگ طاق نصرتی با خاطرات کودکی یادش بخیر / توپ لاکی دولایه با زمین خاکی‌اش یادش بخیر / سفره‌های عصرانه ودورهمی یادش بخیر

موید عبدی

بیش از این دست مزن بر جگر سوخته‌ام / که من از آتش عشق تو بر افروخته‌ام

قطره اشک

ای گل خوشبوی خلقت‌ای معلم‌ای هنرمند /ای که با روح تو دارد جان من صد گونه پیوند /ای تو معمار بنای فکرت آینده سازان / چون تو هرگز نیست در پهنای این گیتی هنرمند

نجف امیرعضدی-کازرون

اگر که آمدی من رفته بودم /اسیر سال و ماه و هفته بودم / دعایم کن دوباره جان بگیرم / بیایم در رکاب تو بمیرم

مصطفی باقرپسندی-کرج

از منی که تو ازش ساده گذشتی خسته‌ام

محمداعظم پور-بوشهر

امشب که‌چه خاموشم
با درد هم آغوشم
آن پاره قبا پوشم
از عشق تو مدهوشم

م ویسی ــ ساویور



دیدم به آتش بازی‌ات شوق تماشایی به سر
آتش زدم در خود بیا گر خود تماشا می کنی

نیلوفر عباسی: ساوه

ناب‌هایی متفاوت

✓ محمدمهدی گرجی‌زاده: از این بداقبالی خوشم آمده / هر آنجا که رفتم پی‌ام آمده!

✓ غلامرضا نظری: در حیرتم از این مردم پست، این مردم زنده کش مرده پرست، تا هست به خفت بکشندش به جفا، تا مرد به عزت ببرندش سر دست

✓ غلامرضا موید عبدی: آدمی وقتی کسی را دوست می‌دارد نمی‌خواهد خار به پایش برود، پس بیاییم، خود را دوست داشته باشیم و به خود عشق بورزیم و دست به کاری که به آرامش ما لطمه می‌زند نزنیم

✓ فرانک-سنقر: اولین کارگردان هستی، خداست، همه به او توکل کنیم

✓ محسن افشار-هشتگرد: در زمینی که مرا کاشت زمان، گل زیبایش بجز خوار نبود... با ربنای تو جنون مقدسی برای خدا یافتم و...

✓ آرزوشیرزادی‌نیا: چه سرنوشت غم انگیزی که کرم کوچک ابریشم تمام عمر قفس می‌بافد، ولی در فکر پریدن بود!

✓ سمیه رحیم پور: عادت کردم وابسته نشوم به ثروت، عشق، زندگی، که همه رفتنی است، دل کندن سخت، توی این دنیای پرتلاطم که هر ثانیه اتفاقی در کمین است وابستگی معنی ندارد

✓ اکرم اخلاقی-کرج: سالهاست همدلی می‌جویم،همزبانی،غریبی آشنا، در غربت آشنایان چه تنهایم من؟

✓ ش: مقداری پول پیدا شده، با دادن نشانی هم نمی‌دم، خودم لازم دارم!!

✓ شهروز: دل من هوس آن شکلاتی را کرده که نصف آن را تو گاز زده‌ای!!

✓ مصطفی نیکخواه-یزد: مرا دردیست اندر دل /اگر گویم زبان سوزد /وگر پنهان کنم، ترسم / که مغز استخوان سوزد

✓ حسین قربانی-خرم آباد: به دریا بنگرم دریا تووینم / به صحرا بنگرم صحرا تووینم / به هر جا بنگرم کوه و در و دشت /نشان از قامت رعنا تووینم!

✓ بر باد رفته: پیوسته کسی خوش نبود در عالم / جز ابروی یار من که پیوسته خوش است

✓ کتایون توشه: در انتخاب، دنبال آدم "انسان" باش، نه آدم پولدار، آخه می‌دونی آدم‌هایی که به پول می‌رسن، فراموش می کنند انسانیت را

جدول متقاطع



جدولها زیر نظر: داود بازخو
BAZKHOO @ yahoo.com

قابل توجه خوانندگان عزیز: برای حل جدول متقاطع اعلام تعداد حروف درخواست شده در هر شماره به همراه ارسال تصویر حل شده آن به تلگرام (در ساعت‌های ۸ تا ۱۶:۳۰ روزهای شنبه تا چهارشنبه) یا از طریق پست به آدرس مجله، در هر شماره ضرورت دارد. البته همراه نام و نام خانوادگی و ذکر شماره تماس در قرعه کشی شرکت داده می‌شوید.

اسامی برندگان جدول ۳۸۷۲

۱ـ یوسف سرور ـ تهران
۲ـ سمیرا منافی ـ یزد
۳ـ محمد طایفه ـ ایلام

حرف (ک) چه تعداد است؟

۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
							■										۱
					■						■						۲
				■					■			■					۳
			■					■					■				۴
		■					■							■			۵
	■					■				■					■		۶
					■						■						۷
		■							■			■				■	۸
			■			■				■			■				۹
■				■			■							■			۱۰
					■						■						۱۱
	■					■				■					■		۱۲
		■							■					■			۱۳
			■					■					■				۱۴
				■			■					■					۱۵
					■						■						۱۶
									■								۱۷

افقی:

۱. کاربرد علم مکانیک در سیستم‌های بیولوژیکی-ابزاری برای اندازه گیری محل و ارتفاع ستارگان
۲. حرکت حروف در کلمات-دستگاهی که به طور متناوب چراغ‌های راهنمای خودرو را روشن و خاموش می کند-نام یکی از برادران حضرت یوسف(ع)
۳. رسم کننده-راز-تک-دراز گوش
۴. هنگ-لباس شنا-از وسایل روشنایی-مرغ سعادت
۵. تیر پیکان دار-غنیمت شمردن-ایستادن-دانه معطر
۶. وسیله پرتاب تیر در قدیم-دشنام دادن-پول امارات
۷. سازی ایرانی-گرد آمده-هنر هفتم
۸. گازی سمی-دودلی-ناطور-خاندان
۹. خانه شعری-مجازات شرعی-اسب سرخ-فرمان ماشین-پراکنده
۱۰. تصدیق انگلیسی-ورزشی گروهی-حیوان باوفا-صبح، پگاه
۱۱. معروفترین گروه گانگستری جهان در ایتالیا-آلت سنجش، اندازه-موسسه مشهور نظرسنجی جهان
۱۲. رنجور از تب زیاد-پیامبران-بخت، اقبال
۱۳. حرف صریح-از این جهت-نامه نگاری-قلم فرنگی
۱۴. بازار-فهرست-زبان-جامه دان
۱۵. چایخانه-میوه‌ای جالیزی-حرارت بالای بدن-شکسته شدن
۱۶. ماه زمستانی-آقای فرانسوی-حصیر
۱۷. کاتب-گیاه بخور

عمودی:

۱. وسیله‌ای در ورزش ژیمناستیک-مریض خانه
۲. پادشاه زنبوران عسل-از رامشگران مشهور عهد خسرو پرویز-نور اندک
۳. پر حرف-غذایی با گوشت چرخ کرده-فراوان-نوعی بستنی نانی
۴. مادر وطن-کارها-وسیله‌ای جهت عبور جریان الکتریکی-آدمیان
۵. درون دهان-نوعی ابزار منبت کاری-مرغی ماهی خوار-رود آرام
۶. پارچه‌ای نخی-سختی-سیاره سرخ
۷. دعای بد-آواره-صدای درشت-ساز-بلند و رسنده
۸. پهلوان-حایل بین پیچ و مهره-شکافنده-نوعی موشک ضد تانک
۹. قطع سینمایی-مجموعه تغییرات فیزیکی و شیمیایی و ترکیبی و تخریبی در موجودات زنده، سوخت و ساز-بلند و رسنده
۱۰. پوشاک گشاد و بدون آستین که روی دوش اندازند-افسار-کشف رازی-طلایه دار اعداد
۱۱. کسی را بیش از طاقت وی تکلیف کردن-پیشوای مذهبی زرتشتیان-از چاشنی‌ها-کمربند زمین
۱۲. چشمداشت-از اجزا درخت-عجله، چالاکی
۱۳. پیمودن-سال گذشته-کشوری در آفریقا-تکرارش مادربزرگ است
۱۴. خلاص شده-منسوب به ماه-شهری در غرب کشور-وسیله ورزشی آتشین
۱۵. هر چیز استوانه‌ای شکل میان تهی و دراز که برای انتقال مایعات و گاز مصرف می‌شود-ضمیر متکلم وحده-نوعی رقص فرنگی-محرمانه، مخفی
۱۶. دوام دادن-شهری در کشور سوئد-حیاط خلوت، نور گیر
۱۷. نمایشنامه‌ای معروف از آنتوان چخوف-لوزالمعده

حل جدولهای شماره ۳۸۷۲

۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
ه	ر	ا	م	ا	●	ک	ی	م	ا	ن	ی	د	و	م	ر	ت	۱
م	●	ه	ی	ن	م	ا	●	ب	ی	د	ن	ا	ر	س	●	ص	۲
ر	گ	●	ر	ت	ج	●	ر	ا	م	●	ا	ن	د	●	ا	و	۳
ا	و	ر	ا	ن	●	د	ک	ر	ا	ب	●	گ	ن	ر	ک	ی	۴
ه	ر	ش	ب	●	ش	ر	و	ک	●	ر	ک	●	ه	ژ	و	ر	۵
●	ا	ت	●	م	ی	ا	د	●	ش	ژ	ا	س	●	م	ل	ب	۶
ا	ب	●	م	ی	ر	م	●	ه	ن	و	ب	ا	ب	●	و	ر	۷
س	●	ن	ا	و	ی	●	ب	ا	●	ی	ل	●	ر	ا	ژ	د	۸
ت	ک	ا	ل	ه	●	پ	س	ن	م	ه	●	ر	أ	ت	ی	ا	۹
خ	ر	و	م	●	م	ر	●	و	د	●	ف	ی	د	ر	●	ر	۱۰
و	م	●	و	ک	س	ن	و	ی	●	ر	و	ا	ر	●	ا	ی	۱۱
ا	ح	س	●	ن	ی	ا	ر	●	ش	ک	ر	ل	●	ک	ن	●	۱۲
ن	ا	ر	گ	●	ر	م	●	س	ن	و	ی	●	ی	ل	د	ب	۱۳
ب	ک	ا	و	ک	●	ه	ف	ر	ا	ع	●	ب	ا	ب	ر	ا	۱۴
ن	ی	●	ا	ر	ب	●	ا	ک	س	●	س	ا	ر	●	ژ	د	۱۵
د	●	و	ه	ن	ا	و	ی	ا	●	ب	و	ل	غ	م	●	ی	۱۶
ی	ی	ا	ی	ر	د	ی	و	ر	ی	ن	●	ن	و	ر	ا	ه	۱۷

کسی که از چیزی خوشحال نمی‌شود، خوشبخت نخواهد شد • اپیکور

طراح جدولها: داود بازخو

آن دسته از خوانندگانی که نسبت به جدول های این صفحه پیشنهاد و یا انتقادی دارند می توانند فقط به شماره تلفن همراه ۰۹۳۰۴۷۴۰۲۸۹ پیامک نمایند.

از بین عزیزانی که هر هفته جدول شرح در متن مجله را حل کرده و تعداد حرف خواسته شده را با ذکر شماره مجله، اسم شهر، نام و نام خانوادگی (در ساعت‌های ۸ تا ۱۶:۳۰ روزهای شنبه تا چهارشنبه) به شماره سامانه ۰۹۳۰۴۷۴۰۲۸۹ پیامک نمایند، یک نفر به قید قرعه انتخاب و هدیه ای به رسم یادبود تقدیم می‌شود. البته به شرطی که تنها یک بار پیامک زده شود و کدپستی، نشانی و نام نویسنده با دقت نوشته شده باشد.
توضیح ضروری اینکه با ارسال بیش از یک پیامک نام شما به طور اتوماتیک از سامانه حذف می شود

حرف (ن) چه تعداد است؟

عفونت ریه
قندی در شیر
روایتگر
پرتو
پراکندگی
بز کوهی
داستان جنگی
دبه کردن
گرمابه
نت منفی
نگاه خیره
ترکیب بندی
لیسک
باعث زحمت
گلو نومیدی
توانگری
کوشا
خواهش‌ها
خشکی
گونه
جسر
دارای شهرت بد
کارهای نیکو
پول مکزیک
شهر مقدس هندوان
به نفع او
طلا
خُرخُر
نوعی میمون
پیراهن نیم تنه
نشاسته
پیشوند نداری
خشنود
مفقود
پول ژاپن
اشاره به دور
خداوند
ساز چوپان
شبیه
بالا
نظمیه
بچه پلنگ
مرکز استانی
کمینگاه
خوراکی اسفناج وماست
ورزشی رزمی
جوهر درخت مازو
از وسایل داوری
رسانیدن
گوشت آذری
من و شما
سست
طلایه دار اعداد
سرشت
دیلماج
تنگدست
شیپور جنگی
بمب کاشتنی
خزنده خوش خط و خال
ناپسند
نیمه دیوانه
آشیانه مرغان
شانه
شهری در فرانسه
لباس میت
درد چشم
گروه هم آوازی
انصاف
مکان
تالاب
رنجبر
حرف ندا
توجه به کسی
بوف
بد عاقبت
طریقه
شهری در اسکاتلند
آش
گهواره
اطلاعیه
پدر
بسیار دانا
حیوان صد درصد مفید
پرستشگاه
هجوم
مصراع
تصدیق روسی
گلین
سال
نفرین
واحد سطح
شایعه
گفتگو دوستانه
پایدار
مشهور
عریض

جدول سودوکو ۳۸۸۴

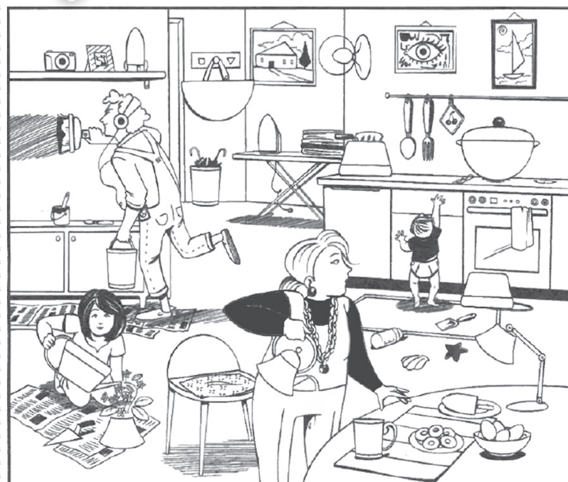
اعداد ۱ تا ۹ را در هر سطر و ستون و مربع‌های کوچک ۳×۳ طوری قرار دهید که هر عدد فقط یک بار درج شود.

۶	۵			۷				
	۱		۶		۹	۵		۳
	۸			۵	۱		۹	۷
۱		۸						۲
۴	۲		۱	۸	۵			
		۳				۱	۶	
۷	۶			۹		۳	۱	
		۵		۱	۲			۶

با هوش خود کلنجار بروید

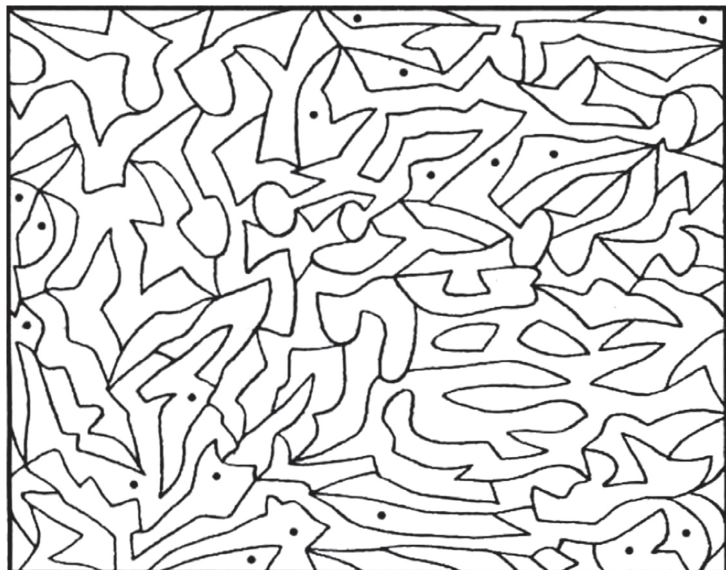
محمود صفادار

پاسخها در صفحه ۶۲



شکلهای تکراری در خانه

خانواده همگی سـخت مشغول کار هستند. اما در این خانه شلوغ و پر جنب و جوش ۸ شـیء وجود دارد که شکلشـان سه بار تکرار شده است. آنها را با تکرارشان پیدا کنید.



نقاشی پنهان

در میان این خطوط کج و معوج یک نقاشـی زیبا نهفته اسـت. کافی اسـت مداد یا خودکاری برداشته و خانه هایی را که دارای نقطه است رنگ کنید. برای بهتر شدن کار دقت کنید تا هنگام رنگ کردن از خطوط بیرون نروید. پس از پایان کار ناگهان یک نقاشی زیبا مقابل چشمانتان ظاهر می گردد.





بی شباهت اما شبیه در اینجا دو تصویر می بینید، در یکی شخصی نگهبان خواب آلود را با صدای بوق بیدار می کند و در دیگری فردی کارخانه شیرینی سازی ساخته که تولید آن حتی به هوا پرتاب می شود. با اینکه این دو تصویر هیچ شباهتی با هم ندارند ولی در ۷ مورد با یکدیگر شبیه هستند. آن موارد کدامند؟



۴ جزء حذف شده در تصویر ورزش در خانه این مرد برای انجام ورزش در خانه وسایل مورد نیازش را خریداری کرده و مشغول مطالعه راهنمای دستگاههای خریداری شده است، اما در هر یک از ۳ تصویر دیگری که از تصویر سمت چپ تهیه شده، چهار اختلاف وجود دارد. حال از شما می خواهیم این اختلافها را در سه تصویر سمت راستی با تصویر سمت چپ پیدا کنید.

● توراج کف

کیانا نصرت زاده

این زندگی به من رحم کرد

چهار ماه تمام توی شهر پرسه زدم تا یک روز تـوی خیابان زنی را دیدم که سبدخریدش سـنگین بود و آن را روی زمیـن می‌کشـاند. نزدیکتر که شدم دیدم باردار است

از خانه زدم بیــرون. پدرم مجبورم کرده بود به سراغ زینت یک دست بروم تا برایش تریاک بگیرم. از این کار متنفر بودم. خانه آن زن معتاد و مواد فروش جـای خلافکارها و قاچاقچی‌های محل بود. پدرم برایـش مهم نبود که چه بلایی سر من می آید می‌خواست فقط به موادش برسد. آن روز گفتـم نه و بـا کمربند آنقدر مرا زد تا به قول خـودش دیگر نه نگویم... شـش ماهی بود که مادرم دسـت خواهرم را گرفته بود و از خانه رفته بود... فکر می کرد من مرد شـده‌ام و از پس خـودم بر می‌آیم برای همین مرا با خودش نبرد و برای این کارش هیچ وقت او را نبخشیدم. یک راست رفتم به سـمت ترمینال. درست مطمئن نبودم چه کار دارم می کنم ولی بی‌اراده خودم را درسـت رو به روی اتوبوسی دیدم که به طرف تهران راه می‌افتاد.

سـال ۱۳۴۷ بود. من فقط سیزده سال داشتم. پولی که پـدرم برای خرید تریاک بهم داده بود در جیبم بود و این تنها پشتوانه من بود.

سـوار اتوبوس شدم. چشـم باز کردم دیدم رسـیده‌ایم تهران و مسـافرها یکـی یکی دارند پیاده می‌شوند. لحظه‌ای به خودم گفتم حالا کجا بروم؟ اصلاً کجا آمده ام؟

بـه این فکر افتادم بـا اتوبوس بعدی بر گردم شهرسـتان ولی دیر شـده بود. راهی را که آمده بودم نمی‌توانستم بر گردم.

با قدمهای سـنگین از اتوبوس پیاده شـدم و پیاده راه افتادم...

سه شبانه روز توی خیابان‌های تهران بی‌هدف و بی‌برنامه راه رفتم. شب‌ها زیر پل و توی پارک خوابیدم و کم کم پولم هم داشـت تمام می‌شد. روز سـوم بود که با چند بچـه خیابان گرد مثل خودم آشـنا شـدم. مراد با لهجـه غلیظ حرف می‌زد و تا فهمید من هیچ کس را در تهران ندارم کارهـای خلافی که می‌توانسـتم انجام بدهم تا زنـده بمانم ردیف کـرد و از آن روز مثل مراد و رفیق‌هایـش خرده کارهایی می کردم و شـب گرسنه نمی‌خوابیدم...

چهار ماه تمام توی شهر پرسه زدم تا یک روز توی خیابان زنی را دیدم که سبدخریدش سنگین بود و آن را روی زمین می کشـاند. نزدیک‌تر که شدم دیدم باردار است.خیره نگاهش می کردم. بهم گفت کمکم می کنـی؟ در عوض یک ناهار گرم و خوب می‌توانی بخوری...

سـبد را از دسـتش گرفتم. دلم لک زده بود برای یک غذای خانگی... وسایلش را بردم توی خانـه. چند بچه قـد ونیم قد تـوی حیاط بازی می کردند. شوهر مریضش در ایوان دراز کشیده بود. مرد صدایم زد. گفت قبل از ناهار برو دست و صورتت را بشور. بعد هم یک دست لباس تمیز بهم داد و پوشیدم. چهار ماه بود که با یک دست لباس سر کرده بودم.

آن روز در خانـه آنهـا ماندم. مـرد به من پیشنهاد داد که تا مریض است و در رختخواب افتاده است در امورات خانه به همسرش کمک کنم در عوض به من سه وعده غذا می‌دهند.

قبـول کـردم و در آن خانه ماندگار شـدم. شکسـتگی کمر مرد بعد از چند ماه خوب شـد و به سـر کار برگشت. او معلم سـاده‌ای بود که سـه بچه داشت و بچه چهارم در راه بود. در آن ماه‌ها کلی با هم حرف زده بودیم و از سرنوشـت من باخبر شـده بود. از من خواست در خانه‌اش بمانـم و مثـل پسـر بزرگش بـه او کمک کنم. کاری هم در خیاط خانه سـر کوچه‌شـان برایم پیدا کرده بود. صبح‌هـای زود می‌رفتم نان تازه می‌خریدم. غروب هم سفارش‌های طلعت خانم را انجام می‌دادم و شـب‌ها از فرط خستگی غش می کردم. یک اتـاق در زیر زمین را به من داده بودند. هفده سـال در همان اتاق زندگی کردم. بچه‌ها یکی یکی سـر و سـامان گرفتند و طلعت خانم خیلی سـعی کرد تا مرا هم سـر و سـامان بدهد ولی من از ازدواج خیلی می‌ترسیدم. از این که نتوانم پدر خوبی باشـم همیشه می‌ترسیدم. بالاخره اما در سن چهل سالگی درست یک سال قبل از فوت طلعت خانم با یکی از اقوام دور آنها ازدواج کردم و زندگی مستقلی پیدا کردم...

هرگز به شـهر خودمان برنگشـتم. نمی‌دانم سرنوشـت پدرم چه شـد. مراد و بقیه بچه‌های خیابان را هم هیچ وقت ندیدم و انگار آنها هم گم شـدند و من به خانواده‌ای مهربان و خوش قلب تعلق پیدا کردم.

حالا کلی بـرادر زاده و خواهر زاده دارم. آنها مرا به عنـوان دایی بزرگ و عموی بزرگشـان قبول دارنـد و هیچ وقت حس نمی کنم جزیی از این خانواده نیستم.

من آدم خوش شانس و خوشبختی هستم و از این بابت همیشه از خداوند شاکرم.



بقیه از صفحه ۹

معرفی برخی فضاهای صحن

۱ـ ساختمان موزه، به منظور نگهداری و نمایش آثار تاریخی و اسناد موجود در خزینه حرم
۲ـ ساختمان بخش‌های اداری.
۳ـ کتابخانه آستان با ظرفیت یک میلیون کتاب و مجهز به کارگاه ترمیم نسخ خطی
۴ـ شبستان بزرگ برای برگزاری دروس حوزوی و سخنرانی‌های دینی.
۵ـ مهمترین بخش، فضای عبادتی و زیارتی با ۵۰ درصد از کل مساحت پروژه.

فضای عبادتی و زیارتی شامل یک مصلای بزرگ است و تمامی خدمات رفاهی از قبیل مهمانسرای زائران و سرویس بهداشتی و غذاخوری خادمان حرم در آن درنظر گرفته شده است.

ساختمان موزه که در پشت فضای عبادتی و زیارتی واقع است بر زمینی به مساحت ۳هزار مترمربع و در سه طبقه در حال احداث است. مقابل موزه ساختمان‌های بخش‌های اداری و کتابخانه آستان واقع است که با مساحتی مساوی با موزه شامل ۵ طبقه خواهد بود. با راه‌اندازی سیستم سرمایش و گرمایش و تهویه مطبوع، بخش زیارتی طرح، تقریباً آماده بهره‌برداری کامل است و تنها عملیات لکه‌گیری و جرزگیری‌ها باقی مانده است که پس از فروکش کردن بیماری کرونا و بازگشایی کارگاه، انجام خواهد شد.

گفتگو با رئیس ستاد بازسازی عتبات:

زمینه "جهش تولید" را فراهم خواهیم کرد

محمد جلال مآب، رئیس ستاد بازسازی عتبات عالیات در رابطه با فعالیت‌های این ستاد باتوجه به شیوع ویروس کرونا، می گوید: هم اکنون تعدادی از عوامل اجرایی پروژه‌ها در اعتاب مقدسه در هماهنگی کامل با مسئولان عراقی و رعایت پروتکل‌های بهداشتی فعال هستند. در زمان پیک فعالیت ستاد، بیش از ۵ هزار نفر از هموطنان به صورت مستقیم در



تهیه بسته های معیشتی برای خانواده های آسیب دیده از شرایط کرونا

پروژه‌های این ستاد مشغول کار بودند، که تلاش خواهیم کرد، تا با تأمین حداکثری اقلام مورد نیاز از صنایع داخلی، برکت کمک‌های مردمی برای بازسازی عتبات را به چرخه اقتصادی کشور تزریق کنیم و زمینه جهش تولید را فراهم سازیم. این تشکل مردم نهاد، در حوادثی مانند زلزله کرمانشاه، سیل خوزستان و شیوع ویروس کرونا، نیز وارد عرصه خدمت به هموطنان شده است.

معاون فرهنگی ستاد:

در بحران‌ها به یک تشکل خدماتی برای کمک به هموطنانمان تبدیل می‌شویم

معاون فرهنگی و مشارکت‌های مردمی ستاد بازسازی عتبات عالیات درباره خدمات این ستاد به هموطنان عزیزمان در بحران کرونا می گوید: ما ۴۳۱ موکب در پویش‌های کمک مومنانه و مقابله با کرونا تجهیز کرده‌ایم. خیرّین حرم‌ساز و خادمان موکب‌های اربعین حسینی از همان روزهای آغازین انتشار ویروس کووید ۱۹، با تشکیل گروه‌های جهادی و با پشتوانه اعتماد مردم، به مجموعه ستاد بازسازی عتبات عالیات، به مقابله با کرونا پرداختند. از ابتدای پویش مقابله باکرونا تاکنون بیش از ۴ هزار و ۳۹۰ خادم خواهر و ۱۲۷ هزار خادم برادر از موکب‌های اربعینی و جمع خیرین حرم‌ساز در ۲۴ استان در زمینه تولید اقلام بهداشتی و ضدعفونی مناطق و معابر فعالیت می کنند.

۲۳۰ کارگاه تولید ماسک و ۵۹ کارگاه در زمینه تولید مواد ضدعفونی و دستکش، توسط موکب‌های خیرین حرم‌ساز، راه‌اندازی و در حال فعالیت است که تاکنون موفق به تولید و توزیع نزدیک به ۱۴ میلیون ماسک، یک میلیون و ۸۰۰ هزار دستکش، ۲ میلیون و ۶۰۰ هزار البسه پزشکی و ۲ میلیون و ۶۰۰ هزار لیتر ژل و مایع ضدعفونی شده‌اند. موکب های اربعینی و خیرین حرم‌ساز با برپایی ۴۶ باب نانوایی و چندین آشپزخانه، فعالیت خود را ادامه داده‌اند و تاکنون ۳۳۳هزار و ۴۵۳ بسته معیشتی بین خانواده‌های نیازمند هموطن توزیع شده است.

شرایط ستاد در کربلا

در کربلا، خوشبختانه با هماهنگی با تولیت آستان متبرکه امام حسین(ع) یعنی شیخ عبدالمهدی کربلایی، با رعایت پروتکل‌های بهداشتی و معاینه روزانه پرسنل و کارکنان و کارگران توسط کیت‌های بهداشتی، طرح پروژه حضرت زینب(س) نیز بدون هیچ وقفه‌ای در راستای توسعه صحن امام حسین(ع) کماکان فعال است.

مقاله ارسالی

اصل کرامت انسانی در نظام اسلامی

از جمله اصولی که بر اساس قانون اساسی به منزله پایه و رکن حکومت جمهوری اسلامی شمرده شده است اصل کرامت و ارزش والای انسانی می باشد که هم اکنون این اصل مهم وارزشی توسط برخی انقلابی نمای چپ و راست در حال نابودی است چرا که جمهوری اسلامی و بزرگان آن که خود نویسنده قانون اساسی بوده‌اند خود را مکلف کرده‌اند برای تبلور و تجلی این ارزش والای اسلامی و ارج نهادن به آن زمینه‌های لازم و شرایط مناسب را برای ملت خود فراهم آورند که در همین راستا بند ۶ از اصل دوم قانون اساسی می گوید جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه ایمان به کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسوولیت او در برابر خدا که از راه اجتهاد مستمر فقهای جامع الشرایط بر اساس کتاب و سنت معصومین... نه هر کسی ره صد ساله را یک شبه طی کند و شب بخوابد صبح خود را مرجع به مردم معرفی کند و فتوا بدهد.

در دیگر جهات بند ۶ از اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی و حاکمان آن را از هر گونه ستمگری و ستم کشی و سلطه گری و سلطه پذیری نفی کرده است که همان شعار نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی است. حاکمان نظام اسلامی در برابر قانون اساسی مکلف هستند زمینه قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی را برای ملت خود تأمین کنند بنابراین حاکم اسلامی مکلف است برای حفظ کرامت و ارزش والای انسانی و بر پایی نظامی بر اساس قسط و عدل و استقلال و غیره با بهره گیری از بندهای سه گانه مذکور در اصل فوق تلاش پیگیر و مستمر بنمایند و اما مختصری درباره اصل کرامت و کرامت انسانی... خدای متعال نوع انسان را کریم دانسته است و بدون در نظر گرفتن رنگ و نژاد و طبقه و غیره او را موجودی شایسته و برتر معرفی نموده است و نوع خلقت او به گونه‌ای است که برتر و اشرف مخلوقات عالم هستی می باشد البته ناگفته نماند که تنها در صورتی این ارزش ذاتی وجود خواهد داشت که انسان بتواند آنها را حفظ کند و با پرورش آن و بهره گیری از ابزارهای لازم آنها را از نابودی و اضمحلال نجات دهد چرا که خداوند این گوهر گرانبها را همراه با قدرت و اختیار و آزادی توأم نموده و این انسان است که راه سعادت و کمال و یا شقاوت و پستی و نزول را بر خواهد گزید که امید است حاکمان نظام جمهوری اسلامی یاد درایت و تدبیر عالمانه خود سدی در برابر صاحب منصبانی باشند که با برخوردهای سلیقه‌ای خود به نام دین در صدد بریدن سر دین هستند و امید است این اصل کرامت انسانی که به شدت مظلوم واقع شده به آنچه که در قانون اساسی آمده محترم شمرده شود.

اکبر بزرگمهر - لرستان

نگاهی به سریال‌های ماه رمضان

مجید فلاح شجاعی

زیر خاکی در زندان سیاسی!



مجموعه تلویزیونی "زیرخاکی" به تهیه کنندگی رضا نصیری‌نیا و کارگردانی جلیل سامان در گروه فیلم و سریال مرکز سیمافیلم تهیه و از شبکه اول سیما پخش شد.

داستان این مجموعه درباره مردی به نام فریبرز(پژمان جمشیدی) است که به دنبال "زیرخاکی" می‌گردد و برای یافتن گنج درگیر ماجراهایی می‌شود... رضا نصیری‌نیا تهیه کننده تلویزیون به همراه جلیل سامان نویسنده و کارگردان سریال، پس از ساخت سریال "نفس" دومین تجربه مشترک خود را امتحان کردند. نقش اول مرد سریال به عهده پژمان جمشیدی و نقش اول زن را ژاله صامتی بود. همچنین‌هادی حجازی‌فر، نادر فلاح، امید روحانی، ایرج سنجری، اصغر نقی‌زاده، گوهر خیراندیش و... نیز در این سریال ایفای نقش کردند.جلیل سامان پیش از این سریال‌های ارمغان تاریکی، پروانه و نفس را با مضمون وقایع پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و نقش نیروهای مختلف مبارز در این دوران ساخته بود. این سریال‌ها که بعد به سه گانه‌ای از سوی وی تعبیر شدند با استقبال مردم و منتقدان روبرو بودند. ارمغان تاریکی در سومین دوره جشنواره جام جم صداوسیما برترین سریال حوزه انقلاب اسلامی معرفی شد.اینکه زیر خاکی در ماه مبارک رمضان روی آنتن شبکه اول سیما رفت و قصه‌اش هم با ماه رمضان مرتبط نبود، یک ایراد تلقی نمی‌شود. شادی و ایجاد لحظات مفرّح در ماهی که مبارک است می‌تواند خیلی هم شایسته باشد. کاری که زیر خاکی در ماه رمضان امسال موفق شد و مردم هم نسبت به دیگر سریالها، استقبال بیشتری به زیر خاکی نشان دادند. زیر خاکی مانند کارهای پیشین سامان، باز هم در همان فضای قبل از انقلاب ساخته شد، اما در لباس طنز... با به سخره گرفتن ساواک، نقد جدالهای زندانیان سیاسی چپ زده با گرایش‌های مختلف و کلاً تمسخر زندان و شکنجه و همه آدم‌هایی که به عنوان ساواکی در زندان حضور داشتند.

شخصیت پردازی فریبرز به گونه‌ای شکل گرفت که او بدون هیچ تلاشی در موقعیت‌های طنز قرار می‌گرفت. او روند قصه اصلی، بدون اعتنا به داستانک‌های اطرافش، تنها به هدف غایی خود اندیشه می‌کرد که همانا دستیابی به زیر خاکی و رسیدن به پول و ثروت است.

پردازش شخصیت فریبرز برعکس برادرش فرهاد(هادی حجازی‌فر)، اسکندر(نادر فلاح) و حتی پریچهر همسرش(ژاله صامتی) بهتر بوده و مخاطب خیلی زود با داستان زندگی او همراه شد. حضور فریبرز در موقعیت پدر خانواده،شوهر، برادر فرهاد، مستاجر، گنج یاب، زندانی سیاسی و... موفق بوده است. به خصوص که پژمان جمشیدی یکی از بهترین بازیهای دوران بازیگری‌اش را در این سریال ارائه کرده است. او با بهره گیری از عضلات صورت و رسیدن به نوعی بیان انتزاعی، فریبرز را متفاوت‌تر از نقش‌های قبلی خود ایفا کرده است.ژاله صامتی هم در نقش پریچهر، به خوبی شخصیت زن خانه دار و ساده‌ای را ایفا کرد که همیشه نگران آینده خانواده‌اش می‌باشد. حتی رایان سرلک بازیگر خردسال نقش کاوه هم در این سریال خوش درخشید.زیر خاکی هم مانند بسیاری از فیلمها و سریالهایی که در دوران کرونایی به سر انجام نرسید، به روزهای پایانی تصویر برداری نرسید و بدون اینکه فینالی داشته باشد، به پایان رسید. بدون شک گروه سازنده این سریال، در تلاش هستند تا با مهیا شدن شرایط تولید، ساخت این مجموعه را ادامه بدهند. مخاطبان هم به انتظار ادامه قصه فریبرز و خانواده‌اش هستند تا ببینند سرنوشت فرار او به کجا ختم می‌شود.

بچه مهندس، عاشقانه‌ای برای تلویزیون

شاید سازندگان مجموعه "بچه مهندس" در فصل نخست، تصور نمی‌کردند که تولید این سریال به فصل‌های دوم و سوم هم منتهی خواهد شد. حالا بچه مهندس یکی از سریالهای پرطرفدار تلویزیون قلمداد می‌شود.

فصل سوم بچه مهندس به نویسندگی حسن وارسته و کارگردانی علی غفاری و تهیه کنندگی سعید سعدی، همچنان حکایت جواد جوادی است، بچه‌ای که در پرورشگاه بزرگ و حالا تبدیل به یک نخبه کشور شده است. جوانی با عشقی قدیمی که تلاش می‌کند برای کشورش مفید باشد...

بچه مهندس در فصل سوم به مراتب بهتر از فصل‌های قبلی خود به خصوص فصل دوم بوده است. فیلمنامه‌ای جهت دار که در کنار قصه اصلی جواد جوادی، چندین داستانک خوب دارد. مانند قصه سعید نصیری، پرداختن به زندگی قاسم، جدایی پدر و مادر مسعود و... که هرکدام فراز و فرود خاص خود را دارند بدون اینکه در میانه راه رها شوند.

اینکه چند جوان نخبه ایرانی به سختی تلاش کنند تا به اهدافی که دارند برسند، می‌تواند اتفاق خوبی برای یک سریال باشد. در کنار زندگی این سه جوان، توجه به تولید در کارخانه‌ها، فضای امنیتی کشور، حضور دشمنان برای شکار نخبگان ایرانی و... از دیگر مباحثی بود که به خوبی در فیلمنامه گنجانده شده است. کارگردان همه تلاشش را کرده تا در خدمت قصه باشد. او به نسبت دو فصل قبلی بسیار موفق‌تر بوده است. با توجه به جذابیت بیشتر قصه در این فصل، دکوپاژ مناسب تری را هم شاهد هستیم.

تعدد نماها در هر سکانس باعث شده است مخاطب از زاویه‌های مختلف قصه را دنبال کند. مخاطب تلویزیون به واسطه اینکه تماشاگر حرفه‌ای سینما نیست، بیشتر به قصه توجه می‌کند تا به تصویر، اما اگر تصاویر گویای فضای قصه نباشد، ارتباط با سریال را از دست می‌دهد.

بچه مهندس در فصل سوم، هر شب به جذابیت‌های قصه‌اش افزوده شد. داستان سریال با مضمونی عاشقانه برای مخاطب آن قدر مورد توجه واقع شد که با دنبال کردن سریال، مشتاق تماشای سرنوشت جواد جوادی باشد.

روزبه حصاری در نقش جواد جوادی، بازی نسبتاً قابل قبولی از خود به



نمایش گذاشته است گرچه شاید انتخاب او برای این نقش خیلی منطقی به نظر نرسد. جواد جوادی در فصل‌های قبل، ریزه و میزه و لاغر بود اما ناگهان در فصل سوم بدون هیچ اتفاق منطقی، به یک جوان رشید و قد بلند تبدیل شد!

بعد از اتمام سریال زیر خاکی، بچه مهندس بدون رقیب در تلویزیون پیشتاز است و هر شب مخاطبان زیادی را با خود همراه کرده است. باید دید این سریال به فصل چهارم هم خواهد رسید یا در این فصل، کتاب زندگی جواد جوادی بسته خواهد شد!

سربازی که سرباز نبود!



سریال سرباز به نویسندگی هادی مقدم دوست و حمید نعمت الله، به کارگردانی هادی مقدم دوست و تهیه کنندگی محمد رضا شفیعی، سریالی بود که از آغاز ماه رمضان از شبکه سوم سیما پخش شد.

این سریال حکایت سرباز وظیفه‌ای به نام یحیی، همسرش یلدا و رفقای هم خدمتی‌اش است و در خلاصه داستان آن آمده است:

در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع
شب‌نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع...

متأسفانه سریال سرباز نتوانست مخاطبان تلویزیون را راضی نگه دارد. سرباز علیرغم فیلمنامه‌ای خوب و کارگردانی حساب شده، برای تلویزیون مناسب نبوده است. چرا که مخاطب تلویزیون اگر ببیند سریالی خیلی پیچیده و خاص حرف می‌زند، با آن ارتباط بر قرار نمی‌کند و به سادگی ادامه سریال را نمی‌بیند. کاری که خیلی از مخاطبان با سریال سرباز کردند! تعدد راوی در سریال سرباز یکی از دلایلی بود که باعث سر گردانی مخاطب شد. این نوع بیان تصویری در تلویزیون تازگی دارد ولی مخاطب عام تلویزیون برای دیدن چنین سریالی آموزش ندیده است. مخاطب سریالهای تلویزیون عادت به دیدن مجموعه‌هایی دارند که خیلی ساده و مستقیم به بیان قصه می‌پردازد. وقتی داستان به کش و قوس زیاد بیان می‌شود، مخاطب تلویزیون دوست ندارد.

سرباز می‌توانست خیلی بیشتر به فضای سربازی و زندگی سربازان در دوران خدمت بپردازد. بیان این قصه می‌توانست برای مخاطب خیلی جذاب باشد، اما فضای ارائه شده از دوران سربازی غیر واقعی و برای کسانی که این دوران را سپری کرده‌اند، تمسخر بر انگیز بوده است. ریزش مخاطبان این سریال باعث شد تا سرباز عنوان کم مخاطب‌ترین سریال ماه رمضان امسال را از آن خود!

کاش هادی مقدم دوست، سبک و سیاق کارگردانی در سینما را برای سینما به کار می‌بست و در تلویزیون، فضایی دیگر را بر می گزید. علیرغم حضور حمید نعمت‌الله در کادر نویسندگی سریال، انتظار بیشتری از سرباز می‌رفت که متأسفانه این انتظار بر آورده نشد.

گزینه‌های تازه اکران آنلاین

محمد احمدی سه فیلم آماده نمایش دارد که اکران آنلاین آنها در حال بررسی است.این تهیه کننده سینما که مجوز نمایش فیلم "**قتل عمد**"او به کارگردانی سعید دولتخانی به تازگی صادر شده است درباره برنامه‌ای که برای اکران این فیلم دارد به ایسنا گفت: با توجه به شرایط فعلی، اکران آنلاین "قتل عمد" را درنظر داریم و در حال مذاکره هستیم، اما هنوز به نتیجه قطعی نرسیده‌ایم. واقعیت این است که با توجه به تعطیلی سینماها و این که حتی اگر سینماها باز شوند معلوم نیست چه استقبالی صورت می گیرد فکر می کنم اکران آنلاین شرایط بدی نیست و نظر خودم مثبت است ولی به هر حال باید با کارگردان و شریک‌های خود تصمیم نهایی را بگیریم. به گفته او، "قتل عمد" یک داستان اجتماعی درباره یک آقازاده را روایت می‌ کند که کارگردانش اولین فیلم سینمایی خود را تجربه کرده است.



احمدی همچنین افزود: به‌جز "قتل عمد"، دو فیلم دیگر را با نامهای "بعد از تو" به کارگردانی فرهاد نجفی و "تهران شهر عشق" به کارگردانی علی جابر انصاری آماده نمایش دارم که فعلاً در حال مذاکره و بررسی هستیم تا برای اکران آنلاین آنها نیز اقدام کنیم.

"تهران شهر عشق" سال گذشته در حدود ۳۱ فستیوال حضور داشته و پنج جایزه بین‌المللی هم گرفته است. این فیلم طنز تلخ عاشقانه‌ای است درباره سه شخصیت که علیرغم هیاهوی بی‌حد و حصر ابرشهر تهران،احساس تنهایی می کنند و در راه پُر کردن این تنهایی به شناخت عمیق‌تری از خودشان می‌رسند. در خلاصه داستان "بعد از تو" نیز آمده است:

در شب تولد، لیلا ساعات خلوتِ شهر شلوغ را همراه یک غریبه در جست‌وجوی عشق، آرامش و صداقت پرسه می‌زند. اوبه‌فکر ملاقاتی دوباره با مردی است که‌دوستش دارد، اماوقتی فاصله رخ می‌دهد دیگر هیچ چیز چنان که به‌نظر می‌رسد نیست.

درگذشت کیانفر بازیگر پیشکسوت



صدیقه کیانفر بازیگر پیشکسوت، تئاتر، سینما، تلویزیون و رادیو دوشنبه پنجم خردادماه در منزل شخصی خود به علت ایست قلبی درگذشت.این هنرمند پیشکسوت متولد ۲۰ بهمن ۱۳۱۱ در آبادان بود و فعالیت هنری خود را از سال ۱۳۳۶ با گویندگی و اجرای نمایش در رادیو نفت آبادان تجربه کرد. او بازی در سینما را با فیلم "بحران" علی‌اصغر شادروان آغاز کرد و در کارنامه فعالیت هنری او بازی در ۲۳ فیلم همچون "هامون"، "همسر"، "آپارتمان شماره ۱۳"، "من زمین را دوست دارم" و... دیده می‌شود. کیانفر که عمده فعالیت‌اش در تلویزیون و رادیو بود در بیش از ۵۰ مجموعه و فیلم تلویزیونی حضور داشت که می‌توان به مجموعه‌های همچون؛ "آینه"، "پهلوانان نمی‌میرند"، "میوه ممنوعه"، "آواز در باران" و...اشاره کرد. مراسم تشییع پیکر صدیقه کیانفر هنرمند پیشکسوت سینما، تئاتر، تلویزیون و رادیو چهارشنبه هفتم خرداد در قطعه هنرمندان بهشت زهرا برگزار شد. در این مراسم با توجه به شرایط کنونی و خطر انتشار ویروس کرونا جمعیت زیادی شرکت نداشتند. یادش گرامی باد.

آواز مهربانی، از هر سنگ نگاره ای، ماند گار تر است

● نیما

رضا ابراهیمی

زیر نظر: مجید فلاح شجاعی

گفت وگفت با نادر فلاح بازیگر نقش اسکندر در سریال زیرخاکی:

اسکندر زرنگ است و شیطنت دارد!

"زیرخاکی" پرمخاطب ترین سریال کنداکتور ماه رمضان تلویزیون بود. سریالی به کارگردانی جلیل سامان و تهیه کنندگی رضا نصیری‌نیا که از بازیگرانی، چون پژمان جمشیدی، هادی حجازی‌فر، ژاله صامتی، گوهر خیراندیش و نادر فلاح بهره برده است. داستان سریال "زیرخاکی" درباره کاراکتری به نام فریبرز است که به دنبال گنج می گردد، اما به دردسر می‌افتد و پایش به زندان ساواک باز می‌شود و در آنجا با فردی به نام اسکندر آشنا می‌شود که نادر فلاح بازیگر مطرح عرصه تئاتر و سینما و تلویزیون ایفاگر نقش او است. گفت و گوی این هنرمند خوب سینما و تلویزیون را بخوانید:

قبلا با جلیل سامان همکاری داشتید؟

قبلاً آقای نصیری‌نیا (تهیه کننده زیرخاکی) برای کار دیگری از من دعوت کرده بودند که البته فرصت همکاری پیش نیامد. بار دیگر برای بازی در "زیرخاکی" با من تماس گرفتند که پس از گفت‌وگو با ایشان و آقای سامان این توفیق را داشتم که در این مجموعه کنار دوستان باشم.

کار از چه زمانی کلید خورد؟

کار تصویربرداری سریال از شهریورماه سال گذشته شروع شد، اما حضور من در جلوی دوربین از حدود دو ماه بعد از کلید خوردن سریال آغاز شد، چون در دوماه اول در کار دیگری درگیر بودم. تقریباً پس از آن و تا پایان فیلمبرداری، به‌صورت پراکنده و در لوکیشن‌های متعدد و متنوعی در خدمت پروژه بودم. این تنوع لوکیشن هم یکی از ویژگی‌های این سریال است که قطعاً به جذابیت آن کمک می کند.

چطور شد در سریال "زیرخاکی" یک نقش مکمل، اما پررنگ را بازی کردید؟

من ایفاگر نقش شخصیتی هستم که با "فریبرز" (پژمان جمشیدی) به عنوان شخصیت اول داستان در ارتباط است. بیننده تا بخشی از داستان ماهیت او را نمی‌شناسد و از یک جایی به بعد است که لایه‌های پنهان‌تر این شخصیت آشکار می‌شود.

این کاراکتر بیش از آن که طناز باشد، یک مقدار به اصطلاح زرنگی یا شیطنت‌ها و کلک‌هایی دارد که شاید از این حیث به کمدی تمایل پیدا کند .این ویژگی‌ها، موقعیت‌های طنز برای او به وجود می‌آورد، اما به‌هر حال منفی و تلخ نیست بلکه نوعی پنهان‌کاری و مرموز بودن دارد که شخصیتش را دوجهی می کند و جایگاه او بیشتر بر پایه طنز موقعیت است.

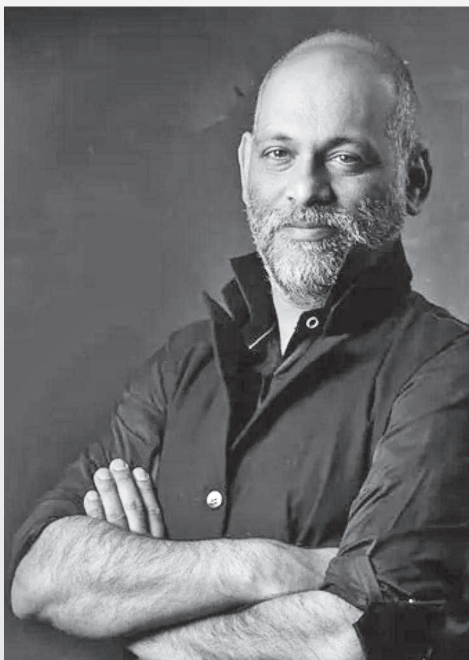
شما پیش از این هم تجربه بازی در سریالی که به مقطع زمانی دهه پنجاه بازمی‌گردد را داشته اید؟

من در چند مجموعه تلویزیونی با این ویژگی بازی کرده‌ام که به طور مشخص می‌توانم به دو سریال "عقیق" به کارگردانی بهرنگ توفیقی و "ششمین نفر" به کارگردانی بهمن گودرزی اشاره کنم. سریال ششمین نفر به همین مقطع دهه پنجاه و در آستانه انقلاب باز می گردد که داستان "زیرخاکی" هم در همان دهه رخ می‌دهد.

فکر می‌کنید زیر خاکی در جذب مخاطب موفق بوده است؟

به نظر من سریال "زیرخاکی" با استقبال مخاطبان مواجه شد. اساساً سریال‌های مناسبتی به ویژه در ماه مبارک رمضان، به خوبی دیده می‌شوند. این سریال هم به‌واسطه زمینه مفرح و فضای نوستالژیک و البته قصه خوبی که دارد، بیننده زیادی داشت.

گروه بازیگران "زیرخاکی" از هنرمندان حرفه‌ای و کاربلد تشکیل شده بودند، در کنارشان راحت بودید؟



بیشتر سکانس‌های حضور من در این سریال با پژمان جمشیدی بود و فقط چند سکانس با خانم صامتی بازی داشتم. من پیش از این تجربه همبازی شدن با پژمان جمشیدی، خانم صامتی و هادی حجازی‌فر را داشتم و همه آن‌ها بازیگران حرفه‌ای هستند که به ارتقای سطح کیفی یک اثر کمک می کنند.

نظرتان درباره تغییر مسیر کاری جمشیدی از مستطیل سبز فوتبال به عرصه بازیگری چیست؟

به هر حال هر کسی می‌تواند در هر حوزه‌ای که به آن علاقه دارد و فکر می کند که استعدادش را دارد ورود پیدا کند. آیا کسی می‌تواند بگوید که نادر فلاح نباید دنبال ورزش حرفه‌ای باشد؟ آیا فوتبالیست‌ها می‌توانند مدعی شوند که مثلاً چرا یک بازیگر فوتبالیست شده؟ بنابراین آزادی فعالیت برای همه وجود دارد.

در این‌میان، مهم این است که آن فرد چقدر می‌تواند خودش را به این فضای جدید ثابت کند. اگر آن فرد توانست خود را به اهالی هنر اثبات کرده و به تعبیر دیگر تحمیل کند، نمی‌توان به او اعتراض داشت و مانع کارش شد. اما اگر بعد از ورود به این عرصه خوب عمل نکرد و همچنان مورد حمایت بود، آن وقت است که ماهیت فعالیت‌هایش مورد پرسش‌های جدی قرار می‌گیرد که درمورد پژمان جمشیدی اصلاً این‌طور نیست.

پژمان در همین پنج‌شش سال ثابت کرده است که بازیگر خوب و زحمتکشی است. مردم به خصوص در حوزه طنز به کارهای او در سینما و تلویزیون اقبال نشان داده‌اند و بازی‌اش را دوست دارند. من با پژمان تئاتر هم کار کرده‌ام و شاهد بوده‌ام که برای بهترشدن، سختکوش و پرتلاش است.

تکنیک آب‌بستن در سریال‌های نمایش خانگی!



نقد کننده دانا، نگاهی سیاه و سپید ندارد

● واروند

بازار شبکه نمایش خانگی حالا داغتر از همیشه شده است؛ موفقیت ظاهری بعضی از مجموعه‌های تولید شده برای این بستر و همچنین سرمایه‌های بسیاری که در این چند سال به دلایل منطقی و غیرمنطقی! مختلف به سمت این حوزه روانه شده، زمینه را برای تولید محصولاتی برای نمایش در بستر نمایش خانگی فراهم‌تر کرده است. در ادامه نیز با توجه به وضعیت پیش آمده برای سینماها به واسطه کرونا، بعید نیست بسیاری از فیلمسازان نیز قید ساخت آثار سینمایی را بزنند و به سراغ سریال‌سازی برای نمایش در این شبکه بروند.

اما سریال‌های شبکه نمایش خانگی فارغ از نقدهای متعددی که در زمینه محتوایی به آن‌ها وارد است؛ در زمینه فنی و کیفی هم ایرادات متعددی دارند که شاید به واسطه نقدهای محتوایی وارد شده بر آن‌ها، کمتر مورد توجه قرار گرفتند. نقدهایی که جدی نگرفتن آن‌ها باعث تولید انبوهی از سریال‌های کم کیفیت و بی‌ارزش برای عرضه در این شبکه شده است.

تکنیک‌هایی برای آب بستن و پول در آوردن!

سریال‌های شبکه نمایش خانگی به معنی واقعی کلمه مصداق غش در معامله هستند! اگر مخاطب چند تا از این سریال‌ها باشید، با تمام وجود متوجه تعبیری که درباره این سریال‌ها استفاده کردیم، می‌شوید. سریال‌های نمایش خانگی کم‌فروشی می کنند و این را می‌شود در هر قسمت از این سریال‌ها دید. یکی از مصادیق این کم‌فروشی را باید تاکید سازندگان سریال‌ها بر استفاده پرحجم از موسیقی در متن سریال‌ها دانست. برای نمونه در سریال "دل" که همین روزها در حال پخش از شبکه نمایش خانگی است، به طور میانگین در هر قسمت حداقل یک موزیک ویدئو چند دقیقه‌ای استفاده شده است. سریال‌های دیگر نیز هر کدام به نوعی درگیر این موضوع شدند و از "شهرزاد" که در ظاهر یکی از باکیفیت‌ترین محصولات عرضه شده در این شبکه بود تا "مانکن" که به عنوان رکورددار تعداد مخاطب در رسانه‌ها مطرح شد، همگی در قسمت‌هایی از سریال برای پرکردن قسمت‌های خالی قصه از موزیک‌ویدئو استفاده کردند. مسأله‌ای که اثری از آن در نمونه‌های مشابه خارجی نیست.

کم‌اهمیت‌ترین موضوع: قصه!

مسأله کیفیت پایین سریال‌های شبکه نمایش خانگی البته فقط همین آب‌بستن‌های مکرر در ابتدا و انتهای آنها نیست؛ بلکه نبود ایده‌های تازه و بحران قصه‌گویی را باید مهمترین نقطه ضعف فنی این سریال‌ها دانست. تقریباً اکثر سریال‌های نمایش داده شده در شبکه نمایش خانگی قصه‌هایی لاغر با سوژه‌های مرتبط با خیانت در روابط زن و شوهری، اختلاف طبقاتی، عشق‌های مثلثی و... است که روی آن روکشی از قصه‌های دیگر نیز کشیده شده است. برای مثال در میان سریال‌هایی که در همین روزها در حال پخش از شبکه نمایش خانگی هستند، تِم اصلی قصه دو سریال "دل" و "خواب زده" مسأله خیانت در روابط خانوادگی و عشق‌های مثلثی است. قصه "کرگدن" هم که در ظاهر به مسائل مافیای دارو مرتبط بود در دل خود عشق‌های مثلثی متعددی را جای داده بود.

این تاکید بیش از اندازه بر تمرکز قصه‌ها بر نمایش چنین روابطی در شرایطی است که اغلب این آثار در روایت ساده قصه خود زبان الکن و ناقصی دارند و به جای خلق موقعیت‌های پرکشش و تعلیق‌های داستانی بر شاخ و برگ دادن به این حواشی غیرضروری متمرکز هستند. برای مثال در همین چند قسمت اخیر سریال "دل" سازندگان سریال علاوه بر استفاده از تکنیک‌هایی که پیش از این به عنوان راهکارهایی برای آب‌بستن در سریال از آنها یاد کردیم، تاکید شدیدی بر نمایش کم کارکرد گذشته شخصیت‌ها دارد. در حالی که می‌شد آنها را چند دیالوگ ساده نیز برای مخاطب شرح داد و به جای آن بر روند اصلی قصه متمرکز شد.

در انتظار احترام به پول و وقت مخاطب

هنر سازندگان یک اثر نمایشی صرفاً در انتخاب سوژه، چگونگی ورود به قصه و چگونگی بسط دادن داستان نیست؛ بلکه انتخاب بهترین زمان برای اتمام قصه نیز خود هنری جداگانه است که البته انگار خبری از آن در شبکه نمایش خانگی نیست. در واقع در بسیاری از موارد سریال‌های عرضه شده در شبکه نمایش خانگی در بهترین حالت توانایی تبدیل شدن به یک مینی‌سریال چند قسمتی را داشتند اما با اصرار سازندگان اثر برای تبدیل آن به یک سریال (که گاهی بیش از یک فصل دارد!) در عمل باعث فرسایشی شدن روند روایت قصه و کاهش شدید کیفت خروجی نهایی شدند.

شاید اگر قصه سریالی مثل "دل" نهایتاً در ۱۰ قسمت روایت می‌شد به مراتب برای مخاطب قابل تحمل‌تر از سریالی بود که قرار است در ۴۰ قسمت روایت شود و به طور مشخص می‌توان کم‌فروشی را در هر قسمت از آن دید! چرا که اساساً قصه سریال پتانسیل و کشش تبدیل شدن به یک مجموعه ۴۰ قسمتی را ندارد.

آداب ساخت سریال چند فصلی

سریال‌سازی به شیوه چند فصلی هنوز در ایران آنچنان که باید منطبق بر اصول حرفه‌ای آن نشده است. قاعده ساخت سریال‌هایی با چند فصل انتشار همراه با فاصله آن‌هاست. در واقع اگر مبتنی بر الگوی پخش سریال‌های بین‌الملل پیش رویم، معمولاً بین پخش هر فصل از سریال‌ها بین ۶ ماه تا یک سال فاصله است و مخاطب در این بازه زمانی در انتظار انتشار فصل بعدی سریال می‌ماند. این در حالی است که سازندگان سریال‌های نمایش خانگی با دو تکه کردن قسمت‌های سریال و پخش آنها با فاصله‌ای کوتاه و چند هفته‌ای، به شکلی کاذب برای سریال دو فصل ایجاد می کنند.

مثلا سریال "هم گناه" که این روزها در حال پخش از شبکه نمایش خانگی است و در مجموع ۲۴ قسمت دارد، پس از پخش قسمت دوازدهم آن پایان فصل اول اعلام شد و قرار است فصل دوم آن نیز با فاصله‌ای کوتاه در اختیار مخاطبان قرار گیرد.

به نظر می‌رسد شبکه نمایش خانگی در ادامه مسیر خود برای آن که بتواند ارتباط بیشتری با مخاطبان بگیرد، راهی جز توجه به این ریزه‌کاری‌های مهم ندارد. نکاتی که بی‌توجهی به آنها گاهی باعث ایجاد حس "توهین به شعور مخاطب" در میان مخاطبان این آثار می‌شود؛ به ویژه آن که مخاطبان بابت تماشای محصولات عرضه شده در این شبکه باید علاوه بر زمان، هزینه‌ای جداگانه پرداخت کنند و این حداقل حق آن‌هاست که بتوانند محصولاتی با کیفیت‌تر را تماشا کنند.

احسان سالمی ـ سایت مشرق

آشوب در آبگیر

ترانه شکیبا



مــن و **وجیهه**، ضمن این که همسـایه بودیم و از سـال‌ها پیش همدیگر را می‌شناختیم، بر حسب اتفاق، در دوره دانشـگاه همکلاس شـدیم و توی دانشـگاه هم، مرتب ملاقات‌هایی داشتیم و به‌این جهت، در میانه سال‌های تحصیلمان، وقتی مادرم گفت از وجیهه خوشـش آمده و علاقمند است او عروسش باشـد، به‌شدت خوشـحال شدم، چون خودم هم بعد از سـال‌ها آشـنایی بـا وجیهه به‌او علاقمند شـده بودم و وقتی به‌خواستگاری رفتیم، پدر و مادرش، بر اسـاس شـناختی کـه از من و خانواده‌ام داشـتند، به‌راحتی بـا تقاضایم موافقت کردند و کوتاه‌مدتی بعد، پای سـفره عقد نشستیم و زندگی مشـترک را شروع کردیم.روابطی بسیار گرم و صمیمانه و زندگی عاشـقانه‌یی داشـتیم و هر دو خوشـحال بودیم که شـریک مناسبی برای زندگـی خود یافته‌ایم، اما بعـد از ازدواج خواهرم با **فرید**، یک باره زندگی مشـترک ما دسـتخوش بحران عجیبی شد.

ریشه‌بحران‌هم آن‌جابود که خواهرم‌وشوهرش، به‌من و همسرم علاقه زیادی نشان می‌دادند و چون خانه‌شان هم در نزدیکی خانه ما بود، تقریباً هر شب سـری به‌ما می‌زدند، ساعاتی نزد ما می‌ماندند و از این‌جا و آن‌جا حرف می‌زدیم و سـاعات خوشی را کنار هم می‌گذراندیم و برای تلافی محبتشان گاهی هم، ما به‌خانه آنها می‌رفتیم.

از اولیـن روزهای بعد از ازدواج خواهرم، حس کردم‌وجیهه حال‌خوشی ندارد.اوایل چیزی به‌روی خودش نمی‌آورد و فقط سعی می‌کرد دیدارهایمان تا جایی که ممکن است کم‌تر و کوتاه‌تر باشد، چند بار هم که علت را پرسیدم، جواب‌هایی بی‌سر و ته شنیدم و طولی نکشید که شروع به‌ایراد گرفتن از رفتار خواهرم با شوهرش کرد :هیچ فکر نمی‌کردم خواهرت تا این حد کم‌جنبه باشد.

– این را از کجا فهمیدی؟

–از آن‌جـا کـه در اظهـار علاقـه و محبـت به‌شوهرش بیش از حد افراط می‌کند.

– خب، لابد به‌شوهرش خیلی علاقمند است. وگرنه، دلیلی ندارد که تظاهر کند.

– به‌نظر من، یک زن باید غرور داشـته باشد و مرد را وادار به‌اظهار علاقه به‌خودش بکند.

– به‌جای این که از خواهرم ایراد بگیری، سعی کـن رفتـارش را به‌خاطر بسـپاری و از آن‌ها در روابط خودمان استفاده کنی !

– پناه بر خدا! یعنی من باید از خواهر یک وجبی تو تقلید کنم؟ صد تا زن مثل خواهرت باید بیایند و شوهرداری را از من یاد بگیرند.

حرف‌های وجیهه، که تقریباً بعد از هر دیداری با خواهرم، به‌شکلی تکرار می‌شد و هر دفعه همراه بـا کلی طعنـه و کنایه بود، مرا عصبـی می‌کرد و به‌واسـطه مهری که بـه خواهرم داشـتم، اغلب درصدد دفاع از او بر می‌آمدم و همین امر، موجب بگو مگوهایی دنباله‌دار می‌شد.

وجیهه، بعد از مدتـی، تغییر رویه داد، دیگر از خواهـرم ایرادی نمی‌گرفت، اما مرتب شـوهرش فرید را به‌رخ من می‌کشـید:یاد بگیر...فرید نصف سن تو را دارد، درآمدش هم حتماً خیلی از تو کمتر است، اما دیدی چه دستبندی برای رعنا خریده؟

– خدا شانس بدهد... معلوم نیست رعنا چه کار کرده که شـوهرش تمام درآمد خود را دو دستی به او تقدیم می‌کند.

– احترام گذاشـتن به‌زن را بایـد از فرید یاد گرفت.عبارت جانم و عزیزم از دهنش نمی‌افتد...

به‌طور معمول، من هم در برابر چنان حرف‌هایی از خودم دفاع می‌کردم:

– رعنا حتماً رفتاری دارد که برای شـوهرش دلچسـب اسـت و او را با عناوین جانـم و عزیزم مـورد خطاب قـرار می‌دهد، اگر شـوهرش تمام درآمد خود را به او می‌دهد، دلیلش این اسـت که مدیریت دارد، اهل ولخرجی نیسـت، پول را تلف و تباه نمی‌کند و به‌همین دلیل اسـت که می‌تواند چنان دستبندی بخرد و...

– یعنی رفتار من برای تو دلچسـب نیسـت؟ یعنی من اهل ولخرجی هستم و مدیریت ندارم؟

مـن، ایـرادی در رفتار تو نمی‌بینـم قصد هم نـدارم تو را بـه ولخرجی و بی‌کفایتـی متهم کنم، امـا به‌هرحال، هر زن و مـردی حق دارند هرطور دلشان می‌خواهد با همدیگر رفتار کنند و کسی هم حق ندارد نسبت به‌رفتار آنها با همدیگر حساسیت به‌خرج بدهد...

اما وجیهـه، حاضر نبود کوتاه بیاید و هر روز با حرفهایش به‌شـکلی اعصاب مرا به‌هم می‌ریخت و بحث‌هـای دایمـی، کم‌کم زندگی مشـترک ما را به‌جایی رسـاند که هر دو متقاعد شـدیم ادامه زندگی مشترکمان ناممکن است و مصلحت حکم می‌کند از همدیگر جدا شویم.

اولیـن بار، من این را گفتم و وجیهه برای آن‌که در برابرم کم نیاورد، دست پیش گرفت که:

– من‌هم می‌خواستم همین را بگویم.

بعد، با عصبانیت به‌داخل اتاق رفت، در را به‌هم کوبید و از پشت در صدایش را شنیدم که:

– مـن می‌روم خانه مـادرم و آن‌جا می‌مانم تا بیایی و تکلیفم را روشن کنی.

حس کردم اگر توی خانه بمانم، ممکن اسـت در جـواب حرفهایش چیزی بگویـم که کار بدتر شـود.به‌این جهت لباس پوشیدم تا از خانه بیرون بروم.موقع خروج از سـاختمان با **ابراهیم**، یکی از همسایگان سـالمند مجتمع سـینه به سینه شدم و انگار از حالت چهـره‌ام متوجـه درون منقلبم شـد.چون با لحنی پدرانه گفت: خیر باشد جوان؟ چرا آشفته‌ای؟ مگر کشتی‌هایت غرق شده؟

در آن لحظه نیاز به‌کسی داشتم که درددل کنم تا سبک شـوم.به همین جهت، بدون رودربایستی باب شـکوه و شـکایت از وجیهه را شـروع کردم و گفتم: شـما و همسـرت چگونه توانسته‌اید این همه سـال، عاشقانه زندگی کنید در حالی که من و همسـرم بعد از چهار پنج سال زندگی مشترک به بن‌بست رسیده‌ایم و احساس می‌کنیم درد‌مان جز با جدایی درمان نمی‌شود؟

زندگی مشـترک مثل یک آبگیر است.وقتی زن یا مـرد حرفی می‌زند که خوشـایند طرف مقابل نیست، مثل پرتاب سنگ در آبگیر است

ابراهیم، عینک ذره‌بینـی خود را جابه‌جا کرد، نگاهی به‌چهره‌ام کرد و گفت:

– نسـل ما با شما فرق دارد.ما متعلق به نسلی هستیم که وقتی چیزی خراب می‌شد، آن را تعمیر می‌کردیم و هرگز به‌فکر تعویض نمی‌افتادیم!

حرفش به‌نظرم جالب آمد و او ادامه داد:

– من یک باغچـه کوچک توی منطقه دماوند دارم.روز جمعه با همسرت بیا برویم آن‌جا تا حال و هوایی عوض کنیم.اگر قسمت بود، آن‌جا برایت توضیح می‌دهم که منظورم چیست.

روز جمعه، مرد صاحب‌خانه و همسرش و من و وجیهه، با اتومبیل من به دماوند رفتیم.وسط باغی کـه ابراهیم از آن به‌عنوان باغچـه یاد کرده بود، استخری وجود داشت که از آب آن برای آبیاری درختان استفاده می‌شد.ابراهیم، وقتی مشغول قدم زدن و صحبت کردن در باغ بودیم، به کنار استخر که رسـیدیم، از وجیهه خواست سـنگی به‌داخل اسـتخر بیندازد.وجیهــه از شـنیدن آن حرف، با تعجب لب برچید، اما کاری را کـه ابراهیم گفته بود، انجام داد.با افتادن سـنگ در آب، موج‌هایی به حرکت درآمد.آن‌گاه به من گفت: دسـتت را درون آب ببر و جلو حرکت موج‌ها را بگیر.

می‌دانسـتم که ناممکن است، اما به‌توصیه‌اش عمل کردم، اما موج‌ها بیشـتر شـد و او با صدای بلند خندید:

– زندگـی مشـترک مثل یک آبگیر اسـت. وقتی زن یا مرد حرفی می‌زند که خوشـایند طرف مقابل نیسـت، مثل پرتاب سنگ در آبگیر است و آشـوبی به‌پا می‌کند، اما پس از دقایقی آشوب فرو می‌نشیند، اما اگر طرف مقابل قصد مقابله با آن‌را داشـته باشد، درست مثل دسـت بردن در آب، آشوب را بیشتر می‌کند.

مــن و وجیهه، با توجه بــه پیش‌زمینه‌یی که از اختلاف‌هایمان داشتیم، نگاهی به‌همدیگر انداختیم و هر ذو زدیم زیر خنده.

ابراهیـم نگاه تحسـین‌آمیزی به ما انداخت و گفت: واقعاً هم خنده‌دار اسـت که کسـی سنگ به‌داخل آبگیر بیندازد و دیگری بخواهد موج‌های ناشی از آن‌را مهار کند. من و زلیخا اگر پنجاه سال بدون مشکل زندگی کرده‌ایم، دلیلش این است که هرگز سنگی در آبگیر نینداخته‌ایم.

من و وجیهه سرمان را پایین انداختیم و وجیهه زیـر لب گفت: چرا تا حـالا خودمان به این نتیجه نرسیده بودیم؟

شانس هرگز کافی نیست

●اندرو متیوس

داستان زندگی

بقیه از صفحه ۱۵

نقطه صفر مرزی

اسـفندیار آهی کشـید و ادامـه داد: "اما هر جفتشون دروغ می‌گفتند، این رو وقتی فهمیدم که گیر افتادم و به عنوان یک محتکر و دزد خرده پای بیت المال، اسمم رفت توی روزنامه‌ها و حکم جلبم صادر شـد! آن روزها-مثـل الان-از اینکه قراره مجازات بشـم ناراحت نبودم و فقط نگران آینده زن و بچه ام بودم، تمام حسـابهای بانکیم مسدود شده بود و تنها شانسی که آوردم این بود که مقدار زیادی دلار و تعدادی سـکه طلا داشتم که آنها را در اختیـار یکی از بهتریـن رفیقام به نام غلامرضا قرار دادم و به او و لاله و آرمان گفتم: "اگر من پول به حسـابتان بریزم مصادره میشه، پس بهتره بعد از دادگاه مـن "غلامرضا" با ایـن دلارها و طلاها براتـون یک خونـه بخره که لااقل آواره نشـین!"

همین اتفـاق هم افتاد، یعنی رفیقـم دو ماه بعد از اعلام حکمم یک آپارتمان برای آنها و به اسم لاله خرید، حکم من هم شـد سـه سال زندان، همراه با جریمه نقدی! که البته می‌تونسـتم این جریمه رو پرداخـت کنم، یعنی کافی بود آن پولی رو به جای خریدن خانه برای خانـواده‌ام، به دادگاه بپردازم کـه تقریباً نصف جریمه من می‌شـد و بقیه‌اش رو هم اقسـاطی بپردازم، اما من آسایش لاله و آرمان را ترجیح دادم، ولی نتیجه چی شـد؟ زن و فرزندم همه جا اعلام کردند که از داشـتن شوهر و پدری مثل من خجالت می‌کشند! لاله بلافاصله تقاضای طلاق کرد و از من جدا شـد، آرمان هم که فهمید دیگه از تنور من نان براش درنمیاد، غیر از یک بار کـه با اصرار غلامرضا بـه دیدنم آمد، دیگه حتی تلفن هم به من نزد!"

اسفندیار به سـختی جلوی اشکش را گرفت و درحالی که چانه‌اش می‌لرزید ادامه داد:

"امـا اوج بی‌معرفتیشـون موقعی بـود که از بیماری من باخبر شـدن، اما حتی در این چند ماه هم یکبار حالم رو نپرسیدن!"

شـنیدن حرفهای اسفندیار، مانند کابوسی بود کـه ناگهان مرا از یک خواب شـیرین بیدار کرده باشـد! و شـاید به همین خاطر بود کـه بی‌اختیار گفتم: "یعنی درسـت در روزهایی که شـما زندان بودی، آرمان برای من شعر عاشقانه می‌فرستاد؟ و موقعی که شـما دیالیز می‌شـدی، لاله مرا برای پسرش خواسـتگاری کرد؟"حالا نوبت اسفندیار بـود که جا بخورد و فقط نگاهم کند. زمان ملاقات رو به پایان بود و موقع خداحافظی اسفندیار گفت:

"دور از مردانگیه که یک پدر در مورد پسرش اینطـوری حرف بزنه، اما مطمئن باش آرمان فقط چشـمش دنبال ثروت توئه لیداجان و بعد از اینکه پولت رو به دسـت بیاره، فراموشت می‌کنه؛ یعنی همان کاری که با من کرد!"

هر چند که خودم هم به این نتیجه رسیده بودم، اما شـنیدنش از زبان اسـفندیار، جگرم را بیشتر سوزاند. ملاقات آن روز همه حقایق را برایم روشن کرد، ولی این آخرین ملاقات من و اسفندیار نبود!

شـب وقتی به خانـه دخترخاله‌ام رسـیدم و موقعی که آنها داشـتند از دلواپس بودنشان برای تاخیـر من حرف می‌زدند، فقط یـک جمله گفتم: "حالم از دیدن هر جفتتون به هم می‌خوره"

و بعد چمدانم را برداشـتم و به خانه یکی دیگر از اقوام رفتم تا از زبان آنها نیز آنچه را اسـفندیار گفته بود بشـنوم و تـازه آن موقع بود که فهمیدم چرا آن مادر و پسر دلشان نمی‌خواست من با بقیه اعضای فامیل تنها باشم!

سـه روز خودم را در یک اتاق زندانی کردم و سـرانجام تصمیم خود را گرفتـم و از فردا افتادم دنبـال کار اسـفندیار، ابتدا با خریـدن یک کلیه پیونـدی جانش را نجات دادم و سـپس به کمک همان آقای مددکار و با اسـتخدام یک وکیل زبده موفق شدم جریمه اسـفندیار را کم کنم و... شاید سـال قبل که قیمت "یورو" یک مرتبه به بیست هزار تومان هم رسید،بیشـترین منفعتش نصیب اسـفندیار شـد تا من بتوانم با فروش پولهایی که از آلمان آورده بـودم، جریمه او را بپردازم و پس از چند ماه دوندگی، حکـم آزادی‌اش از زندان را بگیرم! در طول این مدت یک اتفاق دیگر هم افتاد؛ اسـفندیار آنقدر مهربان و باشعور بود که دل من با منطقم کنار بیاید و بگوید"وقتی توانسـتی با یک عشق کور کورانه عاشق جوانی بشی که شش هفت سـال از خودت کوچکتر بود، پس می‌توانی عاشق مردی بشی که ده سـال از خودت بزرگتره ؛ حتی اگر پدر آرمان باشد!"

***

امروز که این نامه را –توسـط آقای مددکار– دارم برایتان می‌فرستم، من و اسفندیار زن و شوهر هستیم و در آلمان زندگی می‌کنیم. این را می‌دانم و هر روز از ایران و از سوی فک و فامیل اخباری از آرمان و لاله به دسـتم می‌رسد که مرا "هوسباز" و اسفندیار را خائن می‌نامند. اما نه تنها همان اعضای فامیل، که حتی خدا هم می‌داند که حق با ماست؛ این کمترین تقاص آرمان و لاله است!

اما شـاید بهترین حرف را در مورد ازدواجم با اسـفندیار "عموحیدر" زد که گفت: "کاری که تو کردی گناه نیست، خلاف هم نکردی...، اما بعضی وقتها، انجام بعضی کارها برای هیچکس قابل قبول نیسـت؛مثل تو که ابتدا می‌خواسـتی با یک پسر جوان ازدواج کنی، اما بعداً عاشـق پدر همان پسر شدی، به این میگن عبور از نقطه صفر مرزی!"

مترجم: نیلوفر یوسفی

یک روز با من زندگی کنید!

هر ساله در جهان در روز ۱۲ هم ماه می و در بسیاری از کشورهای دنیا روز جهانی پرستار به یاد "فلورانس نایتینگل" پرستار انگلیسی بنیانگذار پرستاری مدرن، ارج نهاده می‌شود و...

آنچه در ادامه می‌خوانید ماجراهای واقعی از تجربیات چند پرستار بخش بیماری‌های تنفسی در کشور آمریکا، از اتفاقاتی است که در این مدت در خط مقدم مبارزه با چشم خود دیده‌اند. آمریکا جزو کشورهایی است که بیشترین آمار مرگ به علت ویروس کووید ۱۹ را تجربه کرده و از اوایل گسترش بیماری تا این لحظه که من این گزارش را می‌نویسم اتفاقات باورنکردنی بسیاری در کنار ما رخ داده که دوست داشتم شما را هم در جریان آنها بگذارم.

راوی گزارش



ما کسانی هستیم که زندگی امان با اتفاق افتادن یک حادثه جمعی و یا یک تراژدی طبیعی مثل زلزله یا بیماری‌های همه گیر، به راحتی به یک کابوس تمام عیار تبدیل می‌شود. زندگی ما حتی در روزهای عادی هم وابسته به زندگی شماست!

روز ما ممکن است ترکیبی از احساسات مختلف مثل نگرانی، امیدواری و یا غم عمیق باشد. هر لحظه ممکن است قلب ما با اتفاق افتادن حادثه‌ای بد به راحتی بشکند و تحمل این موضوع گاهی واقعا سخت می‌شود. به واقع اگر بخواهم به صورت تخصصی بگویم، ما پرستار درمانگر بیماری‌های تنفسی هستیم، کسانی که این روزها جان خیلی‌ها به کار آنها بستگی دارد.

ساده‌ترین راهی که بخواهم شغلم را برایتان توضیح بدهم این است که بگویم: "من کمک می‌کنم بیمارانم نفس بکشند". به نوعی انگار نفس بیمار به کار من بستگی دارد. من و افرادی مثل من، به عنوان رابطی درمانی به بیمارستان‌های مختلف سرویس می‌دهند. من در حال حاضر در بیمارستانی در مرکز شهر دیترویت کار می‌کنم.

کار دیگر من این است که به بیماران با مشکلات مزمن تنفسی، بیماران قلبی و بیماران دیگر در آسایشگاه‌ها هم خدمات بدهم. گاهی برای درمان‌های غیر تخصصی مثل وصل کردن دستگاه کمک تنفسی و یا حتی درمان‌های تخصصی مثل خالی کردن و تمیز کردن راه تنفس بیماران خاص، به منزل آنها نیز می‌روم. در تمام مدت زمانی که وارد این کار شده‌ام، در آمریکا کمبود افرادی مثل من در جامعه احساس می‌شده است.

حالا تصور کنید با آمدن یک بیماری تنفسی عجیب و غریب و همه گیر به نام کوئید ۱۹، وضعیت کمبود به چه شکل درآمده و سر ما چقدر شلوغ است طوری اگر بخواهم از شلوغی ساعت کار و خستگی‌هایم بگویم شاید برایتان شبیه یک کابوس شبانه باشد.

وقتی ما در بیمارستان هستیم اغلب مراجعه کنندگان تصوری از زندگی شخصی ما ندارند ولی اگر بخواهم صادق باشم باید اعتراف کنم که من هم مثل شما حسابی ترسیده و وحشت زده بودم.

من از ازدواج ناموفق سابقم دو دختر نوجوان دارم که به علت مهاجرت پدرشان به خارج از کشور، بار بزرگ کردن آنها را به تنهایی به دوش کشیده‌ام و اگر به این بیماری دچار شوم دیگر نه قادر به انجام کارم هستم و نه می‌توانم فرزندانم را نگهداری کنم.

خوشمزه‌ترین غذایی که در عمرم خورده‌ام!

در کنار تمام مشکلاتی که در این مدت تجربه کرده‌ام از همه بدتر این بوده است که امروز دقیقا سه هفته شده است که یک ماست N۹۵ را به صورت تکراری استفاده می‌کنم. تجهیزات محافظتی به شدت کم است و ما به جز اینکه از خدا بخواهیم از جایی برایمان ماسک برساند راه دیگری نداریم. شاید باورتان نشود ولی هر دفعه ضد عفونی کردن ماسک محافظتی ما با دستگاه یو وی دو ساعت زمان می‌برد و هرچند خیلی بهداشتی نیست ولی باز از هیچ چیز بهتر است.

پوشیدن و ضد عفونی کردن لباس‌های محافظتی هم یک داستان جدا دارد. وقتی آن را به تن می‌کنیم باید سعی کنیم تا حد امکان به دستشویی رفتن یا غذا خوردن نیاز پیدا نکنیم زیرا درآوردن لباس به منزله نیاز به ضد عفونی کامل آن برای پوشیدن مجدد است. در این میان رفتار مردم شهر یکی از بهترین اتفاق‌های این روزهایمان هستند.

آنها برایمان دعا می‌خوانند از ما تشکر می‌کنند و به ما دلگرمی می‌دهند. وقتی بسته ماسک‌های دست دوز که مردم از این طرف و آن طرف شهر برای ما ارسال می‌کنند به دستمان می‌رسد، واقعا کور سویی از نور امید در دلمان می‌تابد. حتی به جرات می‌توانم بگویم خوشمزه‌ترین غذایی که خورده ام، غذایی بود که یکی از همسایگان بیمارستان همین چند روز پیش بعد از چند ساعت کار طولانی و تحمل گرسنگی برای همه ما آورده بود.

به عنوان یک پرستار که در بخش بیماری‌های مسری کار می‌کند، سخت‌ترین قسمت روز برایم زمانی است که به خانه می‌رسم! من باید از فرزندانم محافظت کنم و مهمترین کار ضد عفونی کامل خودم و لباس‌ها و وسایلم است که خیلی خیلی سخت و وقت گیر است. تصور کنید پاهایتان از خستگی سوزن سوزن بشود و باز هم نیاز به سر پا ایستادن و کار کردن باشد.

وقتی به خانه می‌رسم در حیاط پشتی خانه لباسهایم را عوض می‌کنم و آنها را به همراه کفش‌هایم در کیسه پلاستیکی انداخته و مستقیم در ماشین لباسشویی می‌گذارم و تازه نوبت شستشو و ضد عفونی کامل خودم می‌شود. در این حال سمت دخترهایم نمی‌روم و ساعت‌های ندیدنشان مدام طولانی‌تر می‌شود. بعد از دو سه روز رعایت کردن این قوانین، واقعا عذاب آور و سخت می‌شود ولی برای کسی که کارش نجات جان بیماران است راه دیگری وجود ندارد.

وقتی نمی‌توانیم به وظیفه عمل کنیم!



یکی دیگـر از اتفاقات ناگـوار که هرگز تصور نمی‌کردم در طـی دوران کاری‌ام با آن روزبه رو بشوم این بود که ظرفیت بیمارستان‌ها تکمیل شده و آمدن هر بیمار جدید به منزله این است که باید دست رد به سینه یک بیمار دیگر بزنیم.

شـاید به زودی وضعیت به گونه‌ای بشود که مجبور شـویم رسیدگی به بیماران را اولیت بندی کنیم. این روزها درد دیدن مراجعه بیماران آسیب پذیر از طرفی و درد درمان نشدن بیماران سالم و جوان از طرفی دیگر کابوس پرسـتاران و پزشکان شـده اسـت. این ویروس پیر و جوان نمی‌شناسد و خیلی خطرناک اسـت و برای یک پرسـتار، دل نازک بودن معنی ندارد.

درسـت اسـت که ما نیز مثل همه انسـان‌ها از احساسـات برخورداریم ولی یک پرسـتار باید بداند بیمارش ممکن اسـت با وجود تمام تلاش‌ها باز هم تسلیم بشـود. ولی در موقعیت‌های عادی دیدن چنین شـرایطی خیلی کمتـر اتفاق می‌افتد. این روزها انگار زحمات ما هر لحظه بیشـتر نقش بر آب می‌شـود و ما مجبوریم با خیلی از بیمارانی که چندین روز اسـت به آنها رسـیدگی کرده‌ایم و از جزییـات زندگی خیلـی از آنها خبر داریم، به راحتی خداحافظی کنیم و تحمل این موضوع خیلی سخت است.

بیماران به خانه فرستاده می‌شوند!



رادیوگرافی ریه‌های فرد مبتلا به کرونا، سطوح وجود مایع در ریه را نشان می‌دهد

از وقتـی بیمـاری همه گیر شـده بـا تصمیم هیأت‌های مشـاوره که در هر بیمارستان تشکیل می‌شود، قرار شده تا بیماران به اصطلاح با ثبات‌تر را به خانه بفرستیم تا ادامه درمانشان را در قرنطینه خانگی به سر ببرند. همه ما می‌دانیم که فرستادن یک بیمار که با مشکل ریوی کاملا ناشناخته دست و پنجه نرم می‌کند به معنی ریسـکی بزرگ برای زندگی اوسـت ولی راه دیگری وجـود ندارد زیرا تخت‌های بیمارستان باید برای بیماران با وضعیت خطرناک‌تر خالی بشود. عکس رادیوگرافی که در کنـار تخت بیمار قرار دارد را بـر می‌دارم. دیدن تصویر ریه بیمار وحشت آور است.

ریه‌ها مانند یک فرد سرطانی پر از مایع است و این به معنی عدم دسترسی بدن به سطح اکسیژن کافـی می‌باشـد که تصورش هم دردناک اسـت بیماری که روی تخت بیمارسـتان روبه روی من افتاده همین چند روز پیش سـالم و سـر حال بوده است. هرگز سـیگار نکشـیده و زندگی سالمی را دنبال می‌کرده ولی اگر بخت با او یار نباشـد، شاید چند روز دیگر نیاز به عمل سـنگین پیوند ریه پیدا کند. نـا امیدی را می‌توان در چهـره دردمند تیم پزشـکی که بیماران با ثبـات را انتخاب می‌کنند دید.

هـر روز باید وضعیـت چند نفر تغیـر کند تا تخت‌های جدید خالی شـود. برخی از بیمارانی که بنا بر تشخیص پزشکان مرخص می‌شوند چند روز بعـد با علائمی شـدیدتر باز می‌گردنـد و یا حتی بعضی از آنها در قرنطینه تسـلیم می‌شـوند و این فشـار تصمیم گیری را برای همـکاران من خیلی سـخت کرده است و بار عذاب وجدان را بر دوش آنها افزوده است.

بیمارانـی کـه در تنهایـی و بـدون اطلاع از عزیزانشـان جان می‌سپارند و بار سـنگین خبر رسانی که بر عهده کادر پزشکی است...

از زمانی که تسـت کرونای یک بیمار بستری مثبـت اعلام می‌شـود تا زمان ترخیـص او، هیچ کسـی اجازه همراهی و یا ملاقات بـا او را ندارد و همین قانون که همه مجبور به رعایت آن هسـتیم لحظـات تلخـی را برای بسـیاری در آمریکا رقم زده اسـت. همین چند روز پیـش یک خانم هفتاد سـاله با علائم شدید تنفسی به همراه همسرش به بیمارسـتان ما مراجعه کرد. مـرد بیچاره درحالی جلوی در بیمارستان با همسرش خداحافظی کرد که نمی‌دانسـت تنها شش سـاعت بعد او تسلیم بیماری می‌شود. در چنین شرایطی اعلام از دست رفتن بیمار برای ما پرسـتاران واقعا چالش بزرگی است.

خیلـی اوقات حتی نمی‌شـود بـه بازماندگان تسلیت گفت و آنها را آرام کرد زیرا فرصتی برای این کارنیست. با دیدن این صحنه‌ها مدام با خودم می‌گویم: "لطفا جدی بگیرید!

این تنها خواسته من و همکاران من است ". اگر خانه کسی از مواد خوراکی خالی شده است، کاملا قابل درک اسـت که برای خرید وسـایل واجب بیرون بـرود ولی بیرون رفتن بـرای پیاده روی و دیدن دوسـتان هیچ لزومی نـدارد. من به عنوان کسـی که جانش را برای مبارزه با این خطر بالقوه گذاشـته اسـت با دیدن تصاویر افرادی که برای تفریح بیرون هستند، دلشکسته و نا امید می‌شوم.

به یاد داشته باشید کادر پزشکی و پرستاران نیز انسان‌هایی هستند با ظرفیت مشخص و هر روز از توان آنها کاسـته می‌شود. اگر این وضعیت کنترل نشـود به زودی خیلی از آنها دیگر توان کار کردن نخواهند داشت. پس ماندن در خانه رعایت کامل و بی‌عیب و نقص مسایل بهداشتی مبارزه با کرونا این روزها بزرگترین وظیفه هرکسـی است. به یاد داشته باشید این ویروس با تمام وحشتی که به دل همه مردم دنیا انداخته اسـت فقط بین ۷ تا بیست و پنج روز زنده می‌ماند.

پـس ما می‌توانیم با رعایت فاصله اجتماعی به زودی آن را شکسـت بدهیم. این روزها فقط باید شـاغلین کارهای مهم و کلیدی به سر کار بروند و بقیه افراد در خانه‌های خود باقی بمانند. تحمل این وضعیت در مقایسه با تحمل وضعیت‌های بحرانی دیگـر ماننـد جنگ و زلزله بی‌هیچ عنوان سـخت نیسـت. ما هنوز هم سر پناهی برای نجات داریم و همین یک خبر خوب است.

در کنـار تمـام نا امیدی‌ها می‌خواهم به شـما بگویم که من هنوز هم همان پرستار قوی و آرامی هسـتم که خیلی از شما در هنگام بیماری در بالای تخت بیمارسـتان دیده ایـد، من یک مبارزم، یک فرد قوی! و می‌دانم به یاری شما به زودی شهرمان را از این ویروس شـرور پـس خواهیم گرفت. ما کرونا را شکست خواهیم داد.



صالح مصطفوی، مربی تیم فوتبال استقلال:

موافق شروع تمرینها نیستم



فوتبال ایران شرایط عجیبی دارد، یک روز تیمها متحد می‌شوند و علیه از سرگیری لیگ برتر فوتبال ایران موضع‌گیری می‌کنند و فردای آن روز چند تیم دیگر در تقبیح این اتحاد و موضع‌گیری‌ها بیانیه می‌دهند و در راستای منافع فوتبال و هواداران‌شان خواستار شروع دوباره لیگ می‌شوند. استقلالی‌ها از جمله افرادی بودند که ترجیح‌شان لغو مسابقات بود با این حال اعلام شد که احتمالا از دهه سوم خرداد مسابقات لیگ از سر گرفته خواهد شد و حالا صالح مصطفوی مربی تیم فوتبال استقلال درباره لیگ و حواشی آن حرفهای جالبی زده است...

قرار است رقابت‌های لیگ برتر آغاز شود و گویا چندان موافق نبودید.

-در این خصوص به‌اندازه‌ای صحبت شده که شاید مسائلی که عنوان شود یک مقدار تکراری باشد. متأسفانه کسانی که درباره سلامت مردم، بازیکنان و کادرفنی و خانواده‌هایشان صحبت می‌کنند متهم می‌شوند به ترس از قهرمان‌شدن پرسپولیس درحالی که فوتبال رقابتی در داخل زمین است. شما بازی می‌کنید و در همان زمین هم نتیجه قهرمانی به‌دست می‌آید. سالیان پیش را به‌یاد می‌آورم که تیم فوتبال بهمن حدود ۱۱ امتیاز در فاصله ده، دوازده هفته مانده به پایان رقابت‌ها از تیم دوم جدول پیش بود اما درنهایت تیم دیگری قهرمان شد.

شاید در این فصل هم این اتفاق بیفتد و شاید هم فصل ادامه پیدا کرده و پرسپولیسی که امروز شانسش از سایر تیمها بیشتر است، قهرمان شود اما کسانی که از سلامت صحبت می‌کنند و به‌دنبال راهکاری هستند که سلامتی بازیکنان و تمامی دست‌اندرکاران برگزاری مسابقات به‌خطر نیفتد درحال متهم‌شدن به این موضوع هستند که از قهرمان‌شدن پرسپولیس می‌ترسند که یک‌مقدار صحبت کردن درخصوص این موضوع را سخت می‌کند. درواقع به این موضوع فشار تبلیغاتی-رسانه‌ای می‌آورند تا درخصوص سلامتی صحبت نشود اما حقیقت این است که پزشکان تیم‌ها در این مورد صحبت می‌کنند و پروتکل‌های درنظر گرفته‌شده برای سلامتی بازیکنان را بررسی کرده‌اند اما در واقعیت و طبق نظر آنها خیلی از این پروتکل‌ها اجرایی نیست، ضمن اینکه اجرای آنها است. این موضوع می‌تواند خطرات زیادی را دربی داشته باشد که شامل بازیکنان و خانواده‌های آنها بشود و سلامتی عده‌ای ممکن است به‌خطر بیفتد اما درعین حال ما با باشگاه‌هایمان قرارداد داریم و باشگاه‌های ما زیر مجموعه سازمان لیگ هستند و سازمان لیگ هم وقتی درخصوص برگزاری یا عدم برگزاری رقابت‌ها تصمیم‌گیری کلی داشته باشد، ما مجبوریم از آن تبعیت کنیم.

نظر شما چیست؟

به‌نظر من با توجه به شرایط کنونی اجرای پروتکل‌های سلامتی که برای بازیکنان و کادرفنی درنظر گرفتند بسیار سخت است و ریسک بیمارشدن خانواده‌ها و اعضای باشگاه‌ها را بالا می‌برد. با توجه به اینکه ممکن است سلامتی بازیکنان و سایر دست‌اندرکاران به‌خطر بیفتد، موافق شروع تمرینات و بازی‌ها نیستم.

باشگاه پرسپولیس هم بیانیه‌ای صادر کرد و این‌طور عنوان شد که اگر لیگ به‌خاطر یک فوتبالیست تعطیل می‌شود پس باید بیمارستان‌ها را هم تعطیل کرد!

-به‌صورت کلی درخصوص بیانیه باشگاه پرسپولیس صحبتی ندارم. آنها نگران از دست

دانشگر، مدافع استقلال:

دوست ندارم درباره دیگران حرفی بزنم



مقدمه: محمد دانشگر مدافع تیم فوتبال استقلال که درعین توانمندی بالا در امر بازیسازی، در خط دفاعی نیز مهره‌ای قابل اتکا و مستحکم به‌شمار می‌رود و درعین جدی‌بودن در زمین و باج‌ندادن به مهاجمان حریف، در خارج از مستطیل سبز به شوخ‌طبعی و خونگرمی بین هم تیمی‌هایش معروف است.

می‌گویند قرار است به‌زودی تمرینات تیم‌ها شروع شود. خبر داری؟

-فعلا که خبری نیست. من هم در شهر خودمان و در قرنطینه مشغول تمرین هستم. کسی هم تا امروز به ما حرفی نزده است که برای آغاز تمرینات راهی تهران شویم.

از وضعیت استقلال هم خبری نداری؟

-فعلا که همه‌چیز در فوتبال تعطیل است. در استقلال هم همین وضعیت است باید صبر کنیم تا تکلیف ادامه رقابت‌های لیگ مشخص شود. فعلا که قرار بود بخشی از قراردادها واریز شود و ما هم منتظریم. مشکلاتمان زیاد است و امیدوارم مدیریت جدید استقلال تلاش بیشتری برای حل‌وفصل این مشکلات بکند.

به‌عنوان یک فوتبالیست حرفه‌ای به‌نظرت شرایط برای ادامه رقابت‌های لیگ مهیا شده است؟

-فعلا که شرایط برای هیچ کاری مهیا نیست، اما می‌بینیم مردم در یک شرایط عادی به خیابان‌ها و سر کار خود بازگشته‌اند. شاید تنها کسانی که هنوز به‌طور واقعی در قرنطینه مانده‌اند کسانی هستند که مشکل مالی ندارند اما سایرین برای امرارمعاش و درآوردن هزینه‌های زندگی مجبورند سر کار بروند، چون باید خرج خود و خانواده را دربیاورند.

فکر می‌کنی برای آماده‌سازی تیم‌ها برای از سرگیری رقابت‌ها چقدر زمان می‌برد؟

-به‌نظر من سه هفته هم کم است چون حدود همین زمان فقط باید صرف بدنسازی دوباره شود و یکی، دو هفته هم نیاز به کارهای فنی و برگزاری



رفتن جامی هستند که با چند امتیاز اختلاف می‌توانند به آن برسند و دوست دارند رقابت‌ها ازسر گرفته شود تا قهرمانی‌شان را جشن بگیرند اما اولا شانس آنها تنها روی کاغذ بیشتر است ثانیا اینکه فرض کنیم رقابت‌ها ازسر گرفته شده و پرسپولیس هم قهرمان شود که احتمال آن هم کم نیست اما اگر فقط یکی از بازیکنان خودشان یا حتی یکی از بازیکنان تیم‌های دیگر دچار این بیماری شود و خدای‌نکرده جانی از دست برود آیا قهرمانی به یک جان می‌ارزد؟ بله بیمارستان‌ها باز هستند و نزدیکان خود ما مشغول فعالیت و کار در بیمارستان بوده و زحمات زیادی می کشند اما در همان بیمارستان پرستار شب تا صبح برای نجات جان مردم می‌ماند و کار می کند نه برای تفریح مردم. او ماه‌ها خانواده‌اش را نمی‌بیند اما آیا این فشار لازم است به بازیکنان و کادر برگزاری و آماده‌سازی تیم‌ها و مسابقات بیاید که بخواهند با یک نفر کرونایی سروکار داشته باشند و ماه‌ها خانواده‌شان را نبینند و به قرنطینه بروند؟ آیا اصلا امکانات برای باشگاه‌ها وجود دارد که درصورتی که در یک بازی یا در یک تیم یک مورد کرونایی مشاهده شد، همه را قرنطینه کنند؟ آیا این لزوم وجود دارد که ما برای نشاط مردم و تفریح آنها از یکی از پرمخاطره‌ترین کارها استفاده کنیم یا می‌توان خیلی کارهای دیگر برای نشاط جامعه انجام داد؟ در هر صورت به‌نظر من این کار یک کار پرمخاطره است.

فکر می‌کنید استقلال با ازسرگیری رقابت‌ها می‌تواند خودش را به‌عنوان یک مدعی قهرمانی نشان دهد؟

-واقعیت این است که استقلال در این فصل یکی از یکدست‌ترین و همدل‌ترین تیم‌هایی بوده که به‌شخصه در دوران حضورم در باشگاه استقلال به‌یاد دارم و کمترین اختلاف بین بازیکنان یا بازیکنان و کادرفنی دیده نمی‌شود. من از هفته پنجم فصل جاری و از زمانی که استراماچونی سرمربی تیم بود کنار این تیم هستم و بعد از آن‌هم با حضور مجیدی به کارم ادامه دادم و واقعا این همدلی و وحدت را از نزدیک دیده‌ام، اما متأسفانه شرایطی که چه از داخل و چه از بیرون به این تیم تحمیل شد شرایط را به وجود آورد که باعث شد یک‌سری امتیازات حساس را در جریان فصل از دست بدهیم،

و صحبت پایانی؟

-چه لیگ برگزار شود و چه نشود از هواداران استقلال و پرسپولیس و در کل از همه هواداران فوتبال ایران خواهش می کنم درکنار همدیگر کمک کنیم و رعایت مسائل بهداشتی را در اولویت قرار دهیم تا این بیماری ریشه کن شود،



بازی‌های دوستانه خواهد بود و درصورت ازسرگیری رقابت‌های لیگ باید با آن مثل یک پیش‌فصل نگاه کرد. الان دوماه از تعطیلی رقابت‌ها گذشته و این درحالی است که فوتبالیست ایرانی امکانات فوتبالیست‌های خارجی را هم ندارند. آنها در خانه‌شان باشگاه بدنسازی و مربی اختصاصی دارند، اما این شرایط برای فوتبالیست‌های ایرانی با توجه به نوع تغذیه و سایر موارد وجود ندارد و مطمئنا برای لیگ ایران زمان بیشتری برای آماده‌سازی موردنیاز است.

از شوخی‌هایت با شجاعیان هم بگو. در این مدت به‌طور مجازی خیلی سربه‌سر هم گذاشتید.

-با داریوش از کودکی دوست بودیم و ارتباط صمیمی و نزدیکی داریم و به همین خاطر با هم زیاد شوخی می کنیم.

چقدر امسال به تیم‌ملی فکر می کنی؟

-اگر دعوت شوم خدا را شکر می کنم و اگر هم دعوت نشوم برای تیم‌ملی کشورم دعا می کنم.

اگر لیگ ازسر گرفته شود، استقلال شانس قهرمانی دارد؟

-آدم به امید زنده است، چرا شانس قهرمانی نداشته باشیم؟ هنوز ۱۰ بازی دیگر و ۳۰ امتیاز دست‌نخورده باقی‌مانده است. (استقلال نسبت به تیمهای دیگر یک بازی کمتر دارد)

ولی پرسپولیسی‌ها با اعتمادبه‌نفس بالا از پوکر قهرمانی صحبت می کنند.

-خوشم نمی‌آید درباره بقیه تیم ها اظهارنظر کنم. ما در استقلال تلاشمان را می کنیم تا بهترین اتفاق را رقم بزنیم و به امید خدا پرچم این تیم را در پایان فصل بالا ببریم.

دو پیشنهاد نهایی ادامه لیگ قهرمانان



کنفدراسیون فوتبال آسیا در صورت مخالفت احتمالی فدراسیون‌های عضو، با از سرگیری لیگ قهرمانان در مرداد ماه گزینه پیشنهادی دوم را اجرایی خواهد کرد.

کنفدراسیون فوتبال آسیا دو پیشنهاد نهایی به فدراسیون‌های فوتبال در غرب آسیا برای ادامه لیگ قهرمانان آسیا داده که باید از بین آنها یکی انتخاب شود. همانطور که می‌دانید مرحله گروهی لیگ قهرمانان آسیا بعد از برگزاری هفته دوم به خاطر ویروس کرونا تعطیل شد و تاکنون هیچ دیداری برگزار نشده‌است. با این حال کنفدراسیون فوتبال آسیا اصرار دارد که لیگ قهرمانان آسیا و لیگ‌های محلی برگزار شوند.

به همین منظور منصور الانصاری دبیر کل فدراسیون فوتبال قطر و عضو کنفدراسیون فوتبال آسیا اعلام کرد: دو پیشنهاد نهایی برای ادامه فصل جاری لیگ قهرمانان آسیا داده شده است.

پیشنهاد نخست: بازی‌ها به صورت "سیستم تجمعی" یعنی تک بازی و به میزبانی یک و یا دو کشور برگزار شود تا جایی که چهار بازی باقیمانده مرحله گروهی به علاوه مرحله یک هشتم نهایی با این روش برگزار شود و از مرحله یک چهارم طبق روال قبل یعنی به صورت رفت و برگشت و به میزبانی تیم‌های شرکت کننده برگزار شود.

دیدار فینال هم طبق این روش در ۲۲ نوامبر در غرب و ۲۸ نوامبر در شرق برگزار خواهد شد.

پیشنهاد دوم: چهار بازی باقیمانده از مرحله گروهی طبق روال قبل یعنی به صورت میزبانی هر تیم برگزار شود اما بازی‌ها حذفی به صورت تک بازی برگزار شود تا جایی که در مرحله یک هشتم تیم صدرنشین مرحله گروهی میزبان تک بازی خواهد بود و برای مراحل بعدی هم قرعه کشی خواهد شد. در هر دو پیشنهاد بازی‌ها بدون حضور تماشاگر برگزار خواهد شد و قرار است که در جلسه چهارشنبه از این دو پیشنهاد یکی انتخاب شود.



کوه با همه سنگینی و عظمت مهربان است ● بزرگمهر

شماره ۱۰ آرژانتین تا ابد برای من است



دیگو مارادونا، می‌گوید پیراهن شماره ۱۰ تیم ملی آرژانتین تا ابد متعلق به اوست. او در پست اینستاگرامی خود نوشت:

"امروز سی و پنجمین سالگرد بازی حذفی مقابل ونزوئلا است. من چند روز پیش از آن دو بازی دوستانه دیگر مقابل پاراگوئه و شیلی انجام داده بودم. ولی این بعد از جام جهانی ۸۲ اولین بازی رسمی من برای آلبی‌سلسته بود. در این سه سال غیبت از تیم ملی من هپاتیت گرفته بودم و قوزک پایم شکسته بود. آن موقع فیفا دی در کار نبود، باشگاه‌ها پاسپورت بازیکن را گرو می‌گرفتند و فدراسیون هم بهانه قبول نمی‌کرد".

مارادونا در ادامه گفت: "وقتی به ونزوئلا رفتیم در حال ورود به هتل یک نفر با لگد به ساق پایم کوبید. برای همین است که امروز به روزنامه‌نگارها می‌گویم شما نمی‌توانید بازیکنهای امروزی را با آن روزها مقایسه کنید. فوتبال حالا عوض شده و دنیا هم دنیای دیگری است. آن زمان چیزی به اسم بازی جوانمردانه وجود نداشت و بازیکن حریف با لگد از خجالت‌تان درمی‌آمد. مردم هم نمی‌پذیرفتند که تیم ملی جام جهانی نگیرد. این بود که بیلاردو در اولین سال‌های مربی‌گری‌اش سعی می‌کرد فقط از بازیکن‌هایی که در باشگاه‌های آرژانتین بازی می‌کردند، استفاده کند. پاسارلا، بورو و والدانو که در اروپا بودند دعوت نمی‌شدند. همه اینها را گفتم که به شما بگویم من هرگز پیراهن تیم ملی آرژانتین را از تنم بیرون نمی‌آورم. به مردم دروغ نگویید. نگذارید قرنطینه روی شما تاثیر بگذارد. چون با اینکه من در برهه‌ای پیراهن شماره ۱۰ را نداشتم ولی پیراهن شماره ۱۰ آلبی‌سلسته تا ابد متعلق به من خواهد بود".

حکم عجیب خانم مدیر

سرپرست هیات تیراندازی تهران، برای همسرش حکم مدیریت صادر کرده است.

راحله خیرالله‌زاده‌ورزی، سرپرست هیات تیراندازی تهران، در حکمی سیاوش گرجستانی را به عنوان مدیریت جدید سالن تیراندازی کبکانیان منصوب کرده است. هیوا یوسفی سردبیر همشهری ورزشی در توئیتر خود مدعی شده که سیاوش گرجستانی علاوه بر اینکه پسر سیروس گرجستانی بازیگر تلویزیون است، همچنین همسر راحله خیرالله‌زاده وردی است و سرپرست هیات تیراندازی، شوهرش را مدیر سالن کبکانیان کرده است.

انصراف مهمانان برنامه فوتبال برتر

سرمربی استقلال تهران برای حضور در برنامه فوتبال برتر جواب منفی داد!

برنامه هفته گذشته "فوتبال برتر" در حالی روی آنتن شبکه سوم سیما رفت که شنیدیم مهمانان این برنامه یکی یکی پریده‌اند!

فرهاد مجیدی اولین مهمان مد نظر عوامل هماهنگ کننده برنامه فوتبال برتر بود که تا ظهر دوشنبه هم احتمال حضورش در این برنامه زنده تلویزیونی وجود داشت. سرمربی محبوب استقلالی‌ها خیلی اهل مصاحبه به ویژه برنامه‌های زنده تلویزیونی نیست. شاید آخرین باری که فرهاد مجیدی در یک برنامه تلویزیونی به عنوان مهمان حضوری (و نه تلفنی) حاضر شده بود مربوط به چند سال پیش و برنامه ۹۰ بود؛



برنامه‌ای که اجرای آن با عادل فردوسی‌پور بود و کل کل‌های مجیدی با مجری(تهیه‌کننده مشهور برنامه ۹۰) خیلی پرسر و صدا شد. ظاهراً یکی از نزدیکان باشگاه استقلال به تهیه‌کننده و عوامل برنامه فوتبال برتر وعده داده بود فرهاد مجیدی را برای حضور در این برنامه راضی می‌کند. طرف تا ظهر دوشنبه هم، چنین ادعایی داشت، اما سرمربی استقلال تهران در نهایت جواب منفی داد.

البته شنیدیم دست‌اندرکاران برنامه فوتبال برتر راضی شدند سعید رمضانی مدیر تیم استقلال مهمان این برنامه شود، اما او هم ترجیح داد به شبکه سوم نرود. گویا دو هفته پیش هم سعید رمضانی مهمان برنامه بوده، اما ساعاتی مانده به شروع این برنامه انصراف داده است.

***

پس از آن که عوامل برنامه فوتبال برتر از حضور فرهاد مجیدی و استقلالی‌ها در این برنامه ناامید شدند سراغ مهدی رسول‌پناه رفتند. سرپرست باشگاه پرسپولیس هم ابتدا به دست‌اندرکاران این برنامه ok داد و اعلام کرد در این برنامه به عنوان مهمان حضور پیدا می‌کند، اما ناگهان پشیمان شد. سرپرست باشگاه پرسپولیس ترجیح داد فعلاً به شبکه سوم نرود که حاشیه جدیدی برای او و تیمش ایجاد نشود.

البته باشگاه پرسپولیس با این برنامه همکاری کرده و اجازه داد محمدحسین کنعانی‌زادگان به شبکه سوم سیما برود و روبه‌روی محمدحسین میثاقی بنشیند.

***

دیگر مهمان برنامه فوتبال برتر صادق درودگر رئیس سازمان اقتصادی فدراسیون فوتبال بود. شنیدیم درودگر در دقیقه ۹۰ و زمانی که استقلالی‌ها و سرپرست باشگاه پرسپولیس جواب منفی دادند به برنامه دعوت شد!

***

دوشنبه شب محمدحسین میثاقی مجری برنامه فوتبال برتر چند بار به باشگاه استقلال طعنه زد و پس از پخش تونل ضد عفونی پرسپولیسی‌ها گفت: "بعضی تیم‌ها ظاهراً به خودشان بابت رعایت پروتکل‌های بهداشتی اطمینان نداشتند، چون اجازه ندادند دوربین‌های تلویزیونی وارد تمرین آنها شوند و تصویر بگیرند." همچنین تصاویری از تمرینات و رختکن تیم‌های نساجی مازندران و پرسپولیس در این برنامه پخش شد در حالی که گزارشگر فوتبال برتر پشت در تمرین استقلال مانده بود و... در شماره قبلی نوشتیم حتی یکی از مدیران استقلال گزارشگر و تصویربردار این برنامه را تهدید کرده در صورت حضور بدون هماهنگی در مجموعه پلیس صدا می‌زنند!

رئال باارزش ترین برند فوتبال جهان

رئال‌مادرید با رشد ۸ درصدی نسبت به سال قبل در صدر جدول برترین برندهای فوتبال قرار گرفت.

، مؤسسه KPMG جدیدترین لیست باارزش‌ترین برندهای دنیای فوتبال را معرفی کرد که باز هم صدرنشین آن رئال‌مادرید است.رئالی‌ها با ۸ درصد رشد نسبت به سال گذشته با ۳۴۷۸ میلیون یورو رده نخست رده‌بندی سال ۲۰۲۰ و بالاتر از منچستریونایتد و بارسلونا قرار گرفته‌اند... پنج برند باارزش دنیای فوتبال به شرح زیر هستند:

رئال‌مادرید - ۳۴۷۸ میلیون یورو، **منچستریونایتد** ۳۳۴۲ میلیون یورو، **بارسلونا** - ۳۱۹۳ میلیون یورو، **بایرن‌مونیخ** - ۲۸۷۸ میلیون یورو و **لیورپول** - ۲۶۵۸ میلیون یورو



دیدار ستاره‌های نخستین صعود به جام جهانی در نمک آبرود

چند وقت پیش بود که دو اسطوره فوتبال پرسپولیس و استقلال همدیگر را در شمال ملاقات کردند، آن هم در دیداری جالب که در ویلای شمالی علی آقا شکل گرفت و اتفاقاً گزارشگر سایت "ورزش سه" هم آنجا حضور داشت و این دو یعنی علی پروین و حسن روشن با هم به یاد گذشته کری خواندند و از اتفاقات جالب مربوط به جام جهانی ۷۸ حرف زدند و...



روشن با لباس گرمکن ساده‌اش و البته پیراهن آبی با لوگوی استقلال و یک دستگاه پاترول قدیمی پا به قلمرو پروین گذاشته و در همان بدو حضور کری را شروع می کند: این دو تا ستاره را که می‌بینید، ما خیلی خوبیم! فقط پیراهن قدیمی تاج را نداشتم وگرنه هنوز عشق آن را دارم.

حسن آقا این وضعیت و اینجا چه می کنید؟ این سوال ما از اسطوره آبی‌ها بود که می گویند روی دستش مهاجم نیامده: یک ماه و نیم است که اینجا (شمال) هستم. وقتی شنیدم علی آقا پروین اینجاست گفتم یک سری به ایشان بزنم. ما قدیمی‌ها خیلی احترام سرمان می‌شود! باورتان می‌شود یک ماه و نیم است که از خانه در نیامده‌ام؟ مشغول بازسازی خانه هستیم. البته این ماجرای کرونا هم باعث شد از تهران فرار کنیم. یک مدت هم درد گلو داشتم و احساس کردم کرونا دارم!

پروین با اشاره به هوای جالب شمال می گوید؛ بیخیال فوتبال شوید جان مادرتان. آمده‌ایم اینجا استراحت کنیم. شما خبرنگارها چرا ولمان نمی کنید؟ (خنده) بیایید بنشینید چای بخوریم و بخندیم. حسن آقا چه خبرا؟

آقای پروین شما شناسنامه و اسطوره این فوتبال هستید و اگر شما حرف نزنید چه کسی بگوید. پروین در واکنش به این موضوع صحبت عجیبی مطرح کرد: بیخیال بابا. کدام شناسنامه؟ اگر من شناسنامه این فوتبال هستم که آن را پاره کنید! گفتم که بیخیال فوتبال!

علی پروین که همیشه خود را عاشق والیبال نشان می‌دهد شاید با صحبت درباره آن کمی نرم شود و به همین جهت مسیر صحبت را عوض کردیم. علی آقا شما مدعی والیبال هستید، الان در رامسر هم بساط گرم است: جایتان خالی. فردا با چند تا از دوستان می‌رویم بساط والیبال. حاج حسن آقا (روشن) یک مقدار پایش مشکل دارد و البته شکمش هم! باید درستش کنیم و بعد.

علی آقا این روزها تقریبا مصادف با جام جهانی



آرژانتین است، خاطراتش را یادتان هست: کسی که اولین گل را در جام جهانی زد حسن آقا بود. البته نه، ایرج دانایی زد. افتخار بزرگی داشتیم کنار ایشان بازی کردیم و حداقل فکر کنم پنجاه شصت تا بازی کنار هم بازی کردیم. خیلی بازیکن خوبی بود.

پس بازی پرو را هم یادتان هست؟ پروین می گوید: ای بابا آن بازی که چهار گل خوردیم.

حسن روشن وارد صحبت شد و گفت: علی آقا الان که فیلم بازی را می‌بینم حسرت می‌خورم و باید هشت گل می‌زدیم و روز خوب گلرشان بود!

حسن روشن درباره شرایط شمال و ساختمان سازی و برج‌های بالا رفته در این روزها می گوید: علی آقا این برج‌ها را الان می‌بینید اینجا علم شده‌اند؟ آن موقع که بازی می کردیم یک بار جام رمضان بود و رفتیم قطر. حاجیلو را هم با خودم بردم. آنجا رییس تیمش آل مکتوم بود و از همین خاندان آل مکتوم. آنجا یک برج در بیابان می‌ساخت ۳۳ طبقه. بیابان برهوت. گفتیم عقلشان کم است اینجا برج می‌سازند؟ به شیخ آل مکتوم گفتیم... و می‌دانی چه جوابی داد؟ گفت همین برج را می‌بینی، چند سال دیگر کاملا در میان برج‌های دیگر ناپدید می‌شود. راست هم می‌گفت الان برو قطر برج ۳۳ طبقه اصلا شوخی است و پیدایش نمی کنی مقابل بقیه آسمان خراش‌ها. حیف ما نیست که... هیچی بگذریم.

ملاقات و کری‌خوانی در کنار نقل خاطرات طرفین از سالیان دور ادامه داشت و کاملا محو آن بودیم. جالب اینکه هر دوی آنها هم با احترام خاصی بعد از این همه سال با یکدیگر حرف می‌زدند.

دیدن علی پروین و حسن روشن باعث جلب توجه افراد نزدیک به آنجا شد تا برای گرفتن عکس یادگاری و امضا به سمت اسطوره‌های قدیمی هجوم بیاورند .علی پروین حالا دیگر حالش جا آمده و با اشاره به یکی از اطرافیان از او می‌خواهد تا چند دست پیراهن برایش بیاورند. او بعد از امضای یادگاری و نوشتن "دوستدار شما پروین" آن را بین بچه‌ها تقسیم می کند.حسن روشن هم به سمت پاترول خسته‌اش می‌رود و یک دست پیراهن استقلال به قول خودش دو ستاره دار فوق العاده می آورد و می گوید آقا ما همین یک دست را داشتیم و کرم ما همین بود. حالا قسمت هر کی که شد.

پروین به سمت روشن رفت و گفت آقاجان باید این پیراهن را کاملا بِکِشی تا بتوانی روی آن امضا بزنی و در همین حین چند فریم عکس از این دو ثبت می‌شود. اطرافیان او با دیدن این صحنه می گویند علی آقا فرداست که بگویند پروین از روشن در حال امضا و هدیه گرفتن پیراهن استقلال است!

علی پروین کمی جا می‌خورد و رو به ما می گوید حالا دیدید چرا می گویم با خبرنگاران دل و دماغ مصاحبه را ندارم! همین الان در این چی چی هست (اینستاگرام) و جاهای دیگر پر می کنید. آقا ما خیلی باهم رفیقم و فوتبالیست‌های قدیمی اصلا یک چیز دیگر هستند. دقیقا همان چیزی که گفتی. مثل این جدیدی‌ها بیپچون نیستند!

روشن و علی پروین بعد از دقایقی از این جمع که اکنون با گرفتن پیراهن‌های استقلال و پرسپولیس خوشحال و با انرژی‌تر هستند جدا می‌شوند. پروین به روشن قوت قلب می‌دهد که مشکلی درباره کرونا نیست و نگران نباشد و به فکر بازسازی ویلایش باشد. بعد با اشاره به اینکه باید خیلی زود به سمت نوشهر برود از همه خداحافظی می کند.

پروین چند دقیقه‌ای در پاسخ به سوالات پر تعداد ما صبر می کند و البته به خیلی از آنها برای پاسخگویی علاقه‌ای نشان نمی‌دهد: امیدوارم خیلی زود این شرایط تمام شود و همه از دیدن فوتبال لذت ببرند. تمام دلخوشی مردم همین استقلال و پرسپولیس است و امیدوارم هر دو موفق باشند و هوادارانشان شاد شوند. این پسر کوچولوی استقلال خیلی خوب است و باید قدر خودش را بیشتر بداند (مهدی قایدی). بازی‌ها می‌آیند و می‌روند و من درباره دربی معروف هم نظری ندارم. الان چرا باید درباره ۵۲ حرف بزنم؟ خدا همایون بهزادی را بیامرزد. پروین در پایان درباره ماجرای کرونا و بحث‌های عدم برگزاری فوتبال گفت: چرا برگزار نشود؟ الان قهوه‌خانه‌ها هم باز شده و فوتبال چرا نباید انجام شود. در اروپا الان دارند بازی می کنند و بعد در یک زمین یک هکتاری چطور ۲۲ تا بازیکن و ۲ تا داور نتوانند و مشکل پیش بیاید؟ باید انجام شود .



ایده‌ها مقدم بر فکر بشری هستند ● نیچه

علی ملکی

نوشتن نام فامیلی الزامی است

آن دسته از خوانندگانی که مایل هستند پیام های تبریک، تولد، تشکر و قدردانی شان در این صفحه چاپ شود لطفاً از ساعت ۹ صبح الی ۱۶ (شنبه تا چهارشنبه) با شماره تلفن: ۲۹۹۹۳۳۵۸ تماس بگیرند یا به شماره ۲۲۲۷۱۸۱۳ نمابر ارسال دارند و یا به نشانی مجله (بخش پیام از شما، چاپ از ما) پیام خود را حداکثر در دو سطر و حداقل یک هفته قبل از رسیدن موعد آن ارسال کنند.

❋سرکار خانم دکتر میرلو، مشاور محترم مجله اطلاعات هفتگی، بسی شایسته است به پاس تلاش‌ها و زحمات مستمر شما در راستای امور مشاوره مردمی نهایت سپاس و قدردانی خود را خدمت شما ابراز دارم

خانم باقری نژاد- تهران

❋مدیریت محترم آموزش و پرورش شهرستان بوشهر، جناب دکتر بیگی، احتراماً از اینکه به ملاقات بیماران از جمله بنده که جزو بیمار قلبی شما هستم، آمده اید، صمیمانه از شما و همراهانتان سپاسگزارم، امیدوارم همیشه سلامت و در پناه حق باشید

محمدابراهیم صیامیان گرجی- بهشهر گرجی محله

❋پدر و مادر عزیزم، تنها برای چشمان مهربان شما می‌نویسم و نگاهت برای من باران رحمت است و زندگی شما اوج محبت و کانون لطف و سرشار از خوبی‌هاست، پس با تمام وجود بر دستان نازنین شما بوسه می‌زنم تا بگویم خیلی دوستتان دارم

فرزند شما حمیدرضا قزل سفلی

❋پسر عزیزم، مهدی یار، روزی که به دنیا آمدی هرگز نمی‌دانستی زمانی فرا خواهد رسید که آرام بخش روح و روان کسانی باشی که با بودن تو دنیا برایشان زیباتر می‌شود

پدرت، مجید خدامی- تهران

❋دوست گلم، مهری جان، از تو تشکر می کنم تا باشد یادم که دوستی به اندازه یک کوه دارم، سالروزت مبارک

دوستت، ابراهیم میرزایی- ازنا

❋همسر گلم، سمانه جان، قطره‌های کوچک اقیانوس را می‌سازند و دانه‌های کوچک شن‌های ساحل زیبا را، پس لحظه‌های کوچک شاید بر سند، اما زندگی را می‌سازند، ممنون بابت حضورت در زندگی ام

مهرداد میری- کرج

❋مادر گلم، مرضیه جان، گویند اگر عزیزی جزیی از خاطرات خوب زندگی ات شد برای بودنش از او تشکر کن پس من هم فریاد می‌زنم متشکرم که هستی

دخترت محدثه پاکرو- تبریز

❋پسر گلم، امیر جان، در شبهای خوشبختی تو، سهم من تنهایی است، در دل من اما فقط آرزوی توست، تولدت مبارک

مادر و پدرت معصومه و تورج کرمی- تهران

❋برادر عزیزم، مهدی جان، با هر تبسمت هزاران بار شکوفا می‌شوم و با هر تپش قلبم هزاران بار نامت را می‌خوانم و تولدت را تبریک می گویم و آرزوی سلامتی و تندرستی برایت دارم

برادرت حمیدرضا قزل سفلی- مینودشت

❋همسر گلم، زهرا جان، تو هیچ چیز کم نداری، برای همه چیز من بودن پس‌ای همه چیز من، تولدت مبارک باد

همسرت، علی اکبر مولایی- اراک

❋دختر زیبایم، نرگس جان، منت بر سر تقویم نهادی و امروز را سرافراز کردی و باقی روزها را در حسرت گذاشتی، تولدت مبارک زیباترینم

مادرت مهشید ترکی- کرج

❋جناب آقای دکتر بیگی، مدیریت محترم آموزش و پرورش بهشهر، بدینوسیله درگذشت پدر خانمتان را تسلیت عرض نموده و بقای عمر جنابعالی و خانواده محترم را از درگاه ایزد منان آرزومندم

محمدابراهیم صیامیان گرجی- بهشهر

❋سید مسعود عباس زاده زرقولی، کارمند محترم بانک مرکزی کرج، از اینکه صبورانه برای پیشبرد اقدامات مراجعه کنندگان تلاش دلسوزانه دارید نهایت تشکر و قدردانی را دارم و از خداوند منان خواستار تحقق اقدامات و آرزوهایتان در زندگی شخصیت هستم

وحدت درویشی ـ کرج

❋خواهر گلم، سمیه جان، روز تولد تو روز نگاه باران، بر شوره زار تشنه بر این دل بیابان روز تولد تو گویی پر از خیال است، یاس و کبوتر و باد در حیرت تو خواب است، تولدت مبارک نازنینم

خواهرت، سمیرا صبوحی- قزوین

❋پدر گلم، محمد جان، سالروز تولدت را با تقدیم هزاران شاخه گل رز به تو ای بهترین پدر دنیا تبریک می گوییم و عاشقانه دوستت داریم

فرزندانت: پویا، پوریا، مارال مرادی- تهران

❋کادر محترم دبستان غیر انتفاعی شیره قرچک، از اینکه دلسوزانه در امر دانش‌اندوزی فرزندانمان کوشا هستید نهایت تشکر را دارم

اولیای دانش‌آموز، قندالی ـ قرچک ورامین

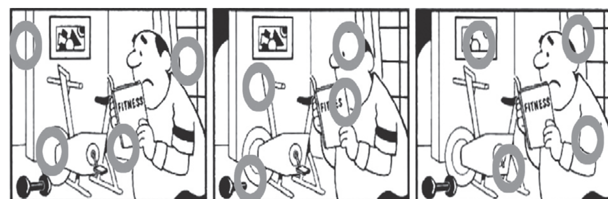
پاسخ های با هوش خود کلنجار بروید

پاسخ بی شباهت اما شبیه:

۱-تکیه گاه بالای صندلی و دسته چتر، ۲-بالای پرچم گلف و دستمال جیب مرد، ۳-علامت Z کوچک سمت راستی و دهان مرد، ۴-مثلث روی هدبند زن و مثلث سمت چپ چتر، ۵-مثلث جیب نگهبان و قطره پاشیده شده سمت راست روی زمین از تصویر دیگر، ۶-تپه سمت چپ پرچم گلف و دستگیره در ورودی، ۷-نماد روی کلاه نگهبان و میوه روی کیک سمت چپ بالای تصویر.



پاسخ شکلهای تکراری در خانه:



پاسخ ٤ جزء حذف شده در تصویر ورزش در خانه



فروردین

جزو معدود افرادی هستید که به جای فرار کردن از مشکلات، پا در وسط میدان گذاشته با آنها مواجه شده و همه چیز را به چالش می‌کشید، اما با خودتان و در تنهایی غم سنگینی را به همراه دارید و از اینکه نمی‌توانید آنچه که یقین دارید، به نفع شرایط است را به دیگران بفهمانید در رنج هستید، و می‌دانید ما همیشه نمی‌توانیم نقشی صد درصدی در حرکت‌ها داشته باشیم و همین که دست روی دست نگذاریم جای تقدیر دارد و خبرهای خوب در راه هستند.



اردیبهشت

از یک سو با دل نگرانی‌های جمعی روبرو هستید و می‌دانید بخش اعظم آنها واقعیت دارند و از سویی دیگر خودتان درگیر موضوعی هستید که اهمیت آن کمتر از موضوع اول نیست، اما تمام تلاش خود را به کار می‌بندید تا بتوانید اطرافیانتان را محافظت کنید و این رویکردی ارزشمند است، به شرط آنکه بتوانید با یک برنامه‌ریزی حساب شده نقاط ضعف خودتان را به نقطه قوت تبدیل کنید.



خرداد

در مسیری پا گذاشته اید که می‌دانید راه برگشت ندارد و چه بخواهید و چه نخواهید مجبورید با سرعت پیش بروید و هدف‌هایی که از قبل نشانه گذاری کرده‌اید را جان ببخشید، پس دوست خوبم! در این مسیر حواستان به این موضوع هم باشد که گاهی لذت روی پای خود ایستادن بیشتر از به دیگران تکیه کردن است بخصوص وقتی که انسان مجبور می‌شود بیش از حد به دیگران وابسته شود.



تیر

در حال حاضر تحت شرایط موجود سعی دارید منطقی به مسیر زندگی بنگرید و وقتی اینگونه می‌شود می‌بینید که چقدر ساده می‌شد گره‌های پیش رو را گشود و شما از آن غافل بودید، اما حالا به گونه‌ای عمل می‌کنید که خیلی خوب است ولی باید مواظب باشید تفکرات منطقی تان را به دیگران تحمیل نکنید و اگر با مخالفتی روبرو شدید حالت تدافعی به خود نگیرید چون می‌دانید که شرایط تغییر می‌کنند.



مرداد

سعی دارید در این روزها میزان اشتباه و خطا را به صفر برسانید و به اصطلاح همه چیز را در نظر بگیرید، حتی حرف کسانی که با تفکرات شما مخالف هستند! پس باید بگویم شاید بتوان نکات مثبتی را در ایده‌های دیگران یافت و خوشبختانه شما هم اینچنین یافته‌هایی را داشته اید، ولی باید تلاش کنید رفتاری را انجام دهید که همیشه می‌شود انجام داد نه رفتاری که با گذر زمان تغییر می‌کند!



شهریور

در شرایطی که می‌بینید همه چیز مخالف حرکت است شما به گونه‌ای عمل می‌کنید که گویی هیچ مانعی پیش رویتان نیست و اتفاقاً دراین مسیر با روشهای ارزشمندی هم روبرو شده‌اید و حالا بزرگترین مشکل تان این شده که دیگران را از رسیدن به ساحل منفی بافی دور سازید اما باید خیلی مواظب باشید تا تأثیر پندارهای اشتباه را روی خودتان هم به صفر کاهش دهید، کاری که می‌دانید می‌شود اما زحمت بسیار دارد.

مهر

در زبان می‌گویید دوست دارید به گونه‌ای عمل کنید که هیچ چیز را به هیچ کس غیر از خودتان ثابت نکنید، اما در عمل می‌بینید که نمی‌شود اینگونه پیش رفت و کارهای کوچکی در مسیر هستند که اگر به آنها بی‌توجهی شود تأثیرات بزرگی بر آینده ما می‌گذارند. بنابراین توصیه می‌کنم با وجود اینکه سخت است، سعی کنید احساسات دوگانه را از خودتان دور سازید و وقتی بر دودلی تسلط یافتید بهترین مسیرها را انتخاب کنید.

آبان

شما جزو کسانی هستید که می‌دانید زندگی یک فرصت فوق العاده برای عمیق‌تر کردن ایده‌های مثبت ذهنی است و در این مسیر سعی کرده‌اید نکات منفی و مثبت هر یک از گزینه‌های پیش رویتان را به خوبی بررسی کنید، اما گاهی تسلیم خواسته‌هایی می‌شوید که شما را کیلومترها از مسیر واقعی تان دور می‌کند و توصیه من این است که با پلک باز بنگرید و احساسات واقعی تان را کنترل شده بروز دهید تا فرصت جبران داشته باشید!

آذر

طوری عمل می‌کنید که گویی دوست دارید خیلی زودتر از دیگران آخر ماجرا را ببینید، تا خیالتان راحت شود، اما می‌دانید که این موضوع ممکن نیست، مگر در مواردی که احساس مسئولیت می‌کنید و گزینه‌ها را طوری کنار هم می‌گذارید که به جز مهر و دوستی هیچ چیز دیگری در آن موج نمی‌زند، پس توصیه می‌کنم ارزش این تجربه را بدانید، چون همین حالا هم به اندازه کافی تلخی چشده اید!

دی

اینکه توانسته‌اید بر برداشت‌های اشتباه خود غلبه کنید و به جای قضاوت دیگران آرامش را برای خود و آنها آرزو کنید بسیار ارزشمند است، اما مشکل اینجاست که گاهی نمی‌توانید فاصله بین گذشته و آینده را با مهر و دوستی طی کنید و این باعث می‌شود حسی را تجربه کنید که پیش از دیگران خودتان را آزار می‌دهد و می‌دانید تا نبخشید، بخشیده نمی‌شوید!

بهمن

این روزها قدرت ادراکتان قوی‌تر و احساستان عمیق‌تر شده و تلاش می‌کنید عکس العمل‌های منطقی و حساب شده‌ای نسبت به مسایل از خودتان بروز دهید و این یعنی یک پله بالا رفتن و رشد، اما مشکل اینجاست که هنوز به قول قدیمی‌ها ته دلتان آرام نیست و همچنان فراز و نشیب‌هایی را پشت سر می‌گذارید و به ثبات مورد نظر تان نرسیده‌اید در حالی که می‌توانید همین حالا هم تجربه‌های خوبی را کنار بگذارید.

اسفند

شما فردی هستید که دوست دارید افکارتان را بی آنکه از هیچ فیلتری گذر کرده باشد با اطرافیان در میان بگذارید، حتی اگر بدانید حرفها ممکن است نتایجی منفی داشته باشد، اما می‌دانید که اینگونه عمل کردن با هزینه‌هایی هم همراه است و گاه آنچه را که سالها برای محافظتش تلاش کرده‌اید را در کسری از ثانیه از دست می‌دهید تا این تجربه را به دست بیاورید که باید بیشتر صبوری کنید و به مسیر تازه چشم بدوزید!

خردمند، تار و پودهای اصلی زندگی را می‌باید

●ستوار

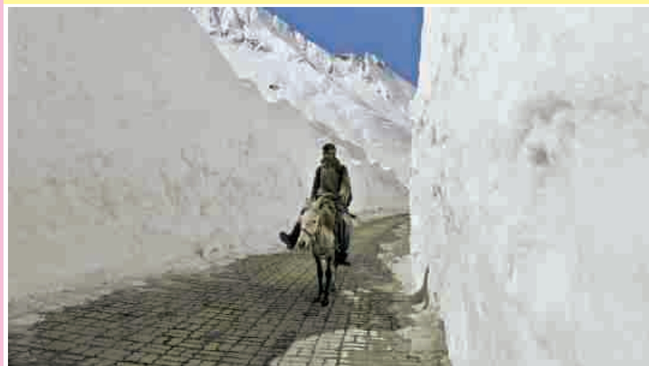
سهراب صفادار



فرانسه: کارگران در حال ساخت یک مدل کوچکتر از برج ایفل با استفاده از دهها صندلی هستند. این پروژه که توسط شرکت مبلمان "فرموب" طراحی شده است، به مناسبت نزدیک شدن به صد و بیست و هفتمین سالگرد ساخت برج ایفل در مقابل آن اجرا می‌شود.



ژاپن: کارکنان این فروشگاه در حال جابجا کردن سبدهای خالی هستند. همانطور که در تصویر می‌بینید تمامی قفسه‌های فروشگاه خالی شده اند. بدنبال ادامه یافتن شیوع بیماری کرونا، بسیاری از مردم برای خرید محصولات مختلف به مغازه‌ها آمدند تا آذوقه ذخیره کنند و تقریباً تمامی اجناس فروشگاه‌ها به فروش رفته است.



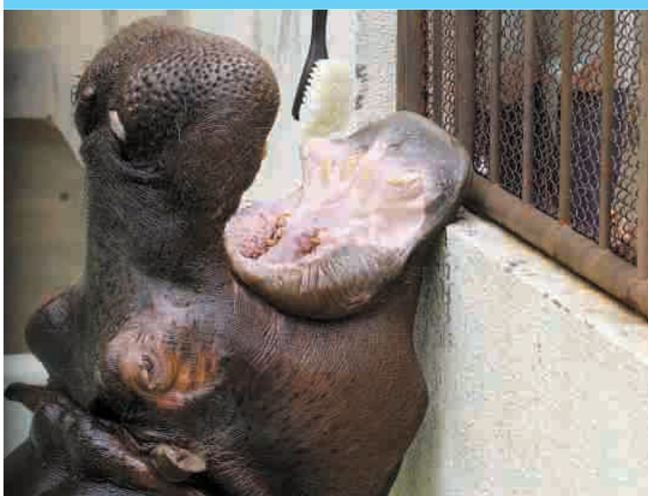
هند: مردی سوار بر اسب خود از میان دیوارهای بلندی از برف در منطقه کشمیر عبور می کند. جالب است بدانید که این توده برف‌های عظیم یادگاری است که از ماه دسامبر سال گذشته بجا مانده‌اند و جاده اصلی متصل به این شهر از آن زمان هنوز مسدود است و عبور و مرور از مسیرهای فرعی صورت می گیرد. ارتفاع زیاد این منطقه و هوای سردترش نسبت به مناطق اطراف، سرعت ذوب شدن برف‌ها را بسیار کند کرده است.



جزیره فانادیک: حتماً در فیلم‌ها دیده‌اید که افراد گمشده در جزیره به چه روش‌هایی درخواست کمک می کنند. این بار خلبان یک هواپیمای نیروی هوایی بطور تصادفی با این منظره روبرو شد که منجر به نجات یافتن دو مرد از یک جزیره دور افتاده شد. او بعد از دور زدن جزیره مشاهده کرد که یک کلمه بزرگ "کمک" روی شن‌های ساحل نوشته شده است و وقتی دقت کرد دو مرد را در کنارش دید. خلبان توانست با اعلام موقعیت آنها به نیروی دریایی آنها را نجات دهد.



چین: مردی در حال پراکندن کاغذهای دعا که به آنها "لانگدا" می گویند، در هوا هستند. این کار بخشی از جشن مذهبی "وی سانگ" به معنی "عود سوزان" است که در ماه می و ژوئن برگزار می‌شود و در آن، مردم برای سالی خوب و پر از محصول، سلامتی و صلح دعا می کنند.



ژاپن: یکی از مسئولان باغ‌وحش در حال مسواک زدن دندان‌های این اسب آبی است. این اسب آبی ۳۰ ساله، "**کیبوکو**" نام دارد و هر سال یک بار باید دندان‌هایش کاملا تمیز شوند. مسئول باغ‌وحش این کار را در هنگام بازدید کودکان از باغ‌وحش انجام می‌دهد تا اهمیت مسواک زدن را به آنها یادآور شود و به بچه‌ها می گوید که حتی اسب آبی‌ها هم باید مسواک بزنند!



شمه‌ای از زندگینامه مولانا

سرزمین ایران از قدیم مهد تفکرات عرفانی و تاملات اشراقی بوده است. از این رو در طی قرنها نام آورانی بی‌شمار در عرصه عرفان و تصوف در دامان خود پرورانده است.

یکی از این بزرگان، حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی است، که به ملای روم و مولوی رومی شهره است. او در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری قمری در بلخ زاده شد. پدر او مولانا محمدبن حسین خطیبی است که به بهاءالدین ولد معروف شده است و نیز او را با لقب سلطان‌العلماء یاد کرده‌اند.

بهاء ولد از بزرگان صوفیه و اعاظم عرفا بود و خرقه او به احمد غزالی می‌پیوست و در علم عرفان و سلوک بسیار قدیمی و سابقه دار بود، او اهل ذوق بود و عالمی کامل که در همه علوم زمان خود به مقام استادی رسیده بود.

بود اندر همه فنون استاد
حق به وی علم را تمامت داد

از آنجا که اهل قیل و قال و بحث و جنگ نبود و معرفت و علم حقیقی را در سلوک باطنی می‌دانست نه در بحث کردن و جدالهای کلامی و لفظی، از همین روی پرچمداران کلام و سخن از جمله فخرالدین رازی با او از در ستیز درآمدند و همه جا به او تاختند و او را رنجاندند.

فخرالدین که استاد سلطان محمد خوارزمشاه بود و روی او نفوذی بی‌چون و چرا داشت بیش از دیگران شاه را بر ضد او برانگیخت به طوری که دیگر جای تامل و درنگ نبود.

چونکه از بلخیان بهاءِ ولد
گشت دلخسته آن شهِ سرمد
ناگهش از خدا رسید خطاب
کای یگانه شهنشهِ اقطاب
چون تو را این گروه آزردند
دل پاک تو را از جا بردند
به در آ از میان این اعدا
تا فرستیشان عذاب و بلا

سلطان العلماء رخت سفر بر تن کرد و بلخ را ترک نمود و قسم یاد کرد تا محمد خوارزمشاه بر تخت جهانبان نشسته به شهر خویش بازنگردد، در همین زمان بود که زمینه‌های هجوم مغول به ایران فراهم شد.

کرد تاتار قصد آن اقوام
منهزم گشت لشکر اسلام

البته به درستی تاریخ و زمان کوچ سلطان العلماء از بلخ معلوم نیست، پس شهر به شهر و دیار به دیار رفت تا به بغداد رسید و چند وقت در آنجا اقامت داشت و سپس به حج رفت و بعد به ارزنجان آمد و زمستان را در آق شهر ارزنجان گذراند، چون خواست از آن شهر برود علاءالدین کیقباد، قاصدی فرستاد و او را به قونیه دعوت کرد. او از همان موقع ورودش به قونیه مورد توجه همه قرار گرفت و همگان از سخنان حکمت بار و عارفانه وی بهره‌ها گرفتند.

آمدند و زیارتش کردند
قند پند و را ز جان خوردند

سرانجام این شمع فروزان ایمان در حدود سال ۶۲۸ هجری قمری خاموش شد و در سرزمین قونیه به خاک سپرده شد. در این زمان، مولانا جلال الدین قدم به بیست و پنجمین سال حیات خود می‌گذاشت که مریدان دور او جمع شدند و از او خواستند که جای پدرش بنشیند و بساط ارشاد را بگستراند.

همه کردند رو به فرزندش
که تویی در جمال مانندش
شاه ما زین سپس تو خواهی بود
از تو خواهیم جمله مایه و سود

او هم به ارشاد مریدان پرداخت و هم به دستگیری طالبان. یک سال به این وضع گذشت. سیدبرهان الدین محقق ترمذی مرید پاکدل و واقعی پدر مولانا بود، که مولانا را به وادی طریقت راهنمایی کرد، او علاوه بر مدارج و کمالات اخلاقی و روحانی‌اش، دانشمندی کامل و فاضلی بی‌نظیر بود:

جان او بود چشمه اسرار
همچو خورشید چشمه انوار

ناگهان او بار سفر بست تا به دیدار سلطان العلماء در قونیه برود، شهر به شهر رفت بیابانهای خشک و طولانی را پشت سر گذاشت تا به قونیه رسید و یکسره به سراغ سلطان العلما رفت، اما نمی‌دانست که او یک سال پیش به ملکوت اعلی پر گشوده است. وقتی سید از این موضوع باخبر شد رو به مولانا کرد و گفت تو در عالم شریعت جانشین پدرت شدی، اما علومی هم هست که از پدرت به من رسیده، این معانی را بیاموز تا فرزند خلف پدر شوی.

به دستور سید مولانا به ریاضت پرداخت، و سه چله پشت سر هم گرفت و پس از این ریاضت معلوم شد که وجود مولانا خالی از غل و غش و کاملاً پاک است. مولانا مدت ۹ سال با سیدهمنشین بود تا ایشان رحلت کردند و این مدت از کمالات ایشان بهره می‌برد.

بود در خدمتش به هم نُه سال
تا که شد مثل او به قال و به حال

مولانا در آستانه چهل سالگی عارف و دانشمندی قابل بود و مریدان و عامه مردم چون پروانه گرد وجودش می‌چرخیدند و از این عارف کامل و مفتی فاضل بهره می‌بردند. تا آنکه قلندری به قونیه آمد، گمنام و ژنده پوش به نام شمس الدین تبریزی، که وقتی با مولانا دیدار کرد نور دیدارش قلب او را بگداخت ویکسره سودایی و شیدایی‌اش کرد و این سجاده نشین با وقار و بزرگوار را سرگشته کوی و برزن نمود. چنانچه مولانا حال خود را چنین وصف می کند.

زاهد بودم، ترانه گویم کردی
سر حلقه بزم و باده جویم کردی
سجاده نشین با وقاری بودم
بازیچه کودکان کویم کردی

پیوستن شمس به مولانا چنان او را واله و شیدا کرد که درس و بحث و وعظ را رها کرد و به دنبال شعر و ترانه و دف و سماع رفت از آن موقع طبع ظریفش در شعر و شاعری شکوفا شد و به سرودن اشعار عرفانی و پرشور پرداخت، شمس به مولانا چه گفت و چه آموخت که سراپا دگرگونش کرد؟ هیچ وقت کسی این معما رابه درستی نفهمید.

مریدان مولانا متوجه شده بودند که ایشان آنچنان غرق در شمس شده که هیچ التفاتی به آنها ندارد. فتنه جویی را آغاز کردند و در عیان و نهان به شمس ناسزا می گفتند و او را جادوگر و ساحر می‌نامیدند و از مولانا گله داشتند و خود را بالاتر و برتر از شمس می‌دانستند و به همین ترتیب همگی به خون شمس الدین تشنه بودند.

شمس از گفتار و رفتار گزنده مریدان مولانا، رنجیده و بی‌تاب شد و قونیه و مردمش را ترک گفت. و بدین سان آفتاب معرفت و حقیقت پرتو زرین خود را از سر این شهر برداشت و از دمشق تابیدن گرفت.

دوستی را از آن نفر ببرید
مرغ مهرش ز لاله شان بپرید

بقیه در شماره بعد

بی‌نیازی رضایت نفس است به آنچه برایش قسمت شده هر چند کم باشد
● امام حسن مجتبی(ع)

نقاشیهای شما



امیر عباس خلج کلاس چهارم - کرج



نگین هاشمی



علی اکبر نوده کلاس چهارم - کرج



سالار علی دوست



پرهام بابایی ۲کلاس چهارم - کرج



امیر طاها قیاسی کلاس چهارم - کرج



امیر علی جعفری ۸ ساله - تهران



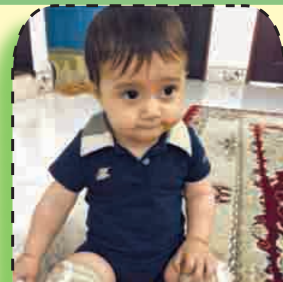
طاها ثنایی



پویان بابایی کلاس چهارم - کرج



محمدسام همایونی ۷ ساله - تهران



فراهیم نصیری



جانان کاظمی



باران توسلی

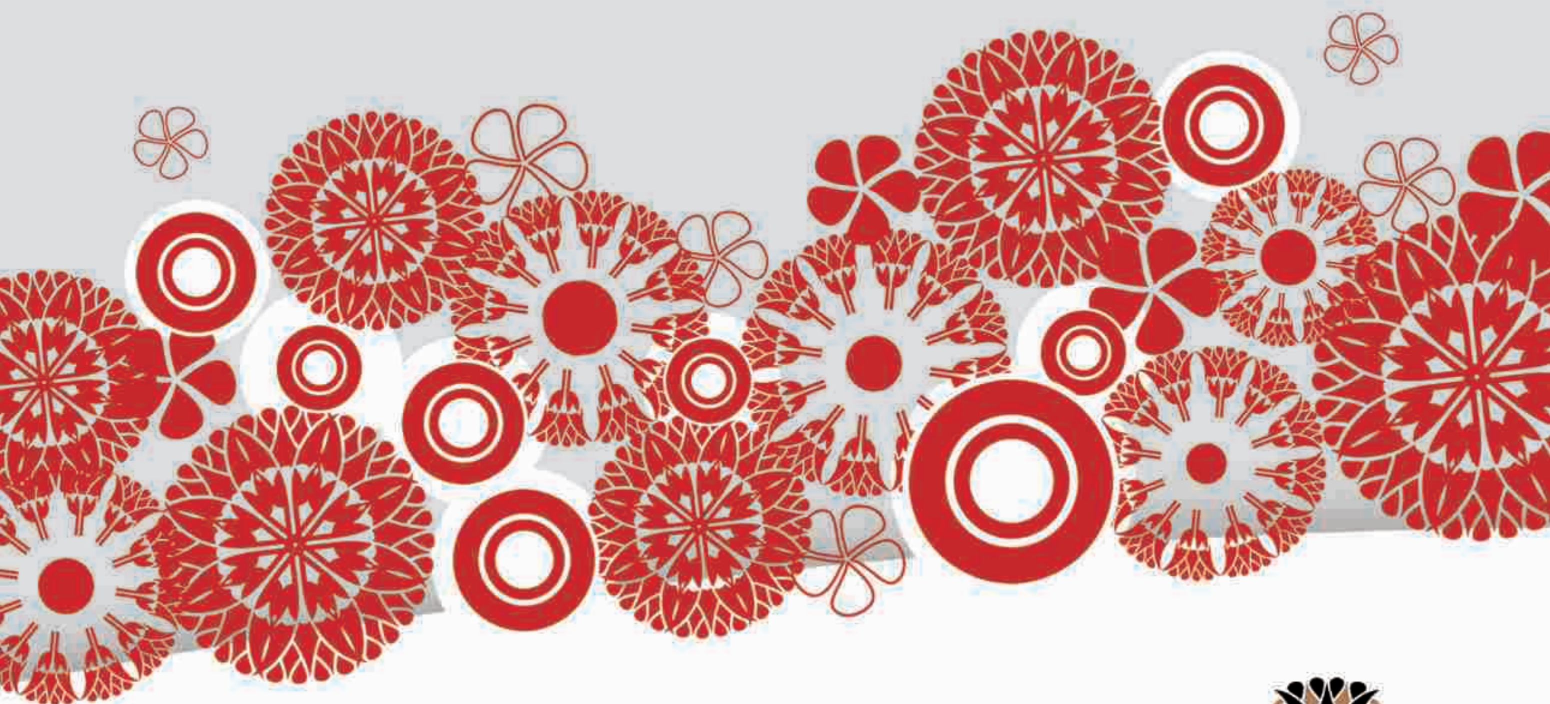


باران توسلی

سپرده گذاری و دریافت تسهیلات ارزان

پژواك پارسیان ٪۴

- برخورداری از تسهیلات تا ۸۵ ٪ سپرده مشتری؛
- امکان استفاده از تسهیلات ارزان قیمت با نرخ‌های ٤ تا ١٢ درصد با حفظ سود سپرده؛
- انتخاب دوره باز پرداخت در دوره‌های ۱ تا ۵ سال توسط مشتری







پارسیان بانک ایرانیان

مرکز تماس و صدای پارسیان: ۸۱۱۵۱۰۰۰

www.parsian-bank.ir

تسهیلات راحت !!

با سامانه هوشمند فرا بانک ملت

شما می‌توانید با مراجعه به سایت بانکداری اینترنتی بانک ملت و ورود به بخش تسهیلات فرابانک نسبت به انتخاب و ثبت درخواست تسهیلاتی که سامانه به شما پیشنهاد می‌دهد اقدام و صرفا با یکبار مراجعه به شعبه، آن را دریافت کنید.

تسهیلات نوع اول: بدون ضامن بدون وثیقه

اگر دارای رتبه اعتباری A بوده و چک برگشتی نیز نداشته باشید سامانه هوشمند فرابانک با لحاظ میزان درآمدتان تسهیلات بهان تا سقف ۳۰۰ میلیون ریال را بدون ضامن و وثیقه به شما پیشنهاد خواهد داد.

تسهیلات نوع دوم: بدون ضامن با وثیقه سپرده بلند مدت

اگر تمایل دارید برای دریافت تسهیلات از سپرده بلند مدت به عنوان وثیقه استفاده نمایید، سامانه هوشمند فرابانک ملت به شما پیشنهاد استفاده از تسهیلات تابش تا سقف یک میلیارد ریال و کارت اعتباری تا سقف ۵۰۰ میلیون ریال را با لحاظ نمودن میزان پرداخت اقساط، ارائه خواهد نمود.

منتظر تسهیلات جدید در سامانه هوشمند فرابانک ملت باشید.



مرکز ارتباط ملت: ۱۵۵۶ شهرستان: ۸۲۴۸۸-۰۲۱



www.bankmellat.ir